شکوفه های خِرد

یا

سُخنان علی «ع»

با ترجمهٔ فارسی و انگلیسی و رُباعیّات فارسی

اثر

ابوالقاسم حالت

شکوفه‌های خرد

یا

سخنان علی (ع)

با

ترجمه فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی

چاپ دوم

وسیله

ابوالقاسم حالت

علی اکبر علمی

مؤسسه مطبوعاتی علمی

شکوفه های خرد

یا

سخنان علی

وسیله : ابوالقاسم حالت

ناشر : علی اکبر علمی

چاپ دوم : اسفند ۱۳۶۳

تیراژ : سه هزار جلد

چاپ و صحافی :

شرکت چاپ و انتشارات علمی

پیشوای پرهیز گاران

علی‌ابن ابی‌طالب علیه‌السلام-پسرعم وداماد حضرت‌رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم-نخستین مردی‌بود که برسالت پیغمبر اکرم‌ایمان آورد.اودرآن موقع ده‌یایازده سال‌بیشتر نداشت‌و حضرت رسول اورا درخانه خودنگهداری میکرد.

علی(ع) بافاطمه(ع) دختر‌پیغمبر(ص) ازدواج کرد وحسن وحسین(ع) ثمرهٔ این‌ازدواج بودند.علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) تامدتیکه فاطمه‌زهرا(ع) درقیدحیات بودزن دیگری نگرفت .

دراغلب‌غزوات حضرت‌رسول(ص)علی(ع)پرچمدارقشون‌اسلام‌بود.درجنگهای فدك‌ویمن‌سمت‌فرماندهی داشت. ازشجاعت‌های زیادی که‌دراین‌جنگها همیشه‌ازخود نشان‌میداد،داستانها‌برجای‌مانده‌است. در غزوه‌حنین اواز کسانی بود که‌باجانبازی پیغمبر اسلام‌را حمایت کردند.

علی‌یکی ازمنشیان حضرت‌رسول بودو گاهی مأموریت‌های سیاسی باومحول میشدودردو مورده‌م مأمورشکستن بتها گردید.

ذکر کلیه‌وقایع‌زندگی حضرت‌علی‌علیه‌السلام ولو باختصار کتاب‌جداگانه‌ای راشامل‌خواهدشد.لذااین‌چندصفحه به‌شرح‌برخی‌ازصفات آن حضرت‌منحصرمیگردد تابعض‌خوانندگان-مخصوصاًخارجیان که‌شایدباشخصیت امام‌نخستین‌شیعیان کمتر

آشنائی داشته باشند-بدانند پیشوائی که باچنین اندرزهای گرانبهائی مردم را بخداپرستی وراستی ودرستی فرا خوانده خود چه‌رفتار پاک‌وچه سرشت تابناکی داشته‌است.

علی‌ابن ابی‌طالب‌درراستی گفتار ودرستی‌رفتارضرب‌المثل ودرپاکی‌وپرهیز سرمشق‌پرهیزگاران بودوبی‌علت نیست که اورا«مولای متقیان» میخوانند.
اوبهیچکس وعده‌ای‌نداد که‌بدان وفانکند وپیمانی نبست که آن‌را بجای نیاورد.

بعهدخودوفاداربود ومیفرمود:«وعده‌قرضی است که‌ادای آن بسته‌به‌وفای آن است.»

گشاده‌روئی وخوشخوئی اوهمه‌را مجذوب‌میساخت. باهمه کس به‌مهربانی‌و آرامی‌سخن میگفت. همیشه‌بمردم پندمیداد که باچهرهٔباز ولب خندان باهم‌روبرو شوند.عقیده‌داشت که«خوشروئی دوستی‌میآورد» - «زیبائی‌ظاهر،خوبروئی؛وزیبائی باطن،خوشخوئی است»

شایداینکه پیغمبر اکرم(ص) علی‌ابن ابی‌طالب (ع) رااز یاران خود برتر میشمرد ومیفرمود «هرکه‌من مولای‌اویم علی‌مولای اوست» یک‌علتش آن‌باشد که علی‌ایمانش ازهمه قوی‌تربود.دلبستگی واخلاص‌او درپرستش یزدان‌بحدی‌بود که درجنگ صفین‌درشب‌معروف به«لیلة‌الهریر»میان‌دو لشگربنمازایستاد درحالیکه باران‌تیر بسوی‌او میبارید.

به‌تلاوت قرآن اهمیت بسیارمیداد. قرآن‌را ازبرداشت وبعقیدهٔ بعضی، اواز کسانی است که قرآن‌را جمع کرده‌اند.

عشق بعبادت داشت. یزدان‌پاک‌رادرنهایت معرفت‌میپرستیدونیایش‌او بدرگاه احدیت ازروی‌امید یابیم‌نبود. درپرهیزگاری وپاکدامنی همانندنداشت‌ومیفرمود: «جامهٔ‌پاکدامنی برازنده ترین جامه‌هاست»

دراجراء امردین‌نیزدوست ودشمن درنظرش فرقی‌نداشت. دنبال‌حق‌میرفت‌و

میخواست باهمه بحق رفتار کند حتی بادشمنان خود.

اومقتدا وراهنمای کسانی بود که به دین اسلام علاقه داشتند. دوست داشت که مردم را به خداپرستی دعوت کند. میگفت: «بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگر فکر کنید میداند.» وخود نیز عملا سرمشق خداپرستی بود. چنان که فرموده است: «شمارا ببردن فرمان خداترغیب نمی کنم مگر آنکه خودرا قبلا به طاعت خداواداشته باشم وشمارا ازمعصیت باز نمیدارم مگراینکه خودرا قبلا منع کرده باشم»

شکیبائی وبردباری اوشگفت انگیز بود. بگرماوسرماهمیتی نمیداد وهردو راتحمل میکرد وهیچگاه لب بشکایت نمی گشود.

بسیارقانع و کم خوراك بود. یکی ازاندرزهای گرانبهایش این بود که: «از پرخوری بترس زیرااین بس که یکبار پرخوری کسی راازچندبارغذا خوردن محروم کرده است.» هر گز شکم خودرا کاملا سیر نمیکرد. غذای اوغالباً نان خشك وخالی بود وازخوردن غذاهای لذیذ و گرانبها خودداری میکرد.

یکی دیگر ازنصایحی که درباب غذا فرموده چنین است:

«بایددرخوراك میانه روی پیش گیرید. چون این شیوه ازاسراف دورتر، برای سلامت بدن درست تر وبرای عبادت کمك بیشتری است».

خوداو که هیچگاه درخوراك زیاده روی نمیکرد نیرومندی بسیارداشت حتی دراواخرعمر نیزتندرست وشاداب بود.

علی دردوران خلافت ابوبکروعمر وعثمان برای آنان مشاور پرارزشی بشمار میرفت. اغلب درمسائل حقوقی طرف شور قرارمیگرفت. نصایح اورا نیزمیپذیرفتند. معروف است که عمر میگفت: «اگرعلی نبود عمر هلاك میشد» وهنگامی که خانهٔ عثمان درمحاصرهٔ شورشیان قرار گرفت علی فرزندان خودرا برای حمایت اوفرستاد.

وقتی عثمان خلیفهٔ سوم کشته شد مردم علی ابن ابی طالب را بخلافت بر گزیدند. روشی که اودردورهٔ خلافت خود پیش گرفت براساس عدل وانصاف ودستگیری

ازبینوایان بود. رعایت حال ضعفا بیش ازپیش طرف توجه قرارداشت. مردم درحقوق و مزایا مساوی بودند. قوی نمیتوانست به ضعیف اجحاف کند. علی علیه السلام همیشه توصیه میفرمود که «هرگاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری اش کن.» و عقیده داشت که «بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است»

این نیز ازفرموده های اوست: «خداوند به سه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که به بیداد و ستم کار کند، کسی که بیدادگر را مدد نماید، و کسی که به بیداد رضا دهد.»

مراعات دقیق سنن مذهبی، بیعلاقگی بمال دنیا ودقت او در بارهٔ مجازات وقصاص همیشه مورد تحسین مردم بود.

به حکام خود مکرر سفارش می کرد که با مردم در نهایت خوشروئی ومهربانی رفتار کنند، سود مردم را ازسود خود برتر شمارند ودر رفع نیاز آنان بکوشند. درخدمت بمردم شکیبا باشند، راه تعدی نپیمایند و کاری نکنند که میان مردم و آنان فاصله ای افتد.

درطرز کار کنان خود دقیق باشند وهر کسی را پیش از آنکه بکاری گمارند نیک بیازمایند که آیا شایسته آن کار هست یانه؟ میفرمود: «بروی کار آوردن نااهلان و نرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است»

نه تاکید میفرمود که افراد خیانتکار را بمجازات رسانند واشخاص امین و نیکوکاررا تشویق کنند. ومیگفت: «مبادا بدکارونیکوکار درنظرت یکسان باشند ورنه دراین صورت نیکوکار از نیکی کناره گیرد و بدکار درکار زشت اصرار زد»

بدا علی علیه السلام پناه ستمدیدگان بود وهر مظلومی که برای دادخواهی دست توسل من او میزد ناامید بازنمیگشت.

می علی خراجی را که ازممالك اسلامی میرسید بالسویه میان مستحقین تقسیم کرد

نقل میکنند که وقتی دوزن، یکی عرب ودیگری برده، ازامام تقاضای مساعدت کردند. علی هریك رابالسویه مقداری پول ونان وخوراکهای دیگرداد. زن عرب عرض کرد یاامیرالمومنین آخرمن عرب هستم واین زن عجم است. چراسهم من بااو مساوی است؟ امام فرمود:« زیراعرب و عجم درنزدمن مساوی است »

اوهیچ مطلبی راازمسلمانان پوشیده نمیداشت. راستگوبود. اگردر کسی عیبی میدید باو گوشزد میکردواغلب میفرمود:« کسیکه ترابعیب خودبینا سازدنصیحتت میکند و کسیکه بیجاترا ستایش میکند بهلاکتت میاندازد»

مجامله وتعارف راازهیچکس نمیپذیرفت. گاهی اگر کسی به تملق ازاوتمجید میکرد باومیفرمود: «من کمتر ازآنم که میگوئی وبالاتر ازآنم که میاندیشی.»

از کودکی اعتماد بنفس ودلیری وشهامت عجیبی داشت. هنگامیکه هنوزبیش ازده سال نداشت بااینکه میدید شیوخ قریش منکررسالت پیغمبرا کرم(ص) شده اورا تهدید میکنند، بی اینکه ازعظمت مقام وحرمت آنان بیندیشدبرخاست وباقدرت و اطمینان کامل رو به حضرت رسول کرده گفت:«من یار ویاورت هستم»

این شجاعت وقوت قلب بحدی بود که یك شب بجای پیغمبردربسترش خوابید بااینکه میدانست تمام روساء قبایل مکه جمع شده وتصمیم دارند حضرت رسول را در خوابگاهش بکشند.

این ازفرموده های اوست:

«شجاعت وبیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است میان»

درمیدان جنك ازهیچکس نمیهراسیدوباهر که روبرومیشداورامغلوب میساخت. بااین حال پس ازتسلط بدشمن بااو درنهایت جوانمردی رفتار میکرد. همیشه توصیه میفرمود که«وقتی بدشمن غلبه یافتی عفوش کن بشکرانه این که براوچیره گشته ای»

گذشت وعفو وبزرگواری وجوانمردی اوبینظیر بود. غالباً وقتی به کسانی، که بااو دشمنی کرده بوندست میبافت عفوشان می کرد وازانتقام چشم میپوشیدو

عقیده‌داشت که «زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است»
لشکریان خود را از دنبال کردن فراریان یا کشتن زخمیان یا آزار دشمنان ناتوان وشکست‌خورده منع میفرمود .

بعد از پیروزی در جنگ جمل، او باوجود اعتراض گروهی از هواخواهانش اسیر وبرده‌ساختن زنان و کودکان مغلوبین را ممنوع ساخت و بدینوسیله پریشانی خاطر دشمنان شکست‌خورده‌را برطرف نمود. وقتی جنگ بپایان رسید اندوه خود را نشان داد، برای کشته شدگان گریست وحتی درحق دشمنان خود دعا کرد.

وقتی که بر اهل بصره تسلط یافت با اینکه به‌او صدمه زیاد رسانیده بودند نه تنها درصدد تلافی برنیامد بلکه دستور داد که نسبت بآنان با مهربانی رفتار کنند .

یکی از نصایح او این است: «بابر کندن بدی از سینهٔ خود، بدی‌را از سینه دیگری بر کن»

همیشه قبل از اینکه جنگی در گیرد سعی میکرد بامذاکرات دوستانه‌از وقوع آن جلو گیری کند. اگر احتمال میداد که پند واندرز ونرمی ومدارا ممکن است وسیله فرو گذاردن اسلحه وپایان دشمنی باشد امکان نداشت کــه درین راه گامی برندارد . او باهیچ دشمنی بدون اینکــه او را از نتیجهٔ عملش آگاه کند جنگ نکرد وتــا وقتی که‌کار باصلح ومسالمت پیش میرفت دست به‌شمشیر نمیگذاشت.
دوره خلافت علی (ع) پنج سال وسه ماه بطول انجامید وشصت ودو یاشصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود که بشمشیر زهرآلود یکی از خوارج موسوم به‌ابن‌ملجم مضروب گردید ودراثر این ضربهٔ مهلک درروزبعد شهادت‌یافت.
مدفن حضرت امیر درنجف‌اشرف است که همیشه شیعیان وصاحبدلان برای زیارت آرامگاه او به‌آنجا روی میآورند.

فضائل‌اخلاقی امیرالمومنین (ع)، جوانمردی وداد گستری و پرهیز گاری و مهربانی و برده‌باری و بذل و بخشش و دانش وبینش او، اورا مظهریك انسان کامل

ساخته واین حقیقتی است که دوست ودشمن بدان‌اعتراف دارند.

علی (ع) ازدانش هـای زمان خود بهره‌مند بود ومردم را به دانش آموزی تشویق‌میکرد.لزوم کسب دانش را به‌انحاء مختلف گوشزد نموده است.

دربارهٔ فضیلت دانایان میفرماید: «دانا زنده است اگرچه مرده باشد ونادان مرده است اگرچه‌زنده باشد»

بسیار نیکو سخن میگفت.آثارش که هوشیاری وخردمندی و نکته یابی اورا میرساند وهمه درحداعلای شیوائی ورسائی است، او را مظهر حقیقت معرفی میکند.

تنظیم علم نحو را به علی‌ابن ابیطالب نسبت میدهند اواز فنون فصاحت و بلاغت بخوبی آگاه بود و گفتارهای خود را بصورت مطلوبی درآورد که بهترین اسلوب انشای عربی گردید ومورد ستایش همه صاحبان ذوق واقع شد وبسیاری‌از ارباب قلم ازشیوهٔ سخن اوپیروی کردند.

گفتارهایش همه پرمغز ودر عین‌حـال بقدری ساده است که درك آن برای همه کس‌آسان میباشد خود او میفرماید: «بهترین سخن‌آنست که بزیور نظم و ترتیب‌آراسته وبرای خاص وعام‌قابل فهم باشد. »

نهج‌البلاغه که مجموعه گفتارهـا وآئینه اندیشه‌هـای او شناخته شده شامل سخنانی است بسیار شیوا،دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال عقل اورا بخوبی نمودار میسازد . درعصر ومحیطی که هنوز ازتاریکی نادانی‌چشم خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی براستی شگفت‌انگیز واعجاز آمیز مینماید و گویندهٔ چنین سخنانی‌درخور آنست که نابغهٔ‌عصر خود شمرده شود.

امیداست مطالب این کتاب که ازنهج‌البلاغه انتخاب شده و قسمتی ازاندرز-های گرانبهای علی(ع) است چراغ هدایتی باشدبرای کسانیکه میخواهندازتعالیم وتجربیات بزرگان سودبرند.

ابوالقاسم حالت

فهرست جمله ها

به ترتیب حروف الفبا

فهرست جمله‌ها

جمله — صفحه

جمله	صفحه

جمله | صفحه

جمله	صفحه
افضل الناس رأيا من لم يستغن عن مشير.	٤٢
افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما باصلاح معاده.	١٣٨
افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة.	٤٣
افضل من طلب التوبة ترك الذنب.	٤٣
افعلو الخير مااستطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبو الشر فان شرا من الشر فاعله.	٢٣١
افكر تستنصر.	٢٣١
اقبح افعال المقتدر الانتقام.	٤٤
اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه.	٤٤
اقبح القبائح الكذب، اشرف المحاسن الوفاء.	٢٣٢
اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم.	٢٦٠
اقبل عذرمن اعتذر اليك.	٤٥
اقتبس العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا مانك.	٤٥
اقصر همك على مايلزمك ولاتخض فيما لايعنيك.	٢٣٢
اقوى الوسائل حسن الخصائل.	١٣٨
اقوى الناس من قوى على نفسه.	٤٦
اكبر العيب ان تعيب مافيك مثله.	٤٦
اكتسبو العلم يكسبكم الحيوة.	٤٧
اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر.	١٣٩
اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر.	٤٧
اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.	١٣٩
اكذب السعاية والنميمة كانت باطلة ام صحيحة.	٤٨
اكذب شيء الامل.	٢٣٣

جمله — صفحه

جمله | صفحه

جمله	صفحه
الدهر يخلق الابدان ويجدد الامال ويدنى المنية ويباعد الامنية.	۱۵۲
الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذاكان لك فلا تبطر واذاكان عليك فاصطبر.	۷۰
الدين رق؛ القضاء عتق.	۲۳۷
الراضى عن نفسه مستور عنه عيبه ولو عرف فضل غيره لسائه مابه النقص والخسران	۷۰
الرجل بفطنته لابصورته.	۱۵۳
الرزق مقسوم؛ الحريص محروم	۲۳۸
الرضاء غناء؛ السخط عناء.	۱۵۳
الرفق مفتاح النجاح.	۲۴۹
الزم الصمت فادنى نفعه السلامة.	۲۶۸
الزم الجماعة واجتنبو الفرقة.	۲۶۹
الزينة بحسن الصواب لابحسن الثياب.	۱۵۴
السكوت عن الاحمق افضل جوابه.	۱۵۴
الشجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر.	۷۱
الشرف بالهمم العالية لابالرمم البالية.	۷۱
الشرير لايظن باحد خيراً لانه لايراه بطبع نفسه.	۷۲
الشهوات آفات؛ اللذات مفسدات.	۲۳۸
الصادق مكرم جليل، الكاذب مهان ذليل.	۷۲
الصبر جنة الفاقة.	۲۶۹
الصبر صبران: صبر على ما تحب وصبر على ماتكره.	۱۵۵
الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل	۱۵۵
الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته.	۱۵۶
الصبر يناضل الحدثان؛ السخاء زين الانسان.	۷۳

جمله | صفحه

جمله	صفحه
ان اوقاتك اجزاء عمرك فلاتنفذ الك وقتا فی غیر ماینجیك.	۱۱۲
ان اهنا الناس عیشا من کان بماقسم الله له راضیا.	۱۹۳
ان بطن الارض میتة وظهرها سقیم.	۱۹۴
انتظرو الفرج ولاتیئسوا من روح الله	۱۹۴
انتقم من حرصك بالقنوع کما تنتقم من عدوك بالقصاص	۱۹۵
ان دنیا کم هذه لاهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم و احقر من ورقة فی فم جرادة	۱۹۵
ان ذهاب الذاهبین لعبرة للقوم المتخلفین.	۲۸۲
ان سخاء النفس عما فی ایدی الناس لافضل من سخاء البذل.	۱۹۶
ان صبرت جری علیك القلم و انت ماجور. ان جزعت جری علیك القدر وانت مازور.	۲۸۳
ان طباعك تدعوك ماالغته.	۲۷۶
انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق ولاتنظر الیها نظر العاشق الوامق.	۱۹۶
ان عمرك مهر سعادتك ان انفذته فی طاعة ربك.	۲۸۳
ان عمرك وقتك اللذی انت فیه.	۱۹۸
انفع الدواء ترك المنی.	۱۱۱
انفع العلم ماعمل به.	۱۹۷
انفع الکنوز محبة القلوب.	۱۹۷
ان فی الخمول لراحة	۲۷۷
ان فی کل شیء موعظة وعبرة لذوی اللب والاعتبار	۲۸٤
انك ان سالمت الله سلمت وفزت.	۲۸۵
ان کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار.	۲۸٤
ان کان فی الکلام البلاغة ففی الصمت السلامة من العثار.	۲۸۵
ان کرم الله تعالی لاینقص حکمته فلذلك لانقع الاجابة فی کل دعوة.	۱۹۸

جمله	صفحه
ان کفر النعمة لوم.	۲۷۷
انك فی سبیل من کان قبلك فاجعل جدك لاخرتك ولاتكثر بعمل الدنیا.	۲۸۶
ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء واذا کان خطاء کان داء.	۲۰۸
انکم الی اعراب الاعمال احوج منکم الی اعراب الاقوال.	۲۸۶
انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضة والذهب.	۲۰۸
انکم الی انفاق ما کسبتم احوج منکم الی اکتساب ماتجمعون.	۱۹۹
انکم باعمالکم مجازون وبها مرتهنون.	۲۸۷
انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما کتب لك فارح نفسك من. شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق بالله وخفض فی المکتسب	۲۸۷
انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم منه ادرککم.	۱۹۹
ان کنتم تحبون الله فاخرجوا حب الدنیا من قلوبکم	۲۰۰
ان للمحن نهایات فاصبروا لها حتی تبلغ نهایاتها.	۲۰۰
ان لسانك یقتضیك ماعودته.	۲۷۸
ان للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها.	۲۸۹
ان لله ملکا ینادی فی کل یوم یا اهل الدنیا لدوا للموت وابنوا للخراب. واجمعوا للذهاب.	۲۰۱
ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان تصیر منهم.	۲۰۱
ان لیلك ونهارك لایستوعبان حاجاتك فاقسمهما بین عملك وراحتك.	۲۰۲
انما الحزم طاعة الله ومعصیة النفس	۲۸۸
انما الشرف بالعقل والادب لا بالمال والحسب.	۲۰۲
انما الورع التجری فی المکاسب والکف عن المطالب.	۲۰۳
انما اهل الدنیا کلاب عاویة وسباع ضاریة یهر بعضها علی بعض ویاکل عزیزها ذلیلها ویقهر کبیرها صغیرها.	۲۰۳

جمله	صفحه
انما حض على المشاورة لان رای المشير صرف ورای المستشير مشوب.	۲۰۴
انما سادة اهل الدنيا والاخرة جواد.	۲۸۸
ان ماضی يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل.	۲۰۴
انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل	۲۰۵
ان من النعمة تعذر المعاصی	۲۷۸
ان وقعت بينك وبين عدوك قضية عقدت بها صلحا والبسته بها ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة.	۲۰۵
انی اخاف عليكم كل عليم اللسان ومنافق الجنان يقول ماتعلمون و يفعل ما تنكرون.	۲۸۹
انی لااحثكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولاانهيكم عن معصية الله الا وانتهی قبلكم عنها.	۲۰۶
اول الشهوة طرب وآخرها عطب	۲۰۶
اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه.	۲۰۷
اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته.	۲۰۷
اهجرو الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب والتهجم الى السيئات.	۲۴۲
اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام.	۲۰۹
اهنا العيش اطراح الكلف.	۲۰۹
اياك ان تثنی على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه ويكذبك.	۲۱۰
اياك ان تخدع عن صديقك اوتغلب عن عدوك.	۲۱۰
اياك ان تخرج صديقك اخراجا تخرجه عن مودتك واستبق له انسك موضعا تثق بالرجوع اليه.	۲۹۰
اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه	۲۹۱
اياك ان تكون على الناس طاعنا ولنفسك مداهنا فتعظم لك الحوبة	۲۹۱

جمله	صفحه
وتحرم المثوبة	
اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك وايثار الفرقة	۲۹۲
اياك ان يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك	۲۹۱
اياك والاعجاب وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان	۲۹۳
اياك والبطنة فمن لزمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه	۲۱۱
اياك والتغاير فى غير موضعه فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم والبريئة الى الريب	۲۹۳
اياك والجور فان الجائر لايشم رائحة الجنة .	۲۱۱
اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين	۲۹۴
اياك والخرق فانه شين الاخلاق	۲۹۴
اياك والظلم فانه يزول عن من تظلمه ويبقى عليك	۲۱۲
اياك والظلم فمن ظلم كراهت ايامه	۲۹۵
اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم	۲۹۵
اياك والغدر فانه اقبح الخيانة وان الغدور لمهان عندالله بغدره .	۲۹۶
اياك والغضب فان اوله جنون وآخره ندم .	۲۱۲
اياك والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرك .	۲۹۶
اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان .	۲۹۷
اياك والكلام فى مالاتعرف طريقته ولاتعلم حقيقته فان قولك يدل على عقلك وعبارتك ينبىء عن معرفتك .	۲۱۳
اياك والمجاهرة بالفجور فانه من اشد المئاثم .	۲۱۳
اياك والملق فان الملق ليس من خلائق الايمان .	۲۱۴
اياك والنفاق فان ذوالوجهين لايكون وجيها عندالله .	۲۱۴
اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب .	۱۲۴

جمله	صفحه
این من حصن واکد و زخرف ونجد؟	۳۰۳
این من سعی واجتهد واعد واحتشد؟	۳۰۴
این یغرکم سراب الامال؟ این تخدعکم غرور الاعمال؟	۳۰۴

ب

جمله	صفحه
بر الوالدين اكبر فريضة.	٣١٥
بر كوب الاهوال تكسب الاموال؛ بالصدق يتزين الاقوال.	٣١٥
بسط الوجه يحسن موقع البذل.	٣١٦
بطن المرء عدوه.	٣١٦
بقدر الهمم تكون الهموم.	٣١٧
بلا الانسان فى لسانه .	٣١٧
بلاء الرجل على قدر ايمانه ودينه.	٣١٨
بلين الجانب تأنس النفوس	٣١٨

ت

تاجر الله تربح	٣١٩
تدارك فى آخر عمرك ما اضعته فى اوله.	٣١٩
تدبر قبل ان تهجم	٣٢٠
ترك جواب السفيه ابلغ جوابه.	٣٢٠
تزكيه الاشرار من اعظم الاوزار.	٣٢١
تصفية العمل اشد من العمل.	٣٢١
تعرف حماقة الرجل فى ثلاث: كلامه فى مالا يعينه وجوابه عمالا يسئل عنه وتهوره فى الامور	٣٢٢
تكبرك بمالا يبقى لك ولاتبقى له جهل.	٣٢٢
تكلموا تعرفوا فان المرء مخبو تحت لسانه:	٣٢٣
تمام العلم استعماله.	٣٢٣
تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن تعلمونه.	٣٢٤

جمله	صفحه
ث	

جمله	صفحه
ج	
جار السوء اعظم الضراء واشد البلاء.	٣٣٤
جالس العلماء تزدد علما؛ جالس الحكماء تزدد حلما.	٣٣٥
جالس الفقراء تزدد شكرا.	٣٣٥
جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف سوء عادتك تزك نفسك و يكمل عقلك وتستكمل ثواب ربك.	٣٣٦
جود الفقير يجله؛ بخل الغنى يذله.	٣٣٦
ح	
حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا.	٣٣٧
حد اللسان امضى من حد السنان.	٣٣٧
حسن الادب يستر قبح النسب.	٣٣٨
حسن التدبير ينمى قليل المال وسوء التدبير يفنى كثيره.	٣٣٨
حسن السياسة يستديم الرياسة.	٣٣٩
حسن الصورة اول السعادة.	٣٣٩
حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن.	٣٤٠
خ	
خالطوا الناس مخالطة جميلة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم.	٣٤٠
خذ الحكمه ممن اتاك بها وانظر الى ماقال ولاتنظر الى من قال.	٣٤١
خذ القصد فى الامور فمن اخذ القصد خفت عليه المؤن.	٣٤١
خذ على عدوك بالفضل فانه احد الظفرين.	٣٤٢
خذ مما لا يبقى لك لما يبقى ولا يفارقك.	٣٤٢

جمله	صفحه
خذمن کل علم احسنه فأن النحل یا کل من کل زهر ازینه.	۳۴۳
خف تامن.	۳۴۳
خلیل المرء دلیل علی عقله و کلامه برهان فضله.	۳۴۴
خوف الله یوجب الامان	۳۴۴
خیار خصال النساء شرار خصال الرجال.	۳۴۵
خیر اخوانك من واساك بخیره وخیر منه من اغناك عن غیره.	۳۴۵
خیر اخوانك من عنفك فی طاعة الله سبحانه.	۳۴۶
خیر الامور اوسطها.	۳۴۶
خیر العطاء ما کان عن غیر طلب.	۳۴۷
خیر العلوم ما اصلحك.	۳۴۷
خیر الملوك من امات الجور واحیی العدل.	۳۴۸
خیر عملك ما اصلحت به یومك وشره ما افسدك به قومك.	۳۴۸
خیر کل شیئ جدیده وخیر الاخوان اقدمهم.	۳۴۹
خیر ماورث الاباء الابناء الادب.	۳۴۹

د

دار الناس تستمتع باخائهم والقهم بالبشر تمت اضغانهم.	۳۵۰
دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه لاتدوم احوالها ولایسلم نزالها.	۳۵۰
دار عدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة وتحرز المروة	۳۵۱
دار هانت علی ربها فخلط حلالها بحرامها وخیرها بشرها وحلوها بمرها	۳۵۱
داووا مرضاکم بالصدقه.	۳۵۲
دلیل دین الرجل ورعه.	۳۵۲
دلیل عقل الرجل قوله؛ دلیل اصل المرء فعله.	۳۵۳

جمله | صفحه

جمله	صفحه
رب حرب حدثت من لفظة؛ رب صبابة غرست من لحظة.	۳۶۳
رب خير وافاك من حيث لاترتقبه.	۳۶۳
رب دواء جلب داء؛ رب داء انقلب شفاء	۳۶۴
رب صديق يوتى من جهله لامن نيته.	۳۶۴
رب عالم قتله علمه.	۳۶۵
رب علم ادى الى مضلتك.	۳۶۵
رب فتنه اثارها قول	۳۶۶
رب قريب ابعد من بعيد.	۳۶۶
رب كلام انفذ من السهام؛ رب كلام كالحسام.	۳۶۷
رب ملوم لاذنب له.	۳۶۷
رب مواصله خير منها القطيعه.	۳۶۸
ربما ادرك العاجز حاجته.	۳۶۸
ربما خرس البليغ عن حجته.	۳۶۹
ربما عمى اللبيب عن الصواب؛ ربما ارتج على الفصيح الجواب.	۳۶۹
رب متنسك لادين له.	۳۷۰
رب موهبة خير منها الفجيعة.	۳۷۰
رب نعمة لمن لا يشكرها.	۳۷۱
رب يسير انمى من كثير.	۳۷۱
رحم الله امرء احيا حقا وامات باطلا ودحض الجور واقام العدل.	۳۷۲
رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره	۳۷۲
رحم الله امرء قصر الامل وبادر الاجل واغتنم المهل وتزود من العمل.	۳۷۳
رحم الله من الجم نفسه عن معاصى الله بلجامها.	۳۷۳
رزانة العقل تختبر فى الفرح والحزن.	۳۷۴

جمله	صفحه
رضی بالذل من کشف سره لغیره.	٤٧٤

ز

س

جمله | صفحه

جمله | صفحه

ع

جمله | صفحه

جمله | صفحه

جمله | صفحه

ل

جمله | صفحه

م

جمله | صفحه

جمله	صفحه

م

جمله	صفحه

جمله	صفحه
من اظهر فقره اذل قدره.	۵۱۲
من اعتزل سلم.	۵۱۳
من اعجبته ارائه غلبته اعدائه.	۵۱۳
من اعظ الفجائع اضاعة الصنائع.	۵۱۴
من اعظم المکر تحسين الشر.	۵۱۴
من اعظم مصائب الاخيار حاجتهم الی مداراة الاشرار.	۵۱۵
من افحش الخيانة خيانة الودائع.	۵۱۵
من افشی سرك ضيع امرك.	۵۱۶
من افضل المکارم تحمل المغارم واقراء الضيوف	۵۱۶
من افضل النصح الاشارة بالصلح.	۵۱۷
من افضل الورع ان لاتعتمد فی خلوتك ماتستحيی من اظهاره فی علانيتك.	۵۱۷
من اقبح المذام مدح اللئام.	۵۱۸
من اقل الاسترسال سلم؛ من اکثر الاسترسال ندم.	۵۱۸
من اکتفی بالتلويح استغنی عن التصريح.	۵۱۹
من اکتفی باليسير استغنی عن الکثير.	۵۱۹
من اکرم نفسه اهانته.	۵۲۰
من التوانی يتولد الکسل.	۵۲۰
من الحکمة طاعتك لمن فوقك واجلالك من فی طبقتك وانصافك من دونك.	۵۲۱
من السعادة التوفيق لصالح الاعمال.	۵۲۱
من المروة ان يبذل الرجل بماله ويصون عرضه.	۵۲۲
من امات شهوته احيی مروته؛ من کثرت شهوته ثقلت مؤنته.	۵۲۲
من امارات الاحمق کثرة تلونه.	۵۲۳
من بخل بماله علی نفسه خازنه علی بعل عرسه.	۵۲۳

جمله	صفحه
من صغر الهمة حسد الصديق على النعمة.	٥٤٦
من ضعف جده قوی ضده.	٥٤٧
من ضعف عن حمل سره كان عن سر غيره اضعف.	٥٤٧
من طال عمره فجع باحبابه.	٥٤٨
من طلب صديقا صادقا وافيا طلب من لا يجده.	٥٤٨
من طلب عيبا وجده.	٥٤٩
من ظلم ظلم.	٥٤٩
من عادى الناس استثمر الندامة.	٥٥٠
من عاش مات.	٥٥٠
من عامل بالرفق غنم، من عامل بالعنف ندم.	٥٥١
من عجل زل.	٥٥١
من عدل عن واضح المحجة غرق فى اللجة.	٥٥٢
من عدل فى سلطانه استغنى عن اخوانه.	٥٥٢
من عذب لسانه كثر اخوانه.	٥٥٣
من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد.	٥٥٣
من عرف الدنيا تزهد.	٥٥٤
من عرف الناس تفرد.	٥٥٤
من عرف الناس لم يعتمد عليهم.	٥٥٥
من عرف بالكذب قلت الثقة به.	٥٥٥
من عرف نفسه، فقد عرف ربه.	٥٥٦
من عصى الدنيا اطاعته.	٥٥٦
من عصى الدنيا اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته.	٥٥٧

جمله	صفحه
من عظم صغار المصائب ابتلى بكبارها .	۵۵۷
من علامات الادبار مقارنة الارذال .	۵۵۸
من علامات الشقاء الاسائة الى الاخيار .	۵۵۸
من عمل بالحق، مال اليه الخلق.	۵۵۹
من غالب من فوقه قهر.	۵۵۹
من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح .	۵۶۰
من قال ما لا ينبغى سمع ما لا يشتهى .	۵۶۰
من قام بشرائط العبودية اهل للعتق ومن قصر عن احكام الحرية اعيد الى الرق .	۵۶۱
من قبل عطائك فقد اعانك على الكرم.	۵۶۱
من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة .	۵۶۲
من قعد به حسبه نهض به ادبه :	۵۶۲
من قل اكله صفا فكره .	۵۶۳
من قلت تجربته خدع .	۵۶۳
من قنع غنى .	۵۶۴
من قوى هواه ضعف عزمه	۵۶۴
من كانت له فكرة فله فى كل شى عبرة .	۵۶۵
من كتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .	۵۶۵
من كتم علما فكانه جاهل .	۵۶۶
من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه فان قام فيها بما اوجب الله فقد عرضها للدوام وان منع ما اوجب الله فيها فقد عرضها للزوال .	۵۶۶
من كثر لهوه قل عقله .	۵۶۷
من كثر نفاقة لم يعرف وفاقه.	۵۶۷

جمله	صفحه
من كثر هزاله بطل جده .	٥٦٨
من لادين له لا مروة له .	٥٦٨
من لبس الكبر والسرف خلع الفضل والشرف	٥٦٩
من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به .	٥٦٩
من لم يتعلم فى الصغر لم يتقدم فى الكبر.	٥٧٠
من لم يتعلم لم يعلم.	٥٧٠
من لم يرحم لم يرحم.	٥٧١
من لم يصبر على مضض التعليم بقى فى ذل الجهل.	٥٧١
من لم يصبر على مضض الحمية طال سقمه.	٥٧٢
من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره.	٥٧٢
من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم	٥٧٣
من لم ينفعك حيوته فعده فى الموتى	٥٧٣
من مدحك بماليس فيك فهو خليق بان يذمك بماليس فيك .	٥٧٤
من مدحك غير صنيعة فلاتامن ذمه من غير قطيعة.	٥٧٤
من ملك نفسه على امره؛ من ملكته نفسه قل قدره .	٥٧٥
من منع العطاء منع الثنا	٥٧٥
من مهانة الكذاب جوده باليمين بغير مستحلف.	٥٧٦
من نظر فى العواقب سلم من النوائب .	٥٧٦
من وجد موردا عذبا يرتوى منه فلايغتنمه يوشك ان يظمأ ويطلبه فلايجده .	٥٧٧
من وضعته دنائة ادبه لم يعلوه شرف حسبه	٥٧٧
من يصبر يظفر .	٥٧٨
من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة .	٥٧٨

جمله	صفحه

جمله | صفحه

ی

فهرست موضوعات

بترتیب حروف الفبا

موضوع	صفحات

موضوع | صفحات

موضوع صفحات

موضوع صفحات

موضوع　　صفحات

موضوع | صفحات

موضوع صفحات

موضوع صفحات

موضوع صفحات

موضوع — صفحات

موضوع صفحات

موضوع　　　صفحات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

آفَةُ الْكَلامِ الْإطالَةُ

آفت سخن پرگوئی است.

The bane of speech is prolixity.

***

کوتاه سخن گوی، گر از نیکوئی — اندر سخن خود اثری میجوئی
هنگام سخن حذر ز پرگوئی کن — چون آفت گفتار بود پرگوئی

آفةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ؛ آفةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْاِخْلاصِ فيه.

آفت علم، عمل نکردن بدان و آفت عمل اخلاص نداشتن در آن است.

The bane of knowledge is abstinence from action, the bane of good deeds is doing them without sincerity

***

آن گفته که شد بری ز کردار، هواست　　و آن کار که خالی از خلوص است هباست

افسوس از آن علم که عاری ز عمل　　فریاد از آن عمل که توأم به ریاست

آفةُ الْعامّةِ الْعالِمُ الْفاجِرُ؛ آفةُ الْعَدْلِ السُّلْطانُ الْجائِرُ

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند و دشمن عدل و داد سلطانی است که ظلم و جور ورزد

An immoral savant is a menace to people; a cruel king is a menace to justice.

***

آن دانائی که اهل فسق است و فساد　　و آن سلطانی که اهل جور است و عناد

زین هر دو تباهکار ظالم فریاد　　کآن دشمن مردم است و این دشمن داد

اِبدءِ السَّائلَ بالنَّوالِ قبلَ السُّؤالِ فَانَّكَ اِنْ اَحوَجْتَهُ الی سُؤالِكَ اَخَذْتَ مِن حُرِّ وجههِ اكثرَ مِمّا اعطيتَه

پیش از آن که سائل از تو چیزی خواهد ببخشش برداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسوآل گشاید بیش از آنچه باو میبخشی آبرویش رامیریزی .

Make your donation before the needy man asks for it;if you let him utter his needs , you take more from his self respect than what you give to him .

***

خواهی چوفقیر را ببخشی زر و مال   مگذار که او دهان گشاید بـه سوآل

ورنه چو کند سوآل چندانکه دهیش   زآن بیشتر آبـروش گردد پامـال

اُبذُلْ لِصَديقِكَ كُلَّ المَوَدَّةِ ولا تَبذُلْ لَهُ الطُّمَانينَةَ .

بدوست هرچه می سپاری بسپار جز راز خود را.

Entrust your friend with anything but your secrets .

***

آن راز که بایدش نهفتن ، زنهـار   با هیچکسی مگو : چه اغیار وچه یار

جز راز که آن سپردنی نیست بکس   هر چیز بـدوست می‌سپاری بسپـار

أبلغ ناصح لك الدنيا لو انتصحت .

گیتی برای توشیواترین پندآموز است اگر پند پذیرباشی .

The world is your most eloquent counsellor, if you are susceptible to counsel.

***

دوران زمانه پند چون قند دهد	وآن پند بمردم خردمند دهد
باشی تو اگر بجان ودل پند پذیر	هرلحظه ترا زمانه صدپند دهد

اتقوا الله الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم .

بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگرفکر کنید میداند .

Fear God who hears when you speak; and knows what you think.

***

مؤمن زخدا جدا شدن نتواند	هم زو بهراسد وهم اورا خواند
هر ذکر که میکنی خدا میشنود	هرفکر که میکنی خدا میداند

اجتناب السیئات اولی من اکتساب الحسنات .

ترک گناه بهتر از درک ثواب است .

Avoiding vices is better than acquiring vitrues .

***

ای گشته به تیشهٔ گنه خانه خراب — اندر عقب ثواب چندین مشتاب
گر جهد کند کسی پی ترک گناه — به زآنکه بکوشد از پی درک ثواب

اجتنب مصاحبة الکذّاب و ان اضطررت الیه فلا تصدقه ولا تعلمه انك تکذب فانه ینتقل عن ودك ولا ینتقل عن طبعه

از گوش دادن بگفتار دروغگو پرهیز کن و اگر ناچار باین امر شدی نه او را تصدیق کن و نه بگذار بداند که او را تکذیب می کنی زیرا از دوستی تو برمی گردد و دروغگوئی را نیز ترک نمیگوید .

Avoid listening to a liar , and vhen you can't help , neither confirm him nor let him know that you don't believe him ; because he does not turn from his lying but may become your enemy .

***

از دوستی دروغگو دوری جو — تصدیق مکن هرچه شنیدی از او
تکذیبش هم اگر کنی رو یارو — دشمن شودت ولی نگرداند خو

أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً .

دوست خودرا چنان دوست بدار که گوئی شایدروزی دشمن توشود وبادشمن‌خود چنان‌دشمنی کن که گوئی شاید روزی دوست تو گردد .

Be in such term with your friend as if he may turn against you one day, and treat your enemy as if he may become a friend one day

***

بادوست مگوی هرچه‌داری دردل — شاید روزی بدشمن ماند مایل
بادشمن خود نیزچنان کن که ترا — گردوست شودنباشی‌از کرده‌خجل

اِحْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الإِطْرَاءِ وَالْمَدْحِ فَإِنَّ لَهَا رِيحاً خَبِيثَةً فِي الْقَلْبِ .

ازگوش دادن بمدح این‌وآن خودرا حفظ کنید که گندآن دل‌را تباه‌سازد .

Be on your guard against exaggerated praise ; since its stink contaminates your heart .

***

هشدار که گوش بر تملق ندهی — ورمدح کنند از تو،بدان دل ننهی
مدح تو اگر ترا بخود غره کند — تاریك شوی اگرچه روشن چومهی

اِحذَرِ الشرهَ فكم مِنْ اَكْلَةٍ منعتْ اَكَلاتٍ .

ازپرخوری بترس زیرا ای بس که یکبار پرخوری کسی‌را ازچندبار غذا خوردن محروم کرده است .

Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals .

***

پیش همه پرخوری‌است کاری‌مذموم | بسیارمخور، بترس زین عادت شوم
ای‌بس که یکبار کسی‌پرخورده‌است | و آنگه‌شده بارها زخوردن محروم

اِحذَرْ كلَّ امرٍ اذا ظهرَ ازرى بصاحبهِ وحقَّرهُ .

بپرهیز ازانجام‌کاری که اگرفاش شود انجام‌دهنده راخوارو خفیف سازد .

Avoid doing anything which , when known , may debase you .

***

هشیار، بهیچ گه نمی پردازد | بر آنچه که در مذلتش اندازد
آن کار مکن که آشکارا چو شود | درپیش کسان‌خوارو‌خفیفت سازد

اِحذَرْ كُلَّ عَمَلٍ اِذا سُئِلَ عَنهُ عامِلُهُ استَحيیٰ مِنهُ وَانكَرَهُ.

حذر کن از هرعملی که اگر ازمرتکبش بپرسند شرمسار شود وانکار کند.

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked adout it.

***

پرهیز کن از آنچه ترا زار کند
وآن کار کند که هرعزیز راخوار کند

یعنی کاری که هر که آن کار کند
چون پرسی از او زشرم انکار کند

اَحسَنُ الحَسَناتِ حُبّاً وَاَسوَءُ السَّیِّئاتِ بُغضاً.

نیکوترین نیکوئی‌ها دوستی وبدترین بدی‌ها دشمنی ماست.

Best virtue is friendship; worst vice is enmity.

***

شادآنکه زمهرودوستی بهره وراست
و ز کینه ودشمنی بجان برحذراست

کزهرچه که خوبی است محبت خوشتر
وزهرچه بدی است کینه‌توزی بتراست

أَحسنُ الصِّدقِ الوَفاءُ بالعَهْدِ .

بهترین شیوهٔ صداقت وفای بعهد است .

The best form of sincerity is fulfilment of promise .

***

ای آنکه ترا وفای عهد آئین است — رسم تو همیشه درخور تحسین است
هرعهد که بسته‌ای بر آن عهد بمان — زآنروی که بهترین صداقت این است

أَحسنُ العَدلِ نُصرةُ المَظلومِ .

بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است .

The best form of justice is to help the oppressed .

***

شادآنکه به‌هرجای‌دلی رنجیده‌است — ازرنج وتعب رهائی اش بخشیده است
شایسته ترین شیوهٔ عدل و نصفت — یاری‌است‌بدان کسی که‌ظلمی‌دیده‌است

احسن الکلام ما لا یمجه‌الاذان و لا یتعب فهمه‌الاذهان .

بهترین سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد و ذهن از فهم آن آزار نبیند .

The best talk is that which does not irritate our ears nor tires our mind .

***

گفتار کسی مؤثر افتد بسیار، وز هر سخنی خوبتر آید بشمار،
کز لفظ ، دو گوش را نسازه بیزار وز معنی آن ذهن نبیند آزار

احذر اللسان فانه سهم یخطیء .

برحذر باش از زبان که مانند تیری است که به‌خطا میرود .

Beware of your tongue for it is like an arrow which may miss the target .

***

آن قوم که نیستند از بیخردان اندیشه نکرده، کی گشایند زبان؟
پیوسته ز لغزش زبان دوری کن کاین تیر نمی‌نشیند آخر بنشان

أَحْسَنُ الْمَقَالِ مَا صَدَّقَهُ الْأَفْعَالُ.

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

The best words are those that are affirmed by the deeds.

***

ن گفتاری که دوراز کردارست، چون لاف و گزاف، گوش از آن بیزارست

گفتار اگر راست فتد با کردار در منطق عقل، بهترین گفتار است

أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ اَنْ يُحْسَنَ اِلَيْكَ وَلَا تَظْلِمْ كَمَا تُحِبُّ اَنْ لَا تُظْلَمْ.

نیکوئی کن چنانکه دوست داری باتو نیکوئی کنند وستم روا مدار چنانکه دوست داری باتو ستم ننمایند.

Do good to people as you wish them to do good to you;and do not oppress them as you don't like to be oppressed.

***

آنسان که ز خلق داری امید کرم با خلق خدای در کرم کوش توهم

خواهی که ندارند ستم بر تو روا خود نیز روا مدار با خلق ستم

أُحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

بابر کندن بدی ازسینهٔ خودبدی رااز سینهٔ دیگری بر کن .

Uproot malevolence from otner's heart by expelling it from your own.

✡✡✡

ازجنك وستیزا گر توجوئی پرهیز
خودخصم توهم بگذرد ازجنك وستیز

با کندن بیخ کینه از سینهٔ خویش
ازسینهٔ غیر، کینه را بیرون ریز

إِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ .

مگذار لغزش زبان سر ترا بربادهد .

Do not let your tongue error cause your head to be lost.

✡✡✡

بیجا بهسخن هر که زبان رابگشاد
ای بس که بیك سخن زهستی افتاد

هر گز سخن ایدوست نسنجیده مگوی
مگذار زبان دهد سرت را برباد

أحقُّ النّاسِ بالرَّحمةِ عالمٌ يجري عليهِ حُكمُ جاهلٍ وكريمٌ يستولي عليهِ لئيمٌ وبرٌّ يسلّطُ عليهِ فاجرٌ.

سزاوارترین مردم برحمت دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که گرفتار لئیمی شود و پرهیزگاری است که دچار نابکاری گردد .

Those who deserve most mercy are : a wiseman subordinated to a fool, a generous man dominated by a miser , a virtuous man subjugated to a libertine .

**

دانی چه کسی ز حق خود محروم است؟ عالم که بحکم جاهلی محکوم است

عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است

أحمدُ منَ البلاغةِ الصّمتُ حينَ لا ينبغي الكلامُ.

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است .

When speaking is inopportune ; silence is better than eloquence .

***

آن جا که صلاح کاردر دم زدن است خاموش مباش تا زبان در دهن است

وآن جا که دم از سخن فرو باید بست خاموشی محض بهتر از هر سخن است

احمقُ النّاسِ مَن ظنَّ انّه اعقلُ النّاسِ .

بیخردتر از همه، کسی است که خود را خردمندتر از همه پندارد .

Most foolish man is one who considers himself as wisest .

***

آنکس که به خود غره بود کور و کرا — زین روی ز عیب خویشتن بی خبر است

آن کز همه خود را شمرد عاقل تر ، — نیك ار نگری، از همه بی‌عقل تر است

اخُوكَ مَن واساكَ فِي الشّدَّةِ .

برادر تو کسی است که درسختی ترا یاری کند .

He who helps you in need ; is your brother indeed.

***

چون از تو برادر تو بیزار شود — هر چند که یار تست ز اغیار شود

آنست برادر تو کاندر سختی — بهر تو برادرانه غمخوار شود

إذا أطعمت فأشبع .

اگر گرسنه‌ای را غذا میدهی سیرش کن .

When you feed a hungry man feed him up.

***

کاری چو کنی به سر هر خستهٔ زار | مپسند که نا تمام ماند آن کار
خواهی چو گرسنه را طعامی بدهی | سیرش کن و بازنیمه سیرش مگذار

إذا أقبلت الدنيا على أحد أعارته محاسن غيره و إذا أدبرت عنه سلبته محاسن نفسه .

وقتی که دنیا بکسی رو می کند نیکوئی‌های غیر را هم باو عاریه میدهد وهنگامی که ازو بر می گردد نیکوئی‌های خودش را نیز ازو می گیرد .

When a man becomes prosperous , virtues of others will be attributed to him ; but when in hard circumstance his own virtue will be denied.

***

اقبال چو با کسی مدد فرماید | عیبش همه در چشم ، هنر بنماید
وآنگاه که روز گار ازو بر گردد، | هر حسن که دارد بنظر عیب آید

إذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكرت أحواله .

وقتی که پست نهاد بمقامی بلندتر ازقدر خودرسد احوالش دیگر گون گردد

When a mean man reaches a position greater than his capacity, he changes his behaviour.

***

گردد چو مقام سفله از حد افزون — خود بینی او رود ز اندازه برون
چون پست نهاد پایه‌ای یافت بلند — رسم و ره او نیز شود دیگر گون

إذا جنيت فاعتذر ؛ إذا جُنِيَ عليك فاغفر

چون بدی کردی عذر بخواه وچون بر تو بد کردند ببخش .

When you wrong someone apologize; when a wrong is done to you forgive.

***

دوری زبدی کن وبنیکی میکوش — چون آب بروی آتش کینه مجوش
با کس چو بدی کنی ازوعذر بخواه — ورباتو کسی بدی کند چشم بپوش

ابخل النّاس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه .

بخیل ترین مردم کسی است کـه از مال خویش بخود بخل ورزد و بوارث خود بخشش کند .

The most avaricious man is he who does not take advantage of his property and leaves it to his heir.

***

آن از همه کس تنك نظر ترافتاده   کاو بررخ خودباب سعادت نگشاد
ازثروت خویش هیچ خودبهره نبرد   وآن را همه بهروارث خویش نهاد

اتعب النّاس قلباً من علت همته وکثرت مروته وقلت ثروته .

دلغمین تر از همه کسی است کـه همتش بلند و مردانگی اش بسیار و دستش تهی باشد .

The most grieved man is the one who is courageous, generous and impoverished

***

آنجای که بدبختی و بی اقبالی است   بیش از همه قسمت کسی بدحالی است
کاوصاحب همتی و عزمی عالی است   جودو کرمش فزون ودستش خالی است

اتّعظوا بمن كان قبلكم قبل ان يتعظ بكم من كان بعدكم .

ازسرنوشت کسی که پیش‌ازشما بوده پند گیرید قبل ازآنکه کسی بعدازشما از سرنوشت شماپندگیرد .

Take a lesson from the fate of those who have come before you lest people will take lesson from your fate after you.

***

پیش ازتوا گر کسی فتاده‌ست ببند زین واقعه پند گیر و بیهوده مخند
ورنه توببند افتی و بعد از تو از واقعهٔ تو دیگری گیرد پند

اتقوا دعوة المظلوم فانه يسال الله حقه والله سبحانه اكرم من ان يسال حقاً الا اجاب .

ازدعای مظلوم بپرهیزید چون‌اوازخداوندحق‌خودرامیخواهدوخداوندتعالی بزرگتر ازآنست که مستحقی ازوحق خودرا بخواهد واوندهد .

Beware of an oppressed person's prayer for he asks God what he deserves and God is greater than to refuse a deserving man his right.

***

پرهیز کن از دعای مظلوم فکار کاوخواهدخواست‌حق‌خویش‌ازدادار
ایزدهم از آن بزرگتر می باشد کاو حق ندهد بآنکه باشد حقدار

اِتَّقُوا مَعَاصِيَ الْخَلَوَاتِ فَاِنَّ الشَّاهِدَ عَلَيْكُمْ هُوَالْحَاكِمُ .

از گناه درخلوت نیز بپرهیزید چون آنکه شاهد شماست دربارۀشما داوری خواهد کرد.

Avoid committing sins in privacy for he who is your witness will judge you.

***

پرهیز کن ازننك معاصی ای مرد   در خلوت نیز گرد اين‌ننك مگرد
کانجای هم‌آنکه باتوو ناظر تست   در حق‌تو نیز داوری خواهد کرد

اَجَلُّ الاُمَرَاءِ مَن لَمْ يَكُنِ الْهَوَى عَلَيْهِ اَمِيرٌ .

گرانپایه ترین فرماندهان کسی‌است که فرمانبرهوای نفس‌خودنمیباشد .

The greatest commander is the one who does not obey his passions .

***

آنکس که بود جماعتی را سرور   باید که برون کند هوس ها ازسر
آنست گرانپایه ترین فرمانده   کاونیست زدیو نفس خود فرمانبر

احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود

بپرهیزید ازروزی که نعمت‌ها ازدستتان برودچون هرچه ازدست‌رفت دیگر بدست نمی آید .

Avoid the day when you will be deprived of your affluence for anything which is gone may not become available again .

***

این نعمت وافری که در دستت هست   شکرش بگذار و هیچ مشمارش پست
مگذار رود نعمتت از دست برون   چون هرچه که رفت بازناید در دست

احسن الناس عیشاً من عاش الناس فی فضله .

زندگی کسی بهترازهمه است که مردم درسایهٔ او آسوده زیست کنند

The best life is lived by the man under whose auspices people can live comfortably .

***

مردی که فتوت است سرمایهٔ او   برتر زهمه است در شرف پایهٔ او
آن ازهمه خوبتر کند زیست که خلق   آسوده کنند زیست در سایهٔ او

أحسنُ الكلامِ ما زانه حسنُ النظامِ وفهمه الخاصُ و العامُ

بهترین سخن آنست که بزیور نظم وترتیب آراسته و برای خـاص و عام قابـل فهم باشد .

The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

***

آنست پسندیده ترین نوع کلام ... کز آغازش چو بنگری تا انجام
هم‌نظم شدست زیورش هم ترتیب ... هم خاص برد بمعنی‌اش پی‌هم عام

اربحُ البضائعِ اصطناعُ الصنائعِ

سودمندترین جنس نیکوکاری است .

The most profitable commodity is good deed .

***

بامردم اگر تورا سرغمخواری‌است ... با توهمه را بروزسختی یاری است
پرسودترین جنس ببازار جهان ... احسان‌ومددگاری‌ونیکوکاری‌است

إِذَا حَلَلْتَ بِاللِّئَامِ فَاعْتَلِلْ بِالصِّيَامِ .

وقتیکه برلئیم‌وارد میشوی روزه‌داری رابهانه کن .

When you visit a miser pretend fasting.

***

دون طبع لئیم چون شودمهماندار
گوئی بمصیبتی عجب گشته دچار
هر روز که بالئیمت افتد سرو کار
در خانهٔ او ، بروزه داری عذر آر

إِذَا رَأَيْتَ عَالِماً فَكُنْ لَهُ خَادِماً .

هنگامی که بدانشمندی رسیدی ازاوفرمانبری کن .

When you see a learned man obey him.

***

دربحر کمال ، از پی گوهر باش
همصحبت دوستان دانشور باش
با دانشمند چون فتادت سر و کار
درخدمت او مطیع و فرمانبر باش

اِذا رَاَيْتَ فِي غَيرِكَ خُلقاً ذَميماً فَتجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ .

وقتی خوی بدی دردیگری یافتی امثال آن خوی بدرا ازخود دور کن .

hen you find a fault iu another person avoid a lar one on your part .

***

ازدامن خویش لکه ننگ بشوی	هرعیب کزآن باخبری ترك بگوی
هرخوی بدی که یافتی در دگری	درخودهم اگردیدی ازآن دوری جوی

اِذا رَاَيْتَ مَظلُوماً فاعِنهُ عَلَى الظّالِمِ .

هرگاه ستمکشی را بینی، برضد ستمگر یاری اش کن .

Help the oppressed against the oppressor .

***

بگزین ره مردم حقیقت جو را	بر بند لب مردم باطل گو را
هر جا که ستمرسیده ای را دیدی	بر رغم ستمکار مدد کن او را

اذا صنعت معروفاً فاستره اذا صنع اليك معروف فانشره .

اگر نکوئی کردی پوشیده بدار واگر کسی باتو نکوئی کرد آشکار ساز .

Hide the good you do ; reveal the good done to you

***

ای آنکه بعرصهٔ مروت مردی | وی آنکه به‌بخشش وسخاوت فردی
پوشیده مدار اگر نکوئی دیدی | پوشیده بدار اگر نکوئی کردی

اذا طابق الکلام نیت المتکلم قبله السامع واذا خالف نیته لم یقع موقعه

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنرا بپذیرد واگر مخالف نیتش باشد بجا واقع نشود .

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it ; otherwise , it falls flat .

***

هرجا سخن از دل سخنگو برخاست | آنرا شنونده گر پذیرفت رواست
وآنجا که دل وزبان نمی‌آید راست | هر چند سخن بجای باشد بیجاست

إِذا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهُلَ هَجْرُهُ .

وقتیکه خدعه ودو روئی دوست آشکار شود، جدائی او آسان میگردد .

When a fri nd turns deceitful , it becomes easy to k away from him .

***

تا دوست به مهر برسر پیمان است — زو سیر شدن ، سیر شدن از جانست
وآن روز که خدعه و دوروئی بکند — روزی است کز و جدا شدن آسان است

إِذا فارَقْتَ ذَنْباً فَكُنْ نادِماً .

چون از گناه پرداختی پشیمان باش.

When you have done a sin , repent .

***

تادر پی توبه چشم کس تر نشود، — خود بار گناه او سبک تر نشود
زآن پس ده گنه کنی پشیمان میباش — شاید که گناه تو مکرر نشود

اذاقدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة علیه

وقتی که بدشمن خود غلبه یافتی عفوش کن بشکرانهٔ اینکه براوچیره گشته‌ای .

When you have prevailed upon your enemy forgive him ; and thus , thank God for giving you the power over your enemy .

***

گر پاکدلی ، متاب از رأفت رو | بدخواه‌مشو‌مکن بکین توزی خو
برخصم چوغالب آمدی عفوش کن | شکرانهٔ آنکه چیره گشتی براو

اذاقدمت الفکر فی افعالك حسنت عواقبك فی کل امر

اگردر کارها ازآغازفکر کنی کارهایت بخوبی انجام میشود .

If you think before every action it will be carried out successfully.

***

با دیدهٔ باز پا چو در راه نهی | هر جا که بمانعی رسیدی بجهی
گر فکر کنی به کارها از آغاز | هر کاری را بنیکی انجـام دهی

اِذاکانَ القضاءُ لایُرَدُّ فالاِحتِراسُ باطِلٌ .

اگرقرار باشد که سرنوشت بازنگردد پرهیزازآن بیهوده‌است .

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

***

با علم هزار درد درمان کردن
با عقل هزار مشکل آسان کردن
فی‌الجمله تمام راتوان کردن لیك
پرهیز ز سر نوشت نتوان کردن

اِذاکَمُلَ العقلُ نقصتِ الشَّهوَةُ .

وقتی‌عقل روبکمال نهد شهوت نقصان یابد .

When mind attains perfection, passions decrease .

***

عاقل اگر از گناه خسران بیند
بی عقل زیان ازآن دو چندان بیند
آن روز که عقل تونهد رو بکمال
روزی‌است که شهوت‌تو نقصان بیند

اذا لم تكن عالماً ناطقاً فكن مستمعاً واعياً .

اگر گویندهٔ دانا نیستی شنوندهٔ پذیرا باش.

If you are not a learned speaker , be a learning listener .

***

یا ناطق عالم توانائی باش	یا سامع تشنهٔ پذیرائی باش
یا آنکه چو شمع مجلس آرائی باش	یا اینکه چو پروانهٔ شیدائی باش

اذكر مع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها .

درهر لذتی زوال آن ودرهر نعمتی انتقال آنرا بیاد آر .

In pleasure think of its end , and in affluence of its passing .

***

درعیش که جسم وروح حالی دارد	یاد آر که هر خوشی ملالی دارد
هر شادی و لذتی زوالی دارد	هر نعمت نیز انتقالی دارد

ارضَ لِلنّاسِ بِما تَرضاهُ لِنَفسِكَ .

آنچه برای خود می‌پسندی برای مردم بپسند .

Wish for the people what you wish for yourself

***

مپسند که دیگری فتد در ته چاه
اما تو رسی بمسند عزت و جاه
هرچیز که بهرخویشتن میخواهی
آنرا ز برای دیگران نیز بخواه

ارفُق بالبَهائِمِ ولاتسوءْ بِلحمِها ولاتحمِل علیها فوقَ طاقتِها

به چارپایان رحم آر، تن آنان را میازار و بر آنان بیش از طاقتشان بار مگذار .

Be kind te pack-animals , do not hurt them and do not load them more than their ability to bear ·

***

پیوسته بحال چارپایان رحم آر
مگذار به پشتشان فزون‌ازحد بار
چون‌نیست‌زبانشان که‌تاشکوه کنند
هر دم مرسان بر تن آنان آزار

اِزْجِرِ الْمُسِيئَ بِثَوابِ الْمُحْسِنِ .

با پاداش دادن به نیکوکار بدکاررا زجر کن.

punish the malfactor by rewarding the benefactor.

***

هرجا که گلی‌است گرعزیزش‌داری، خودخار بدین طریق بیند خواری

با دادن پاداش بنیکو کاران بدکاران‌را خجل کن ازبدکاری

اِسْتَحْيُوا مِنَ الْفِرارِ فَاِنَّهُ عارٌفِي الاَعْقابِ وَنارٌيَوْمَ الْحِسابِ .

ازفرار درجنگ شرم بدارید زیرابرای اعقاب شما عارداردوشمارا درروزحساب بآتش جهنم اندازد.

Be ashamed to flea when fighting in a battle ; for it brings forth disgrace to your descendants and the fire of hell to yourself on the day of judgement .

***

مردانه بجنگ کوش اندر پیکار مگریزچونامرد زمیدان ، که فرار

در این دنیاست بهر اعقاب تو عار در آن دنیاست بهر اعمال تو نار

اِستَشِرْ اَعداءَكَ تَعرِفْ مِنْ رَأيِهِمْ مِقدارَ عَداوَتِهِمْ وَ مَواضِعَ مَقاصِدِهِمْ

باشمنان خود مشورت کن وازرأیشان اندازهٔ دشمنی و نقطهٔ نظرشان رابشناس .

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view.

***

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید — کز کار تو دشمن گرهی نگشاید
با خصم به شور کوش تا از رأیش — میزان خصومتش بدستت آید

اِستَشِرْ عَدُوَّكَ العاقِلَ واحذَرْ رَأيَ صَدِيقِكَ الجاهِلِ .

بادشمن دانای خویش مشورت کن وازرأی دوست نادان خود برحذر باش.

Consult your wise enemy, but beware of the advice of your foolish friend.

***

ازمردم جاهل ازدل وجان بگریز — چون آدمیان زچنگ حیوان بگریز
از گفتهٔ دشمنان دانا مهراس — وز صحبت دوستان نادان بگریز

اِستَصبِحُوا مِن شُعلَةِ واعِظٍ مُتَّعِظٍ .

ازپرتودانش کسی که خودبه پندخود عمل‌میکند بهره‌مند شوید .

Take advantage of a wise man's advice who practises it himself.

***

شوهمدم آنکه ازهوسها رسته است | زنجیرهوای نفس را بگسسته‌است
کن گوش بگفته‌های آنکس که ترا | هرپند که داده‌خود بنکارش بسته‌است

اِستَعِيذُوا بِاللّهِ مِن سُكرِ الغِنا فَانَّ لَهُ سَكرَةً بَعِيدَةَ الافاقَةِ

ازمستی ثروت بخدا پناه‌برید زیرا این مستی‌دیر بپایان میرسد.

Seek help from God against the intoxication of wealth , for it is an intoxication from which you hardly recover .

***

گر مال ومنال تست گنجی‌سرشار | مغرور مشو بدولت خود زنهار
هشدار که‌هر که گشته‌مست‌زرومال | مستی‌است‌عجب که دیر گردد‌هشیار

اِسمَعْ تَعلَمْ وَاسْكُتْ تَسلَمْ .

گوش بده و بیاموز، خاموشی گزین و آسوده باش .

Listen and learn ; keep silent and be safe

***

درپای بساط اهل دانش بنشین   وزخرمن علم وفضلشان خوشه بچین
گر درعقب فضیلتی ، گوش بده   ور طالب راحتی ، خموشی بگزین

اُشْکُرْ عَلیٰ مَنْ اَنْعَمَ اِلَیْكَ وَاَنْعِمْ اِلیٰ مَنْ شَکَرَكَ

کسی را که با تو نیکی میکند سپاسگزار باش و با کسی که سپاسگزارتست نیکی کن

Be grateful to one who is kind to you , and show kindness to one who is gtateful to you .

***

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود   دایم دل خلق غمگسار تو بود
بگزار سپاس آن که یار تو بود   شو یار کسی که حقگزار توبود

اُصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ : صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ

دوستان توسه کس هستند:دوست تو،دوست دوست توودشمن دشمن تو .

There are three tipes of friends : your friend , your friend's friend and your enemy's enemy .

***

هستند همیشه دوستدار تو سه تن — آنکو ست ترادوست بەوجهی روشن
آنکس کەفتاددوستدارت رادوست — وآنکس که بدشمن تو باشد دشمن

اُصْدُقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَاخْلُصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ

در گفتارخود راستی وصداقت ودر کردارخود درستی وخلوص نیت داشته باشید .

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

***

خواهی کەشوی شهره بەنیکوکاری — عز وشرف از دست فرونگذاری ؟
در قول مجو ز راستی بیزاری — در فعل مباش از درستی عاری

اصعب السياسات تغییر العادات

دشوارترین کار کشورداری تغییر روش مردم است.

The most difficult task of statesmanship is to change the people's customs.

***

آنکس که زمامدار و سرور باشد	باید که برای خلق رهبر باشد
دشوار ترین عقدهٔ کشور داری	تغییر رسوم اهـل کشور باشد

اضرب خادمك اذا عصى الله واعف عنه اذا عصاك

خدمتگارت را اگر از فرمان خدا سرپیچد مجازات کن واگر از حکم تو سرپیچی کند ببخش.

Punish your servant if he disobeys God and forgive him if he disobeys you.

***

چون مرتکب خطا شود خدمتگار،	اندرخور کیفر است؛ لیکن زنهار
فرمان خدا گر نبرد زو مگذر	فرمان تو گر نبرده او را بگذار

اِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوابُ

بایکدیگر مشورت کنید تاراه راست را بیابید.

Consult one another to find the right way.

***

آن مرد که مشورت کند درهر باب | هرگز نشود نقشهٔ او نقش بر آب
در کار کنید مشورت با اصحاب | تا آنکه بیابید مگر راه صواب

اِطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ

بدگمانی را ازخویش دور کنید.

Clear your mind of suspicion.

***

هر کس که دچار بدگمانی است بسی | آسوده ز تشویش نماند نفسی
آنکو همه را دشمن خود پندارد | سودش ندهد دوستی هیچ کسی

اَطِعْ مَنْ فَوْقَكَ يُطِعْكَ مَنْ دُونَكَ

فرمان کسی‌را که برتراز تست ببرتاکهتران فرمانت ببرند.

Obey your superior if you expect to be obeyed by your subordinates .

***

تا نیست به رسم و روشی ایمانت   هر گز ثمری نمیرسد از آنت
فرمان کسی که بر تر از تست ببر   تا آنکه برند کهتران فرمانت

اُطْلُبُوا الْعِلْمَ تُعْرَفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ

دانش‌آموزید تابدان معروف شوید وآنچه را که آموخته اید بکاربندید تااز زمرهٔ اهل دانش باشید .

Acquire knowledge so that you can be known by it and practise it in order to become a leaned man .

***

همت ز پی علم وهنر کن مصروف   تاآنکه شوی به‌فضل‌ودانش‌معروف
وآنگاه عمل به علم کن تا باشی   از زمرهٔ اهل دانش و اهل وقوف

أعجز الناس من عجز عن إصلاح نفسه.

بیچاره‌ترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز است .

The most incapable person is the one who is unable to correct himself.

***

آن مرد که خود عیوب خود میداند — بدبخت بود که رفع آن نتواند
بیچاره ترین مردم گیتی آنست — کز چارهٔ عیب خویش عاجز ماند

أعجز الناس من عجز عن اکتساب الإخوان وأعجز منه من ضیّع من ظفر به منهم .

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آورد و ناتوان‌تر ازو کسی است که دوستی هم که یافته از دست بدهد .

A failure is he who fails to win friends ; and a greater failure is one who loses his friends if he has any.

***

آنست زبون که سست همت افتاد — وندر پی دوست یافتن سر ننهاد
وزاوست زبون‌تر آنکه بابد عهدی — هردوست که داشت نیز از دست بداد

اعداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.

دشمنان تو سه کس هستند : دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو .

There are three classes of enemies : your enemy, your friend's enemy and your enemy's friend .

***

هستند سه تن بدشمنی رهزن تو	آنکس که بود دشمن جان و تن تو
آن کش سر دشمنی است با دوست تو	وآنکو پی دوستی است با دشمن تو

اعدل تدم لك القدرة.

عدالت پیشه کن تا قدرت تو دوام یابد .

Do justice if you wish your power to last long .

***

آن مرد که منصب و مقامی یابد	گر عدل کند شهرت و نامی یابد
با عدل حکومت کن و از ظلم بترس	تا قدرت و جاه تو دوامی یابد

اِعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ ؛ صَغِيراً كَانَ اَوْ كَبِيراً ، وَضِيعاً كَانَ اَوْ رَفِيعاً ·

چه خردوچه بزرك ، چه‌فرومایه وچه‌بلند پایه ، کسی که حق‌شمارا شناخت‌حق اورا بشناسید .

When a person respects your rights, you ought to reciprocate , regardless of the fact whether he is young or old, exalted or mean

***

میکوش بپاس خلق‌وبگزار سپاس — درحق کسان ز حقشناسی مهراس
ازشاه‌وگدا،هرآنکه‌حق‌توشناخت — پیوسته تو نیز حق او را بشناس

اَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يُزِلِ الشَّكُّ يَقِينَهُ ·

داناترین مردم کسی‌است که شك‌وگمان یقین اورا ازمیان نبرد .

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt .

***

درهرچه کسی بعلم دیده‌است‌عیان — از شك بیقینش نرسد هیچ زیان
آن ازهمه دانشش‌بود بیش که‌شك — هرگز نبرد یقین او را ز میان

اَغْلَبُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ بِعِلْمِهِ

غالب‌ترین مردم کسی است که به نیروی علم‌خود برهوای نفس غلبه یافته‌است .

The most victorious man is he who, by force of wisdom subdues his passions.

***

زآن کار که دیو نفس طالب باشد — دوری کن اگرچه سخت جالب باشد
دانی چه کسی است ازهمه غالب‌تر؟ — آنکو بهوای نفس غالب باشد

اَفْضَلُ الْجُودِ ایصالُ الْحُقُوقِ اِلی اَهْلِها.

بالاترین مرتبهٔ دادودهش دادن‌حق به‌اهل‌حق است .

The best form of generosity is to give the people what they deserve.

***

هرجای که برپای کسان بند نهند — میکوش کز آن بند بدستت برهند
برجسته ترین مرتبهٔ داد و دهش — آنست که حق‌اهل حق را بدهند

اَفْضَلُ النّاسِ اَنفَعُهُمْ لِلنّاسِ.

برتر ازهمه کسی‌است که برای مردم‌سودمند تر باشد .

The best of all men is the one who is most useful to the people

***

آنکو بشر ازوجود وی بهره وراست — پیش همه کس عزیز چون سیم وزراست
آن پیش کسان از همه برتر باشد — کو بهر کسان ازهمه پرسود تراست

اَفْضَلُ النّاسِ رَأْیاً مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ مُشیرٍ.

خردمندترین مردم کسی است که‌خود راازمشورت با کسی بی‌نیاز نداند .

The wisest person is the one who does not think that he can do without anycounsellor.

***

از شور مپیچ سر که صاحبنظران — در کار کنند مشورت با دگران
آن راهروی اسیر رهزن گردد — کو راهبری نجوید از راهبران

افضلُ النّاسِ مَن کظمَ غیظَه وحلمَ عن قدرةٍ.

برتر ازهمه کسی‌است که خشم‌خود رافرو خورد ودرهنگام توانائی نرمی‌ورزد .

The most virtuous man is the one who is calm when angry and humble when powerful .

***

در سختی اگر ز خشم باشی بحذر، | باقدرت اگر نپیچی از نرمی سر،
وز تو نرسد ستم به افراد بشر، | درچشم خرد از همه باشی برتر

افضلُ مِن طلبِ التّوبةِ ترکُ الذّنبِ.

گناه‌نکردن بهتراز گناه کردن وتوبه کردن است .

Avoiding the sin is better than committing it and then repenting .

***

گرجهد کنی که تا نگردی بیمار | زآن به که پی طبیب افتی هر بار
پرهیز کنی گر از گناهان اول | زآن به که ازآن توبه کنی آخر کار

اقبحُ افعالِ المقتدرِ الانتقامُ

زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است .

The most abominable action of a powerfnl man is vengeance .

***

قدرت چو فتد بدست ای مرد شریف — کین توز مباش و بگذر از جرم حریف

چون زشت ترین کار قوی آن باشد — کافتد پی انتقام از خصم ضعیف

اقبحُ الصدقِ ثناءُ الرجلِ علی نفسه.

زشت‌ترین راستگوئی مرد، ستایش از خود است .

The most hideous truthfulness of a man is praising himself .

***

فضل تو اگر چه بی کم و کاست بود، — خوی تو چنانکه هر دلی خواست بود،

هر حرف که در ستایش خود گوئی — ور راست بود زشت ترین راست بود

اقبل عذر من اعتذر الیك.

عذر کسی را که از تو پوزش میخواهد بپذیر .

Accept the excuse of the one whe begs your pardon .

***

گر نیك نهاد هستی و پاك ضمیر کین توز مباش و با کسی سخت مگیر
آنکس که خطا کرده و دارد تقصیر گر عذر گناه از تو خواهد بپذیر

اقتبس العلم فانك ان كنت غنياً زانك وان كنت فقيراً مانك.

دانش بیاموز که اگر ثروتمندی ترا زیب و زیوری شود و اگر بیچیزی ترا روزی رساند.

Acquire knowledge so that if you are rich it adorns you and if you are poor it helps you to earn a livelihood.

***

بر گیر ثمر ز شاخ بار آور علم شو بهره ور از گنج زر و گوهر علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم وز بهر غنی زیب شود زیور علم

اقوی النّاس مَن قوِیَ علی نفسه.

نیرومندتر ازهمه کسی است که برهوای نفس خود پیروزی یابد.

The strongest of all men is the one who can overcome his passions.

***

آنکس که بهردام دل اندر نفکند | اندیشهٔ پاك دارد و طبع بلند
بیش ازهمه آنکسی بود نیرومند | کانداخته دیو نفس را اندر بند

اکبر العیب ان تعیب مافیك مثله.

بزرگترین عیب آنست که عیبجوئی کنی بچیزی که نظیرش در تو نیزهست.

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself.

***

چون هیچکس ازعیب نباشد عاری | زنهار که عیب این وآن نشماری
این عیب بزرگی است که خندی بکسی | ازبهرهمان عیب که خودهم داری

اُكتسِبُوا العِلمَ يُكسِبكُمُ الحيوةَ.

ازدانش بهره‌ورشوید تاشمارا اززندگی بهره‌ورسازد .

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living .

***

گرفضل نباشد و کمال و عنرت | خوه عمرابد نیز نبخشد ثمرت
روی آربسوی علم کاین پیرطریق | گردد سوی آب زندگی راهبرت

اَكثِرِ النَّظرَ اِلى مَن فُضِّلتَ عَلَيهِ فَانَّ ذٰلكَ مِن اَبوابِ الشُّكرِ

باکسی که براوبرتری یافته‌ای بسیار نظرلطف داشته‌باش زیرا این یکی‌ازدرهای شکرگزاری است .

Be kind to a man whom you are superior; for , being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority .

***

از جام غرور هر که درمستی بود | سرمستی او نشانهٔ پستی بود
از لطف نظر به زیردستان کردن | شکرانهٔ نعمت زبردستی بود

اُكْذِبِ السَّعاية وَالنَّميمةَ كانت باطلةً امْ صحيحةً .

سخنی را که برای سعایت و نمامی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

When a scandalous tale is borne to you , be it true or false , reject it .

***

درهر چه ضرر بود، چه ظلمت چه فروغ — وزآنچه زیان رسد، چه دوشاب وچه دوغ
عاقل سخنی که از سخن چین شنود — تکذیب کند، چه راست باشد چه دروغ

اَكْرِمْ ذَوِی رَحِمِكَ وَ تَیَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّةُ فِي الرَّخاءِ وَالشِّدَّةِ .

درحق خویشاوندان خود احسان کن وبتنگدستان ایشان یاری ده زیرا آنان در رنج وراحت بهترین پشتیبان تواند .

Be gnerous towards your relatives and help them if they are poor because they are best support for you in all aspects of life .

***

با خویشانت مروت و احسان کن — دارند اگر که مشکلی، آسان کن
آنان چو همیشه بهترین یار تواند ، — همواره تو نیز یاری آنان کن

اَکْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ فَاِنَّكَ لَنْ تَعْتاضَ بِما تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً.

نفس خود را گرامی دارو بهیچ پستی تن درمده چون از ین راه چیزی بدست نمیآوری که همقیمت آبروی ازدست رفتهٔ تو باشد .

Respect yourself and do not do anything which debases you because in this way you can not get anything worth your lost reputation.

***

از بهر زر و مال به هر قدر که هست | مگرای به پستی و مکن خود را پست
چون آنچه از این راه بدست آری، نیست | همقیمت آبرو که دادی از دست

اَلْاِحْسانُ یَسْتَعْبِدُ الْاِنْسانَ ؛ اَلْمَنُّ یُفْسِدُ الْاِحْسانَ.

احسان مردم را بنده میسازد و منت گذاشتن احسان را فاسد می کند .

Generosity enslaves men, but to give in order to be appreciated taints generosity.

***

آن به که دلی بدستت آسوده شود | یك عقده بناخن تو بگشوده شود
احسان که شود زوهمه کس بندهٔ تو | حیف است اگر بمنت آلوده شود

الاستهتار للنساء شيمة النوكى.

دلباختهٔ زنان شدن روش بیخردان است .

Fascination to women is the way of foolmen .

***

بدبخت آنکو بلهوس وخودخواه است | کزدست هوس براه او صدچاه ا
دل باختن و از پی زنها رفتن | رسم و روش بیخرد و گمراه ا

الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذا فيرها

حریص اگر همهٔ دنیا را مالك شود ازتنگدستی نرهد .

The avaricious man is poor even if he gains the whole world.

***

طماع حریص ، تا ز هستی نرهد | از بند و بلای زر پرستی نرهد
مانند فقیری است که گردنیا را | مالك بشود ، ز تنگدستی نرهد

الحسدُ داءٌ عياءٌ لا يزولُ الا بهلكِ الحاسدِ او بموتِ المحسودِ

حسد درد بی‌درمانی است که پایان نپذیرد مگر بمرك حاسد یا از بین‌رفتن محسود .

Jealousy is an irremediable disease which does not finish except by the death of the jealous person or destruction of what is envied.

***

بس لطمه‌زندحسد به ارکان وجود — گردد زحسد باب سعادت مسدود

دردی‌است‌حسد که‌هیچ‌درمانش‌نیست — جز مرك حسودیا فنای محسود

الحسدُ سِجنُ الروحِ

حسد زندان روح است .

Jealousy imprisons the soul

***

تارشك وحسد بنای غم‌را بانی‌است — چشمان‌حسود گرم‌اشك‌افشانی‌است

گویند که‌روح‌راحسد زندان است — بدبخت کسی که‌روح‌اوزندانی‌است

الاصابة سلامة ؛ الخطاء ملامة ، العجل ندامة.

راستروی مایهٔ امن‌وسلامت ، کجروشی باعث ملامت وشتاب نتیجه‌اش پشیمانی‌است

To be upright is to to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant .

***

درراستروی ، امن و سلامت باشد | در کجروشی ،ننك وملامت باشد
گردرهمه جاپیش نهی پای شتاب | آخر بسرت دست ندامت باشد

الاصدقاء نفس واحدة فی جسوم متفرقة

دوستان همرنك يك‌جان هستند در بدن‌های پراکنده .

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

***

صافی صفتان که دور از ما و منند | يك‌تن هستند و دردوصد پیرهنند
يك دل هستندو در هزاران سینه | يك‌جان هستند ودرهزاران بدنند

اَلْاِقْتِصادُ نِصْفُ الْمَؤُنَةِ .

صرفه‌جوئی درخرج، نیمی اززاد وتوشه است .

Economy provides half of one's subsistence .

***

گرعقل معاش سرترا راهنماست	زآن‌خرج که‌بیجاست‌حذر کن که‌بجاست
رو از ره اقتصاد کاندر همه جای	یك نیمه ز حاجت تو زین راه رواست

اَلْاَمَلُ کَالسَّرابِ یَغُرُّ مَنْ رَآهُ وَیُخْلِفُ مَنْ رَجاهُ.

آرزو مانند سراب‌است؛کسی راکه‌بدان‌نظر داردگمراه سازدو کسی راکه بدان امیدوار است ناامید کند .

Desire is like a mirage which deceives one who looks at it and disappoints one who hopes it .

***

هرجای که نقش آرزو گشت‌پدید	دردیده چنان سراب ظاهر گردید
گمراه‌شدآنکس که‌بدان‌داشت‌نظر	نومیدشدآنکس که‌بدان بست‌امید

الامورُ المنتظِمةُ يفسِدُها الخِلافُ .

خلاف ودودستگی کارهای منظم‌را پریشان میکند .

Diversity confuses orderly affairs .

***

آنجا که یگانگی نمایان گردد — هر کار که مشکل است آسان گردد
وآنجا که دو دستگی پدیدار شود — هر کار منظمی پریشان گردد

الاوانَّ مِنَ البلاءِ الفاقةَ واشدُّ مِنَ الفاقةِ مرضُ البدنِ واشدُّ مِن مرضِ البدنِ مرضُ القلبِ.

آگاه باش که ازجمله بلاها بیچیزی است وسخت تراز بیچیزی بیماری تن وسخت تراز بیماری تن بیماری دل است .

Remember that one of the calamities is poverty; the worse is sickness of the body , the worst, sickness of the heart .

***

مارا سه بلا مایهٔ رنج و محن است: — بیچیزی وفقر، کآفت مردوزن است
رنجوری تن که بدتر از بیچیزی است — بیماری دل که بدتر از رنج تن است

أَلا وَاِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمالِ وَاَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ اَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

آگاه باش که ازجملهٔ نعمت‌ها فراوانی مال و بالاتر از آن تندرستی و برتر از آن پاکی دل است .

One of the blessings is wealth and better than wealth is health and better than health is purity of heart .

***

زاسباب طرب که هست در عرصهٔ خاك — دستی است که سیم و زر فشاند بیباك

وز آن خوشتر، تنی ز بیماری دور — وز آن بهتر، دلـی ز آلایش پـاك

اَلْایمانُ وَ الْعَقْلُ اَخَوانِ تَوْاَمانِ ؛ لایَقْبَلُ اللّٰهُ اَحَدُهُما اِلّا بِصاحِبِهِ

عقل و ایمان دو برادر همزادند که خداوند هیچیك رابدون دیگری نپذیرد.

Wisdom and faith are like twin brothers none of whom will be received by God without the other.

***

گر نیست ز عقل پایه‌ای ایمان را — سودی نبود عبادت یزدان را

ایمان و خرد برادر همزادند — بی این نکند قبول یزدان آنرا

اَلْبَخِيلُ اَبَداً ذَلِيلٌ . اَلْحَسُودُ اَبَداً عَلِيلٌ

بخیل همیشه خوار و ذلیل و حسود همواره زار و علیل است.

The miserly man is always despised; and the jealous always depressed.

***

کوته نظرانی که حسودند و بخیل — در محنت و رنج، بی‌نظیرند و عدیل
آنکس که بود بخیل، خوار است و ذلیل — و آنکس که بود حسود، زار است و علیل

اَلْبَخِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِهِ

بخیل خزانه دار وارثان خویش است.

A miserly man is the treasurer of his heirs.

***

بدبخت آنکو زمال خود بهره نبرد — وندر طلبش کشید زحمت تا مرد
گوئی که برای وارث خویش اندوخت — مالی که بخیل گرد آورد و نخورد

البَشاشَةُ تَجلِبُ المَوَدَّة

خوشروئی دوستی می آورد .

heerfulness wins friendship

***

در بارهٔ خلق مهربانی کردن — یعنی که نهال دوستی پروردن
با مهرو گشاده روئی و خوشخوئی — بس دوست بدست میتوان آوردن

البَغيُ يُخرِبُ الدِّيار

ظلم ، کشوررا ویران میکند .

Oppression ruins the state.

***

ازعدل‌تو ، مملکت گلستان گردد — وز ظلم تو ، ملتی پریشان گردد
از عدل ، چه شهرها که آباد شود — وز ظلم ،چه‌کاخ‌ها که ویران گردد

اَلْبَلاَغَةُ مَا سَهُلَ عَلَى النُّطْقِ وَخَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ

سخن‌شیوا آنست که تکلمش آسان باشد و فهمش دشوار نباشد .

Eloquent words are what can be fluently spoken and easily understood.

***

در پیش کسی که از سخن‌سنجان است گفتار بلیغ‌وخوب وشیوا آن است
کز بهر خرد تفهمش مشکل نیست وز بهر زبان تکلمش آسان است

اَلتَّبْذِيرُ عُنْوَانُ الْفَاقَةِ

اسراف سرآغاز تنگدستی است .

Extravagance is a preface to poverty.

***

اسراف فقیری آرد و ناچاری آخر نشود نصیب از آن جز خواری
اسراف مکن که زود بی‌چیز شوی ورز آنکه هزار گنج قارون داری

التجارب عِلم مستفاد

تجربه ، علمی‌است که حاصل شده .

Experience is a knowledge acquired.

***

هر گاه که آتشی بر افروخته ای ، یکباره در آن فتاده و سوخته ای،
هر تجربه ز آن سوختن اندوخته‌ای، درسی‌است که‌بی مدرس آموخته‌ای

التقوی حِصن حصین

پرهیز وتقوی دژمستحکمی است .

Chastity is a strong fortress.

***

هر کس که‌بجان گریخت‌ازجرم‌و گناه حالش بمکافات نشد زار و تباه
پرهیز بسان دژ پولادینی است آسوده کسی که اندر آن جسته پناه

التقوى مفتاح الفلاح

تقوى کلید رستگاری است .

Chastity is the key to salvation.

***

تاپاك زهر پلیدی و هر گنهی	از کرده نه شرمسار و نه روسیهی
پرهیز کلید رستگاری باشد	پرهیز کن از بدی که ازبد برهی

التکبر عین الحماقة

تکبر عین حماقت است.

Arrogance is mere foolishness

***

خودخواه که‌درجهل‌اسیرابدی است	آمادهٔ ارتکاب هر گونه بدی است
ارباب خرد ز خود پسندی دورند	خودبینی‌وخودپسندی‌ازبیخردی‌است

التّواضع يرفع ؛ التّكبّر يضع

تواضع مرد را برافرازد و تکبر او را پست سازد .

Humility dignifies you; pride abases you.

***

آنکس که فروتن است گیرندش دست آرند فراترش زهر پایه که هست
وآنکوزغرور وسر کشی باشد مست از پای در افتد آخرو گردد پست

الجاهل صخرة لا ینفجر ماؤها و شجرة لا یخضر عودها و ارض لا یظهر عشبها

نادان سنگی است که آب از آن نجوشد و درختی است که شاخهٔ آن سبز نشود و زمینی است که گیاه از آن نروید .

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which plants never grow.

***

جاهل که زجهل خود نخواهد رستن خاکی است که خرمی نخواهد جستن
سنگی است که آب از آن نخواهد جستن شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن

الجاهِل لايعرِف تقصيره و لايقبل مِن الناصِح له

نادان به تقصیرخود پی نمیبرد و نصیحت نیز نمی پذیرد .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice.

***

بامردم بیخرد مکن گفت وشنید — کانکس که بجهل ماندوارعلم برید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست — ره را چونشان دهی نخواهد پوئید

الجهل انكر عدوّ

نادانی ، بدترین دشمن است .

Ignorance is your worst enemy.

***

چون جهل تو جهد کرد در کشتن تو — بی تیغ بینداخت سر از گردن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی — نادانی تست ، بدترین دشمن تو

الْجهلُ فِي الْإِنسانِ اضَرُّ مِن الْاَكِلَةِ فِي الْبَدَنِ

نادانی برای انسان مضرتر ازخوره دربدن است .

Ignorance for a man is more harmful than leprosy.

***

جهل است که مایهٔ زیان است وضرر
جهل است که درخرمن جان است شرر
از آن خوره‌ای که در بدن می افتد
بیش است زیان جهل از بهر بشر

الحازِمُ لا يُؤخِّرُ عملَ يومِهِ الى غدِهِ

دوراندیش کار امروز خود را بفردا نیفکند .

The prudent does not leave his work for tomorrow.

***

بر گیر ز پای خسته حالی خاری
بردار ز دوش ناتوانی باری
گر ز آنکه تر است دیدهٔ بیداری ،
ز امروز منه برای فردا کاری

الحازِم يقظان ؛ الغافِل وسنان

دوراندیش بیدار وغافل خواب آلوده است .

The prudent person is awake; the negligent dormant.

***

آنرا که بصیرت و تامل بیش است — آسان سپرد رهی که اندر پیش است
خواب آلوده است هر که غفلت زده است — بیدار دل است هر که دوراندیش است

الحِدةُ ضربٌ مِن الجنون لانَّ صاحِبها يندم ، فانِ لم يندم فجنونه مستحكم

خشم و تند خوئی بخشی از دیوانگی است زیرا تند خوی زود پشیمان میشود اگر نشود دیوانگی اش ثابت باشد .

Hot-temper is like a part of madness for an angry man may soon recover and, if not,he proves his madness.

***

آن مرد که تندی اش زحد افزون است — دیوانه صفت زحال خود بیرون است
زآن تندی اگر گذشت عاقل باشد — ورد رنگذشت همچنان مجنون است

الحسد یذیب الجسد

حسد تن را میگدازد .

Jeslousy corrodes the body .

***

جانا زحسدبترس کاین خصلت شوم   پیوسته ترا کند ز شادی محروم
هرلحظه گدازدازحسدجسم حسود   گرسخت‌چوآهن‌است‌وگرنرم‌چوموم

الحق انهج سبیل . العلم خیر دلیل

حق ، راست ترین راه ، و علم ، بهترین راهنماست .

Truth is the sthraightest path ; and knowledge the best guide .

***

ازراه‌صواب اگر که‌راه توجداست،   هرراه که میروی،همان‌راه‌خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود   باعلم برو که بهترین راهنماست

الحقُّ سيفٌ لا يَنبو

حق شمشیری است که کند نمیشود .

Rightfulness is like a sword which will never blunt.

***

خصم تو اگر که رستم دستان است | تا حق با تست دفع او آسان است
حق‌است چو تیغی که‌نمیگردد کند | یعنی که همیشه تیغ‌حق بر‌ّان‌است

الحِكمَةُ شجرةٌ تنبتُ فِي القلوبِ و تُثمرُ علَى اللِّسانِ

دانش و بینش مانند درختی است که ازدل میروید واز زبان میوه میدهد .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

***

کس دررہ کسب علم تا پا ننهد | از وادی‌جهل،هرچه کوشد نرهد
دانش بمثل درخت‌پربرگ‌وبری‌است | کزدل‌رسته است وززبان میوه‌دهد

الحمق داء لایداوی ومرض لایبری

حماقت دردی است که مداوا نشود ومرضی است که شفا نیابد .

Stupidity is an incurable disease .

***

تا برلب احمق از تعب جان نرسد | از وی بتو جز زیان وخسران نرسد
هر درد درین جهان دوائی دارد | جز درد حماقت که بدرمان نرسد

الخائف لا عیش له

کسیکه خائف وترسنده است زندگی خوشی ندارد .

There is no happy life for a coward .

***

مردی، علم شهامت افراختن است | بی ترس براه زندگی تاختن است
تا وحشت باختن بود در دل تو | برد تو بنرد زندگی، باختن است

اَلْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكِذْبِ

گنگی بهتر از دروغگوئی است .

Dumbness is better than telling lies .

***

گر از سخن راست زیانی زاید	به کز سخن دروغ سودی آید
گنگی که زبان‌پی سخن نگشاید	به ز آنکه زبان را بدروغ آلاید

اَلدّاعي بِلا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلا وَتَرٍ

کسی که پند دهد و خود عمل نکند کمان بی‌زه را ماند .

One who gives advice and doss not practise it himself is like a bow without string .

***

آنکس که‌عمل به‌پند خود نتواند	بیهوده چرا سخن ز نیکی راند ؟
مردی که دهدپند وعمل خودنکند	گوئی‌به کمان بی زهی می ماند

اَلدُّنیا سمٌّ اَکلهُ من لا یعرِفه

دنیا مانند زهر است و کسی آنرا میخورد که نمیداند چیست .

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

***

دوران حیات سربسر شور وشراست — عیشش چوعزاونفع آن چوضرراست
دنیاست براستی یکی کاسهٔ زهر — کان‌راخوردآن کسی کزآن‌بیخبراست

الدولة کما تقبِل تدبِر ؛ الدّنیا کما تجبر تکسِر

بخت همانطور که روی‌می آورد پشت می کند ودنیا همچنانکه شکسته ای‌رادرست میکند درست را در هم میشکند .

Fortune may turn back to you as easily as it favours you ; and the world breaks as it has made .

***

بخت توچنانکه‌باتورو کردنخست — یك روز رسد که روی گردان ازتست
دنیاست که هر درست را میشکند — آنگونه که‌هرشکسته‌راکرده درست

الدّهر يومان : يوم لك ويوم عليك : فاذاكان لك فلاتبطر و اذاكان عليك فاصطبر .

دنیا دوروزاست . يك روز موافق ويك روز مخالف ميل تست . روزی که موافق است مغرور مشو وروزی که مخالف است صبر کن .

Life is one day t your wish and one day against it ; when it is to your wish , do not be proud ; and when against it , be patient .

***

دنیاست دوروز دورهٔ بازی او	روزی بتو پشت میکند، روزی رو
چون روی کند، بجاه خود غره مشو	چون پشت کند، زجان خوددست مشو

الرّاضي عن نفسه مستورعنه عيبه ولوعرف فضل غيره لسائه مابه النّقص و الخسران .

عیب خودپسند ازچشم اوپوشیده است واگرفضل وهنردیگری را بشناسد بهزیان و کاستی خود پی برد .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others ; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice .

***

تا درتوبود ز خود پسندی اثری	البته بعیب خود نداری نظری
آنروز که پی بری بکنه هنری	باشد که زعیب خود بیابی خبری

الشَّجاعَةُ عِزٌّ حاضِرٌ ؛ الجُبنُ ذُلٌّ ظاهِرٌ .

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است عیان .

Bravery is an evident honour ; cowardice an actual dishonour .

***

ناز کدل و بی جگر علیل است علیل — برجرات وشیردل جلیل است جلیل
هر کس که شجاعست عزیز است عزیز — هر کس که جبون است ذلیل است ذلیل

الشَّرَفُ بِالهِمَمِ العالِيَةِ ، لابِالرِّمَمِ البالِيَةِ .

فخرو بزرگی ، بکارهای بزرك است نه باستخوان پوسیدهٔ نیاگان

Nobility comes from great deeds; not from the rotten bones of the ancestors .

***

درپیش کسان بفضل اجداد مناز — در نرد جهان زمایهٔ غیر مباز
نام پدران رفته را فخر مساز — چون سك پی استخوان پوسیده متاز

اَلشَّرِیرُ لایَظُنُّ بِاَحَدٍ خَیراً لِاَنَّهُ لایَراهُ بِطَبعِ نَفسِه .

شریر هیچکس رانیکوکار نمی‌پندارد زیرا درطبیعت خودنیکی نمیبیند .

The wicked does not see any good in any one, because there is no good in himself .

***

آن بدگهری که‌دربدی مشهور است — وآن بدسیری که‌درنظر منفور است،
در هیچ کسی گمان نیکی نبرد — زیرا که‌بطبع ،خودزنیکی‌دوراست

اَلصّادِقُ مُکَرَّمٌ جَلیلٌ . اَلکاذِبُ مُهانٌ ذَلیلٌ .

راستگوعزیز وجلیل ودرغگو خوارو ذلیل است.

The truthful is respectable ; the liar contemptible .

***

صدق است وصفا آیتی ازخلق جمیل — کذب است و ریا نشانی ازروح علیل
پیش همه‌راستگوعزیز است وجلیل — وآنکس که‌دروغگوست خوارست و ذلیل

الصبر يناضل الحدثان ، السخاء زين الانسان .

الوفاء سجية الكرام ، الغدر شيمة اللئام .

صبر و شکیبائی باحادثات میستیزد . دادو ودهش زیور آدمی است. وفا عادت بزرگان ومکرودغلی رسم دونان است .

Patience combats mishaps; liberalty adorns man. Faithfulness characterizes the generous; deceitfulness the mean.

***

صبر است که کوه را برآرد از پا	داد و دهش است زیوری بس زیبا
اخلاص ووفاست راه مردان بزرك	مکر و دغلی است رسم دونان دغا

الصحة افضل النعم .

تندرستی بالاترین نعمت است .

A healthful body is the best affluence.

***

آنکس متنعم است کو بهره وراست	از گنج سلامت که به از گنج زر است
آن گنج گران که تندرستی باشد	ازهر گنجی درین جهان خوبتر است

اَلصِّدْقُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ .

راستی داروی نجات بخشی است

Truthfulness is a curative medicine .

***

آنکس که براه راستی شد پابند باشد دلش آسوده وجانش خرسند
داروی نجات بخش میباشد صدق یعنی که ترا دهد رهائی ز گزند

اَلصِّدْقُ نَجَاحٌ ، اَلْكِذْبُ فَضَاحٌ .

اَلْمُصِيبُ وَاجِدٌ ؛ اَلْمُخْطِئُ فَاقِدٌ .

راستگویی رهائی می بخشدودروغگوئی رسوائی میآورد. آنکه درستکاراست چیزی می یابد وآنکه خطا کار است چیزی گم میکند

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you. Benefactor gains; malefactor loses .

***

آن مرد که راستگوست از بندرهاست وآنکس که دروغگوست آخر رسواست
چیزی بکف آرد آنکه پویدره راست چیزی دهد از کف آنکه درراه خطاست

اَلصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ .

خاموشیَ باغ اندیشه است .

Silence is the garden of thinking .

***

از باغ خرد که پرز گلهای نکوست | باید گل اندیشه فروچیدای دوست
هر گاه شود مرد خردمند خموش | خاموشی اوچو باغ اندیشهٔ اوست

اَلصَّمْتُ یُکْسِیكَ ثَوْبَ الْوَقارِ وَیَکْفیكَ مَؤُنَةَ الاِعْتِذارِ .

خاموشی ، ترا جامهٔ وقار پوشاند وازعذرخواهی برهاند .

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

آنجای که فهم‌هاست از فهم تو بیش | خاموشی‌محض اگر کنی پیشهٔ خویش
صد بار به از آنکه خطائی گوئی | وآنگاه بیاوری دو صد عذر بپیش

العالِمُ حيٌّ وإن كان ميتاً ، الجاهلُ ميتٌ وإن كان حياً ·

دانا زنده است اگرچه مرده باشد و نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

The learned is alive even after his death; the ignorant is dead even when he is alive .

***

هر باخردی که پی بدانش بُرده ، از چشمهٔ خضر، آب حیوان خورده
نادان مرده است اگرچه باشد زنده ، دانا زنده است اگرچه باشد مرده

العالِمُ من عرف أن ما يعلمُ في جنبِ مالم يعلمْ قليلٌ

دانا کسی است که بداند آنچه میداند نسبت بآنچه نمیداند کم است .

The learned is he who knows that what he knows is insignificant to what he does not know .

***

فرخنده کسیکه علم را دارد دوست ، وندر پی علم روز و شب در تك وپوست
دانا بحقیقت آن بود کو داند ، نادانی او فزون ز دانائی اوست

العاقل يطلب الكمال ، الجاهل يطلب المال

داناکمال میجوید و نادان مال.

The wise seeks perfection ; the fool wealth .

**

عاشق بدعا وصال میخواهد و بس — سلطان زخدا جلال میخواهدوبس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس — جاهل بزمانه مال میخواهد و بس

العاقل یعتمد علی عمله والجاهل یعتمد علی امله .

عاقل به‌عمل خوداعتماددارد وجاهل به آرزوی‌خود .

The wise man relies upon his deeds ; the ignorant on his dreams .

***

درکار خود ای رفیق اهمال مکن — اهمال بکار خود چو جهال مکن
بیعقل مباش و دل به آمال منه — عاقل شو و تکیه جز باعمال مکن

الطُّمأْنِينَةُ الی کُلِّ اَحَدٍقبلَ الاِختبارِ مِنْ قُصُورِ العَقْلِ .

اطمینان بکسی پیش‌از آزمایش اواز کوتاهی عقل‌است .

To trust any man before trying him rcveals shortness of wisdom .

***

خواهی که‌نگویندبه کس رازتوباز
آن رازمکن بپیش هر کس ابراز
زآن پیش که امتحان کنی‌یاری را
ازبیخردی است گربدو گوئی راز

۱۵۰

العادةُ طبعٌ ثانٍ .

عادت طبیعت ثانوی است

Habit is like a second nature

***

بر عادت بد به که نگردی پا بست
کآسان‌نتوان‌ز قید هر عادت رست
عادت همچون طبیعت ثانوی است
دامیست که‌آسان‌نتوان‌از آن‌جست

المعلمِ والمتعلمِ شريكانِ فی الاجر .

معلم و شاگرد هردو ، دراجرومزد شریکند .

Teacher and student are rewarded mutually .

***

یا یادبگیر چون کسی درست داد — یادرس بده بهر که گیرد زتویاد
چون بهرهٔ اوستادوشاگردیکی است — یاباش چوشاگرد ویا چون استاد

العالِمُ یعرِفُ الجاهِلَ لانّهُ کانَ قبلَ جاهلاً ؛ الجاهِلُ لایعرِفُ العالِمَ لانّهُ لم یکُن مِن قبلِ عالماً .

دانا نادان را میشناسد چون خود پیش از آن نادان بوده ولی نادان دانارا نمی‌شناسد زیرا پیش از آن دانا نبوده است .

A learned man knows an ignorant man well for he has been ignorant before; but the ignorant man can not know the learned man for he has not been learned before.

***

عالم نبود ز حال جاهل غافل — ز آنروی که بوده پیش از آن خود جاهل
نادان نشود ز حال دانا آگاه — چون آن دانش نگشته اورا حاصل

العالم ينظر بقلبه و خاطره ؛
الجاهل ينظر بعينه و ناظره ،

دانا با دیدهٔ دل و جان می بیند و نادان بچشم ظاهر مینگرد .

The wise man sees with the eyes of his heart; the foolish with the eyes on his face.

***

عاقل چو بباغ زندگی بنشیند	از هر نظری هزارها گل چیند
جاهل همه را بچشم ظاهر نگرد	عالم همه جا بچشم باطن بیند

العبد حر ما قنع ؛ الحر عبد ما طمع .
بنده تا قناعت میورزد آزاده است و آزاده تا طمع دارد بنده است .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous.

***

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد	وی بس که طمع دهد شرف را بر باد
بنده است چو آزاده اگر ساخت بکم	آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

الْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِيمَا يَدْفَعُ الشَّرَّ .

عجله درهمه کار بداست مگر درآنچه دفع شر میکند .

Haste is bad in every instance ; except in warding off evil .

***

رهرو چو کند فزون زاندازه شتاب
بس زود زخستگی فتد درتب وتاب

اندرهمه جا شتاب وتعجیل بداست
جز در پی دفع فتنه و رفع عذاب

الْعَدْلُ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ.

عدل پشتیبان رعیت است .

Justice is the mainstay of a nation .

***

ظلم است که پیکر بلا را جان است
عدل است که کاخ امن را بنیان است

از دور زمان غم پریشانی نیست
آن جامعه را که عدل پشتیبان است

العِزُّ موجودٌ فی خِدمةِ الخالقِ فمن طلبهُ فی خِدمةِ المخلوقِ لم یجدهُ .

عزت‌وسر افرازی در بندگی خداوند است و هر که در بندگی خلق خـدا عزت جوید بآن نرسد ،

There is honour in subjugation to God but it can never be found in subjugation to people.

***

گرسروری و عزت جاویدان است — دربندگی و پرستش یزدان است

در بندگی‌خلق خدا عزت نیست — بیچارگی وزبونی و خسران است

العِفَّةُ تُضعِفُ الشَّهوَةَ .

پاکدامنی،شهوت را کم میکند .

Chastity decreases the passions.

***

در راه تمایلات حیوانی مـا — سدی است‌قوی صفات انسانی مـا

هر چند فزود پاکدامانی مـا — شد کاسته شهوت وهوسرانی مـا

العفو زين القدرة .

عفو ، زیور قدرت است .

Condonation embellishes power.

***

باناخن جور، هر دلی را مخراش
بادست ستم نمك به هر زخم مباش
چون عفو بقدرت تو زیور بخشد
با قدرت انتقام ، بی عفو مباش

العقل زین ، والحمق شین ؛
الحزم بضاعة ، التوانی اضاعة .

خرد زیوری است و بیخردی عیب است . دوراندیشی سرمایه سود است و سهل انگاری مایهٔ آسیب .

wisdom is an adornment; foolishness is a blemish Prudence is an asset ; negligence causes damage.

***

هوش و خرد است مرد را زیور و زیب
بیهوشی و حمق مرد عیبی است عجیب
دوراندیشی است مایهٔ صد ها سود
سهل انگاری است پایهٔ هر آسیب

العقل صدیق مقطوع ؛ الهوی عدو متبوع .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

***

آید بدی از دشمن و خوبی از دوست
زین روی بدیده آن بد است این نیکوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم
نفس است چو دشمنی که دل پیرو اوست

العقل غریزة تزید بالعلم والتجارب .

خرد غریزه‌ای است که از دانش و آزمایش تقویت شود .

Sagacity is an instinct which develops dy knowledge and experience.

***

با تجربه و علم چو مقرون گردد
نیروی خرد کامل و موزون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد
از دانش و آزمایش افزون گردد

العلم كنز عظيم لا يفنى ،
العقل ثوب جديد لا يبلى .

علم ، گنج بزرگی است که نابود نمیشود و عقل لباس نوی است که فرسوده نمی گردد.

Knowledge is a treasure that is neverexhausted;wisdom is a new dress that never gets worn out .

***

دانا بمیان بزم دانش آسود بینا بکنار شاهد عقل غنود
علم است چو گنجی که نگردد نابود عقل است لباسی که نخواهد فرسود

العلم لاینتهی .

علم ، پایان ندارد .

Knowledge is boundless .

***

تا ذره علم، نیستی خسته، برو یکدم منشین زپا و پیوسته برو
هرچند که بحر علم بی پایان است تا کشتی همت تو نشکسته برو

العلم يدلّ على العقلِ؛ فمن علم عقل.

علم آدمی را بعقل رهبری میکند ؛ پس کسیکه علم آموخت عاقل شد .

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom .

***

تا از پی کسب علم عازم نشوی — روشن ز فروغ عقل سالم نشوی
چون علم، ترا بعقل نزدیك کند، — عاقل نشوی اگر که عالم نشوی

العلم ينجيك ، الجهل يرديك .

علم رستگارت سازد وجهل درتباهی ات اندازد .

Knowledge saves you ; ignorance destroys you .

***

علم است که عقل و روح را بنوازد — جهل است که جان وجسم را بگدازد
علم است که رستگارت سازد — جهل است کـه درتباهی ات اندازد

الغدر یضاعف السیئات .

پیمان‌شکنی گناه را دوچندان کند .

To break the vow of repentance multiplies the sin.

***

آن‌مرد که آلودهٔ عصیان گردد زآن توبه کند اگر پشیمان گردد
گر توبهٔ خویش بشکند بار دگر گوئی که گناه او دوچندان گردد

الغریب من لیس له حبیب .

غریب کسی است که یاروحبیب ندارد .

Lonesome is he who has no friends .

***

آنکس که کندز دوری دوست شکیب ازلذت زندگی است بی حظ ونصیب
وآن قوم که‌مانده‌اند بی‌یار و حبیب اندر وطن خویش غریبند غریب

الغشوش لسانه حلو و قلبه مر .

کسی که دو روست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

The bypocrite has a sweet tongue but a bitter heart.

***

یاران دورو ، بچهره مهر آئینند ایکن همه درنهاد ، زهر آگینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند تلخند اگرچه در سخن شیرینند

الغضب نارموقدة من كظمه اطفاها ومن اطلقه كان اول محترق بها

خشم آتش شعله‌وری‌است؛ هر که‌خشم‌خودرافروخورد، آن آتش‌راخاموش کندوهر که عنان‌خشم رارها سازد نخست خود بآتش آن‌سوزد .

Anger is like a flaming fire ; he whe controls his anger extinguishes the fire ; and he who does not, first gets himself burnt .

***

خشم‌وغضب آتشی‌است‌سوزان که‌درست چون شعله کشدبلای جان‌من و تست
آنکس که ورا نشاند،خاموشش کرد وآنکونشاندخودبدان‌سوخت نخست

الفتنةُ ينبوعُ الاحزانِ .

آشوب سرچشمهٔ اندوه و بدبختی است .

Sedition is the source of grief and misfortune .

***

بی‌نظمی و اغتشاش مانند بلاست — آسایش نیست هر کجا فتنه بپاست
آشوب و فساد و فتنه و بی نظمی — سرچشمهٔ غصه‌ها و ناکامی ها ست

الفرصةُ تمرّ مرَّ السحابِ فانتهزوا فُرَصَ الخيرِ .

فرصت مانند ابر درمیگذرد. پس فرصت خوب را غنیمت شمرید .

Opportunity passes away like clouds ; so, seize it .

***

ای‌صاحب دانش و خداوند خرد، — چون ابر بهار وقت در میگذرد
دانی چه کسی‌ززندگی بهره‌برد ؟ — آن زنده که وقت را غنیمت شمرد

الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود .

فرصت زود ازدست میرود ودیردوباره بدست میآید .

Cpportunity passes fastly and returns slowly .

***

تـا فرصت کار هست ، عـاقل باید
کاری کند و بهره از آن بربـاید
فرصت که بسی زود زدست تو رود
بس دیر دگر باره بدست آیـد

الفقر موت الاكبر .

بیچیزی مرك بزرگتری است .

Poverty is graver than death .

***

بچیزی وفقروفاقه مرگی دگراست
کزدادن جان براستی سخت تر است
یك لحظه اگرزمرك، تن بیند رنج
یك عمرزسوزفقر درجان شرراست

القلب خازن اللسان : اللسان ترجمان الانسان .

قلب گنجور زبان وزبان نمایندهٔ آدمی است .

The heart is treasurer of the tongue and the tongue is representative of human character.

***

راه تو اگر صواب یا آنکه خطاست
رفتار تو از دل و زبـانت پیداست

آری دل ماست همچو گنجور زبان
و آنگاه زبان ما نمایندهٔ ماست

القلب ینبوع الحکمة والاذن مغیضها .

قلب چشمهٔ حکمت است وازراه گوش بدان آب رسد .

The heart is the spring of wisdom and the ear is its watershed.

بشنو سخن اهل خرد را و بکوش
تا بهره بری ز خرمن دانش وهوش

قلب است بسان چشمهٔ حکمت وپند
پیوسته بدان آب رسد از ره گوش

الكتب بساتين العلماء .

کتاب باغ دانشمندان است .

A book is a garden for erudites .

***

قومی که خرد پژوه و روشن بینند — بهتر ز کتاب دوستی نگزینند

باغی است کتاب بهر دانشمندان — کز آن گل دانش و هنر می چینند

الكذب خيانة .

دروغ خيانت است .

Falsehood is treachery .

***

آن قوم که در دروغ هستی دارند — چون خار بچشم راست کیشان خوارند

ز آنجا که دروغ جز خیانت نبود — یاران دروغگو خیانتکارند

اَلْکَرِیمُ اِذاوَعَدَ وَفیٰ و اِذاقَدَرَ عَفیٰ .

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون قدرت یـابد از دشمن خـود در گذرد .

A generous man when promises a grant fulfils it; and when bacomes powerful forgives his enemy.

***

آنست براستی جوانمرد که دور ازمکر وفریب باشدو کبر وغرور

بروعده وفا کند اگر وعده دهـد بر خصم ببخشاید اگر یابد زور

اَلْکَرِیمُ یَجْفُو اِذا عُنِّفَ وَیَلِینُ اِذااُسْتُعْطِفَ؛اَللَّئِیمُ یَجْفُو اِذا اُسْتُعْطِفَ وَ لایَلِینُ اِلّااِذا عُنِّفَ .

آزاد مرد اگر بد رفتاری بیند پرخاش کند و اگـر نیکی ببیند نرمی نماید . فرو مایه اگر نیکی ببیند پرخاش کند وتادرشتی نبیند نرمی نشان ندهد .

A generous man protests when he is treated wrongly and shows gentleness when he is treated well. An ignoble person quarrels when he sees kindness and does not show linience except when he sees harshness.

***

آزاده‌چوظلم دید، سر کش گردید ور نیکی دید، راه نیکی بگزید

دون‌طبع‌جفا کرده‌چودیداز کس‌مهر نرمی ننمود تا ز کس قهر ندید

الکلامُ کالدّواءِ ، قلیلُهُ نافعٌ وکثیرُهُ قاتِلٌ .

سخن مانند داروست؛ کمش سودمند و بسیارش کشنده است .

Speech is like medicin; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

***

بسیار چو شد سخن، کم افتد دلخواه
ور کم باشد، بیش بدل یابد راه
همچون دارو که اندکش جانبخش است
وآنگه که شود زیاد، گردد جانکاه

الکیّسُ مَن کانَ یومُهُ خیراً مِن امسِهِ .

هوشیار کسی است که امروزش از دیروز بهتر باشد .

Vigilant is he who gains more from to-day than he did from yesterday.

***

گر پیر خرد شود نبرد آموزت
سازد بـه نبرد زندگی پیروزت
تا عقل بود راهبر دلسوزت
امروز تو خوشتر است از دیروزت

اَللِّجاجُ عِنْوانُ الْعَطَبِ

لجاجت سرآغاز تباهکاری است .

Obstinacy is the beginning of evil doing .

***

درمذهب عاقل از مناهی‌است لجاج — میدان فساد را سپاهی است لجاج
شیرازهٔ دفتر تباهی است لجاج — عنوان کتاب روسیاهی است لجاج

اَللِّسانُ سَبُعٌ ؛ اِنْ اُطْلِقَهُ عَقَرَ

زبان ، مانند درنده‌ای‌است که اگر رهایش کنی ترابگزد .

The tongue is a savage beast ; it will bite you if you let it free .

***

تیغی است زبان که‌ازمیان میبردت — جز رنج و زیان ببـر نمیاوردت
مانند درنده‌ای است کز بند دهن — بیجا چو شود رها ، بجا میدردت

اَلْمالُ يَنْقُصُ بِالنَّفَقَةِ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْاِنْفاقِ .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد وعلم از پخش شدن فزونی گیرد .

Wealth decreases by expenditure, knowledge increases by dissemination .

***

گر فرق میان علم با مال نهی شاید کـه ز قید مال دنیا برهی
از مال تو کم شود چو انفاق کنی علم تو فزون شود چو تعلیم دهی

اَلْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمارَةِ الطّاحُونَةِ تَدُورُ وَلا تَبْرَحُ مِنْ مَكانِها .

کسی که از روی دانش پرستش نکند خر آسیا را ماند که همواره میگردد ولی از جای خود پیش نمیرود .

One who worships without knowledge is like a mill's donkey who is always wandering without any progress.

***

بی‌علم اگر کسی پرستد یزدان همچون خر آسیا بود سر گردان
آخر بهمان جاست که اول بوده است هرچند براه‌خود مدام است روان

المحسن حيّ وان نقل الى منازل الاموات .

نیکوکار زنده‌است اگرچه درمنازل مردگان رخت کشیده باشد .

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead.

***

هر کس که‌چوابردست‌اوبخشنده‌است — چون برق برویش آنچه بینی‌خنده‌است
مردی که شود شهره بنیکوکاری — گردر صف مردگان درآید زنده‌است

المحسن معان والمسيئ مهان
العقل شفاء والحمق شقاء .

نیکو کار مدد یافته و بد کار خوار است . خرد درمان درد و بیخردی بدبختی است .

Good man is helped; bad man is disparaged.
Wisdom is a remedy; foolishness is a bane.

***

خواری کشد آنکه در بدی‌دست برد — یابد مدد آن که راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکسی بود بیخردی — درمان بسی درد بود هوش و خرد

الْمَرءُ عَدُوٌّ لِمَاجَهِلَ .

مرد باآنچه نمیداند دشمن است .

Man is opposed to what he does not know .

***

از علم‌وهنر هر آنچه‌من دارم دوست | چون‌در نگرم که‌دیگری‌دشمن‌اوست
افسرده‌نمیشوم ، ازآنروی که مرد | باهرچه که‌بی‌خبر از آنست عدوست

الْمُرُوَّةُ اِسْمٌ جَامِعٌ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحَاسِنِ .

راد مردی نامی‌است که شامل‌همه صفت‌های نیکوست .

Generosity is a word meaning all good traits .

***

آنرا که صفا و راد مردی نیروست | هر ملك دلی مسخر همت اوست،
نامی‌است‌بزرك راد مردی ایدوست | کان‌شامل جملهٔ صفت‌های نکوست

اَلمزاحُ يورِثُ الضَّغائِنَ .

شوخی دشمنی میآورد .

Joking may cause enmity .

***

درشوخی و خنده با رفیقان ای‌یار هر گزره اعتدال، از کف مگذار
هر چند که دوستانه باشد شوخی از حد چو گذشت دشمنی آرد بار

اَلمستشیرُ متحصِّنٌ مِنَ السَّقطِ ؛ المستبِدُ متهوِّرٌ فِی الغلطِ .

کسیکه درکار با دیگری مشورت‌میکند ازلغزش وسقوط مصون است وکسیکه استبدادرأی دارد بی‌پروا پیش‌میرود وبه‌خبطوخطا میافتد .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders.

***

گر شور کنی بکارها با دگری، رفتار تو از خطاست پیوسته بری
ورزآنکه زخیرمشورت درگذری درچاه ضلالت افتی از بی بصری

اَلْمَطامِعُ تُذِلُّ الرِّجالَ . اَلْمَوْتُ اَهْوَنُ مِنْ ذُلِّ السُّؤالِ .

طمع مردان را ذلیل سازد و سختی مرگ از ذلت خواهش وسوآل کمتراست .

Coveetousness debases men . Death is less painful than beggary .

***

باآز و طمع گر آشنائی نکنی رخساره ز غصه کهربائی نکنی

چون سختی مرگ، از گدائی بهتر، آن به که بمیری و گدائی نکنی

اَلْمَكْرُ بِمَنِ ائْتَمَنَكَ كُفْرٌ .

مکروخدعه‌درحق کسی که بتوایمان دارد کفراست .

Deceiving one who has confidence in you , is infidelity .

***

در حق رفیق، هر که وجدان‌دارد، تن‌در ندهد بخدعه ، تاجان دارد

کفراست‌اگر خیانت‌وخدعه کنی در کار کسی که بر توایمان دارد

المنع الجميل أحسن من الوعد الطويل.

نومید کردن کسی به‌خوشروئی بهتر از وعده دورودراز دادن است.

To disappoint someone with a smiling face is better than giving him a promise which won't be fulfilled very soon :

***

چون سوی تو آورد کسی روی نیاز یك عمر در انتظار مگذارش باز

باروی خوش ار کنند کس را نومید به ز آنکه دهند وعدهٔ دور و دراز

المودة اقرب رحم.

دوستی، نزدیك‌ترین خویشاوندی است.

Friendship is the closest kinship .

***

آنکس که به دوستی بود بی‌مانند از خویش تو، به، که با تو دارد پیوند

بیگانه دلش چو با دلت نزدیك است خود اوست چو نزدیکترین خویشاوند

المودّة نسبٌ مستفاد .

دوستی ومودت ، خویشاوندی است که بدست آمده .

Friendship is a kinship acquired .

***

خواهی که ز دشمنان نبینی آزار ؟ | از دامن دوست دست کوتاه مدار
کز دوستی ومودت و مهر و وفا | بیگانه چو خویش میشود، غیر چو یار

النّاس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .

مردم بزمان خود شبیه ترند تا بپدران خود .

People are more like their time than their parents.

***

اولاد ز رسم پدران بیخبرند | زآنروی که پروردهٔ دوری دگرند
مردم پی رسم پدران کم گیرند | با اهل زمان خویش همرنگ ترند

اَلنّاسُ رَجُلانِ : جَوادٌ لایَجِدُ وواجِدٌ لایُسعِفُ.

مردم دودسته‌اند: دسته‌ای که بخشنده‌اندولی ثروتمند نیستند وگروهی که ولی نمی بخشند.

There are two groups of people ; one generous but not rich and the other rich but not generous.

***

مردم به‌دودسته‌اند: یك فرقه کریم	یك فرقه‌دگر که تنك‌چشمند ولئیم
آنراکه زروسیم‌بود، نیست کرم	وآنکس که کریم‌است ندارد‌زروسیم

اَلنّاسُ کَالشَّجَرِ شَربُهُ واحِدٌ وثَمَرُهُ مُختَلِفٌ.

مردم شبیه درختانند که آب یکسان نوشند و میوه‌گوناگون دهند

People are like trees which absorb water in a similar manner but give fruits differently.

***

مخلوق که شاغل هزاران کارند	گوئی بمثل حال‌درختان دارند
درخوردن‌آب، آب یکسان‌نوشند	در دادن میوه، گونه‌گون بارآرند

النّاس نیامٌ فاذا ماتوا انتبهوا .

مردم درخوابند وهنگامیکه‌مرگشان فرارسد بیدار میشوند .

People are asleep and wake up only when their death has come .

***

آنکس که بغفلت‌است امروز دچار
روزی بخود آید که ازو ناید کار

رفته‌است‌بخواب‌هرکسی‌تازنده‌است
چون مرگ فرارسید، گردد بیدار

النّدم علی الخطیئة یمحاها.

اشك ندامت گناه را پاك‌میکند .

Repentance absolves you from your sins .

***

ای غرق گناه ، روح فرسودهٔ تو
وی‌جفت عدم ، وجودبیهودهٔ تـو

اشکی زسر ندامت از دیده بریز
تا پـاك شود دامن آلودهٔ تـو

الواحدُ مِنَ الاعداءِ کثیرٌ .

یك دشمن بسیار است .

One enemy is too many .

***

دشمن که بسان مور بی آزار است | گر دست دهد گزنده همچون مار است
صد دوست اگر تر است بهر تو کم است | یك دشمن اگر تر است خود بسیار است

الوعدُ قرضٌ والبِرُّ انجازهُ .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

A promise is a debt which is repaid when fulfilled .

***

هر وعده که داده ای ، چه بیجا چه بجا | قرضی است بگردن تو بیچون و چرا
دانی که چه وقت گردد این قرض ادا ؟ | وقتی که کنی به وعدهٔ خویش وفا

اَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ اِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَه .

درراهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو .

Do not tread on a road which may lead you astray.

***

آنرا که بود ز نیك و بد آگاهی، گمره نشود زغایت خود خواهی
بر گرد ومرو پیش براهی که در آن خوف است ترا از خطر گمراهی

اِمْشِ بِدَائِكَ مَامَشَى بِكَ .

بادرد خود تا با تست بساز .

Endure pain as long as it is with you.

***

گر باتو غمی است خود بدفعش پرداز کم کن بر این و آن شکایت آغاز
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی، مادام که سوز درد با تست بساز

أمقت الخلائق الى الله الفقير المزهو والشيخ الزاني والعالم الفاجر.

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خود ستا و پیر زنا کار و دانای خطاکار است .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterer, and a learned man who is libertine.

***

ان دانائی که درخطا میباشد ، وآن پیر که از پی زنا میباشد ،
وآن‌مرد گدا که خودستا میباشد ، منفور ترین خلق خدا میباشد

أملك حمية نفسك وسورة غضبك حتى يسكن غضبك ويثوب اليك عقلك.

خویشتن‌داری کن و برغضب خود مسلط شو تا آتش خشمت فرو نشیند و عقلت بسر باز گردد .

Control yourself when you are angry until your rage is suppressed and your reason restored.

***

چون خشم وغضب زحد فزون تر گردد عقل وخرد تو دور، از سر گردد
با آب تحمل آتش خشم بکش تا عقل زسر رفته ، به سر بر گردد

إن أتاكم الله بنعمة فاشكروا ، إن ابتلاكم الله بمصيبة فاصبروا .

چون خداوند شما را نعمتی دهد سپاس گزارید وچون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید .

Be thankful when God grants you a fortune, and be patient when He inflicts a calamity on you.

***

پیوسته خدای خویش راناظر باش ونذر پی خدمتش بجان حاضرباش
گرداد خدای نعمتت شاکر باش ورساخت دچار سختی‌ات صابرباش

إنّ أكرم الموت القتل . والّذي نفسي بيده لألف ضربة بالسيف أهون عليّ من ميتة على الفراش.

بهترین مرك کشته شدن درعرصهٔ جنك است وقسم بخدائی که جان من در دست اوست هزار ضربهٔ شمشیر در جنك برایم آسانتر ازمرك دربستر است .

The best death is to be killed in a battlefield. By God, who has my life in His hand, one thousand strokes of swords in the field is easier to me than dying in the bed.

***

آنست برازنده ترین مرك، که سر در عرصهٔ پیکار فتد از پیکر
بالله که هزار تیغ بهرم در جنك بهتر باشد ز مردن اندربستر

إنّ الحازم من لا يضرّ بالخدع، إنّ العاقل من لا يخدع للطمع.

دوراندیش کسی است که از حیله‌های دیگران زیان نبیند و خردمند کسی است که از روی آز فریب نخورد.

A prudent person is the one who is not harmed by the deceits of others; and a wiseman is the one who is not deceived due to his avidity.

***

هر کس که شمرده برنمیدارد گام، — در راه، فتد به‌چاه چون رهرو خام
از کس نخورد عاقبت اندیش فریب — وز آز نیوفتد خردمند بدام

إنّ الدنيا ظلّ الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغمّ والعسل المشوب بالسمّ.

جهان مانند سایهٔ ابر و خواب خفته است. نشاط آن باغم پیوسته و شهد آن بازهر آلوده است.

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land; its joy is mixed with grief and its honey with poison.

***

پابند جهان مشو که چون سایه و خواب — شادی وغم جهان بود پا بر کاب
آغشته بود شراب گیتی به شرنك — پیوسته بود نشاط دنیا بعذاب

إِنَّ الدُّنيا كالحيّة ، لَيِّنٌ مسُّها وقاتِلٌ سمُّها .

جهان مانند مار است که دست کشیدن بر آن نرم و پسندیده است و زهر آن کشنده .

The world is like a snake whose touch is soft and its poison is fatal .

***

مارست جهان، بترس از مکر و فنش، مغرور مباش بر خط و خال تنش

نرم است اگر دست کشی بر بدنش زهر است گر انگشت نهی در دهنش

إِنَّ الدُّنيا والآخرة كرجلٍ له امرأتان اذا أرضى احديهما أسخط الأخرى.

داشتن دنیا و آخرت مانند دو زن داشتن است راضی کردن یکی موجب خشم دیگری است.

One who tries to take the advantages of both , this world and the other, is like a man who has two wives ; whenever he satisfies one makes the other angry .

***

هرگز نتوان به هردو دنیا پیوست با این چو بپیوست یکی، ز آن بگسست

حال دو جهان همچو دو زن داشتن است این رنجه شود چون مرد در آن دل بست

إنّ الدّهر لخصمٌ غير مخصومٍ ومحتكمٌ غير مظلومٍ ومحاربٌ غير محروبٍ

همانا زمانه دشمنی ندیده‌دشمنی کند وستم‌ندیده ستم‌رساند وبا کسی که بجنگ او برنخاسته جنگ آغازد .

Verily the world is an enemy without being provoked, an oppressor without being oppressed and a combatant without being attacked .

***

هر لحظه جهان به فتنه‌ای پردازد
تا جسته عدو ، پی‌عداوت تازد
نادیده ستم ، ستمگری آغازد
نا خوانده بجنگ ، جنگ‌بر‌پاسازد

انفع الدّواء ترك المنی .

بهترین دارو ترك آرزو است .

Abandoning desires is the most useful medicine .

***

تا آتش آرزو شرار انگیز است
پیوسته بدست نفس‌دست آویزاست
پرهیز کن ای‌عزیز ازخواهش دل
چون درد ترابهین دواپرهیزاست

انّ الليل والنهار يعملان فيك فاعمل فيهما ويأخذان منك فخذ منهما .

چون روزوشب ترا بکار می بندند تو نیز آنها را بکار ببر و چون از عمر بر تو میگیرند تو نیز از آنان بهره بر گیر .

As days and nights occupy your life , you better use them ; and as they take your time , you better take benefit from them .

***

چون بهره‌ور است از تو ایام مدام، پیوسته تو هم بهره ببر از ایام
ازعمر تو چون زمانه بر میگیرد بایدتوهم اززمانه بر گیری کام

انّ اوقاتك اجزاء عمرك فلا تنفذ لك وقتاً في غير ما ينجيك .

اوقات تو جزء ایام حیات توهستند پس وقت خود را جز در راه نجات خود صرف مکن .

Your times are parts of your life ; so , do not spend them except for your salvation .

***

اوقات توجزئی است زایام حیات مگذار عبث تلف شود این اوقات
ایام گرانبهای خود صرف مکن جزدرپی راهی که بودراه نجات

آفَةُ الذَّكاءِ المَكْرُ.

آفت زیرکی حیله گری است .

The bane of smartness is deceitfulness.

***

آنکو ز فریب و کجرهی نیست بری — خود نیز بسی خورد فریب از دگری
از حیله و مکر زیرکان بیزارند — چون آفت زیرکی بود حیله گری

آفَةُ الشَّرَفِ الکِبْرُ.

آفت عزت و بزرگی، خودخواهی است.

Arrogance spoils nobility .

***

زآنجا که ترا مقام بر تخت بود — پرخاش مکن بر آنکه بدبخت بود
ازبهر بزرگی تو و عزت تو — خودخواهی و کبر، آفتی سخت بود

آفة العقلِ الهوى ، آفةُ النفسِ الوله بالدنيا :

آفت خردهوسناکی و آفت‌جان دنیا طلبی است .

Sensuality is a damage to wisdom and mammonism is the bane of the soul.

***

تاسوی سراب‌حرص وآزیم دوان | از رنج همیشه ایم بی تاب وتوان
آزو هوس است آفت هوش و خرد | دنیا طلبی است آفت روح و روان

آفةُ العلماءِ حبُّ الرياسةِ .

آفت دانشمندان ریاست‌خواهی است.

Love of authority corrupts the erudites.

***

بهرتو، گرت‌معرفت وآگاهی است، | سودای مقام ، مایهٔ گمراهی است
دانا نشود شیفته جاه و مقام | چون آفت‌عالمان ریاست‌خواهی است

آفةُ العمرانِ جورُ السلطانِ .

آفت آبادی بیداد است.

Cruelty is a setback to social development.

***

جانی که ز بند ظلم آزاد نشد، در ماند به ورطهٔ غم و شاد نشد

شهری که رها زدست بیداد نشد، ویران شد و هیچگاه آباد نشد

آفةُ القضاةِ الطمعُ .

آفت قاضیان آز و طمع است.

Cupidity corrupts the judges.

***

قاضی که حریص مال شد از آغاز ای بس که زطی راه حق ماند باز

در کار قضا طمع زقاضی خوش نیست چون آفت قاضیان طمع باشد و آز

آفةُ النِعَمِ الكُفرانُ

آفت نعمت‌ها ناسپاسی است.

Ungratefulness spoils affluence.

***

هرچیز که قدرش ز نظر خواهد رفت | بیهوده زغفلت بهدر خواهد رفت
هر نعمت حق که شکر آن را نکنی | یک روز زدست تو بدر خواهد رفت

آفةُ الهیبةِ المزاحُ.

آفت وقار و هیبت مرد، شوخی است.

Joking spoils man's dignity.

آنکس که بفکر شوخی اندر همه جاست | دیگر نه دروغ او شناسند نه راست
چون گشت مزاح و شوخی مرد فزون | کم کم ز وقار و هیبتش خواهد کاست

ابذلْ لصديقك و لمعارفك معونتك و لكافّة النّاس بشرك .

با دوست و آشنا مددگار و باهمهٔ مردم گشاده رو باش .

Be helpful to your friend and acquaintance ; and cheerful to all people .

***

همواره مده بخلق زحمت چو مگس   پیوسته به هر کسی مزن نیش چو خس
بادست گشاده کن کمك با یاران   باروی گشاده کن سخن باهمه کس

ابرّکم اتقیکم .

نکوکارترین شما پارساترین شماست .

One who is most pious is most benefactor .

***

نیکی بجز این نیست که باشی بیزار   از هر چه بداست و آورد ننك ببار
آنکس که زجمله پارساتر باشد   از جمله نکو کار تر آید بشمار

ابلغ العظات الاعتبار بمصارع الاموات.

رساترین پند،عبرت گرفتن از گور مردگان است .

The best lesson can be taken by looking at the tombs ef the dead .

***

ایام که سخت سست پیوند بود   آئینهٔ عبرت خردمند بود
از دیدن گورمردگان، می گیریم   درسی که چنان رساترین پند بود

اتقوا اشرار النساء وکونوا من اخیارهن علی حذر.

اززنان بدخو بپرهیزید وازز نان نیکخو برحذر باشید .

Avoid bad women and beware of good ones.

***

زن، گرچه منور استهر محفل ازو   خواهی نکشی عذاب ، بر کن دل ازو
بدخوی اگر بود، ز دستش بگریز   خوشخوهم اگر هست مشوغافل ازو

اتَّقُوا الْحِرصَ فَاِنَّ صَاحِبَهُ رَهِينُ ذُلٍّ وَعَنَاءٍ .

ازحرص بپرهیزید چون حریص پیوسته گرفتار خواری ورنج است.

oid avidity for a greedy man is always distressed ebased .

***

طماع حریص اگر که یابد صد گنج — ازحرص ، بود هنوز درتاب وشـ...

ازحرص بپرهیز که پیوسته حریص — درمعرض خواری بود و ورطهٔ رنج

اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَاسْعَوا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ اَلِيمِ عَذَابِهِ

ازخشم خداوند بیندیشید ودرخشنودی او بکوشید وازآنچه شمارا با تهدید بعذاب خود برحذرداشته است حذر کنید.

Beware of God's wrath, try to please Him and avoid whatever He has warned you of its punishment.

***

از خشم خداوند بیندیش ای مرد — شو در ره خشنودی او راهنورد

تاازسخطش رهی ، حذر کن همه وقت — ازآنچه که فرموده حذر باید کرد

اِجعَل زمانَ رخائكَ عدّةً لِأيّامِ بلائكَ .

درروزگار رفاه وعیش خودرا برای زمان تنگدستی آماده کن .

In the days of tranquillity make preparations for the time of difficulty .

***

هر گاه که دست فتنه آتش افروخت آن مرد که حزم و بینشی داشت نسوخت

درروز رفاه و عیش، باید چیزی از بهر زمان تنگدستی اندوخت

اِجعَل مِن نفسكَ علی نَفسكَ رَقیباً .

ضمیر خودرا مراقب کردار خود کن.

Assign your own self to supervise your deeds .

***

ایدوست، اگر که طالب خود باشی، باید همه جا مواظب خود باشی

بهتر ز تو از حال تو کس آگه نیست آن به که تو خود مراقب خود باشی

اجعلوا كلّ رجائكم لله سبحانه ولاترجوا احدا سواه فانّ غير الله الاخاب .

روی امید بدرگاه خداوند بزرك آورید وجز او بدیگری امیدوار نباشید چه که بغیر خدا امیدداشته باشد و ناامید نگردد .

› not hope anytbing from anyone but God; or else, ıll be disappointed .

***

کن روی بدرگاه خداوند مجید وز غیر خدا مدار هرگز امید
هر کسکه امیدش بکسی جز بخداست نومید وندامت‌زده خواهد گردید

اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.

نیکو گوئید تاپاسخ نیکو شنوید.

Say good words if you want to hear good answer .

***

باید که براه ناروائی نروی تا آنکه دچار ناروا هم نشوی
خوبی میکن که باتوخوبی بکنند نیکومیگوی تاکه نیکو شنوی

احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك ومخالفته توذيك و ومصاحبته وبال عليك .

از بیخرد بپرهیز چون نرمی او ترا برنجاند وسازش او هلاك سازد و ناسازگاری او بیازارد ودوستی او برای تو عذابی باشد .

Avoid to associate with a foolman whose mildness is annoying, his collusion dangerous, his disagreement hurting and his friendship troublesome.

***

بگریز ز احمق که دلت بگدازد هم سازش او قرین رنجت سازد
هم دشمنی اش بلب رساند جانت هم دوستی اش بزحمتت اندازد

احذر الجبن فانه عار و منقصة.

از ترس بپرهیز چون ترس نقصان و ننك است.

Avoid cowardice; for it is a deficiency and a disgrace.

***

درراه، متاب روی از هر سنگی یکباره مکن فرار از هر جنگی
درزندگی از ترس بپرهیز، که ترس هم نقصانی است بهرما، هم ننگی

اِحْذَرِ الزّايِلَ الشَّهِيَّ وَالفانِيَ المَحبوبَ .

بپرهیز از آنچه گواراست ولی لذت آن زود ازمیان میرود و آنچه دلرباست ولی زود نابود میشود .

Avoid anything which is pleasant but its pleasure soon passes away and something which is favourite but mortal.

***

بگریز زهرچه دلشود زآن خشنود	اما نکند دوام و گردد نابود
وز هرچه گوارا بود ولذت بخش	لیکن زمیان میرود آن لذت زود

اِحْذَرِ الشَّرِيرَ عِنْدَ اِقْبالِ الدَّوْلَةِ لِئَلّا يُزِيلَها عَنكَ وَ عِنْدَ اِدْبارِها لِئَلّا يُعِينَ عَلَيكَ .

ازشریردرهرحال بپرهیز . درخوشبختی برای اینکه ترا بدبخت نسازد ودر بدبختی برای اینکه بزیان تو کاری نکند .

Beware of avillain in any case so that he does not spoil your happiness if you are prosperous and does not do anything against you if you are helpless .

***

گر ادبارست قسمتت ور اقبال،	پرهیز کن ازشریر، تادر هر حال
گرخوشبختی ، ترانسازد بدبخت	ور بدبختی ، ترا نسازد پامال

اِحْذَرِ الغَفْلَةَ فَاِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الْحِسِّ .

ازغفلت بپرهیز چون غفلت نشانهٔ بیحسی است .

Avoid negligence; for it is a sign of unfeelingness .

***

درراه،دوچشم خویش بگشای درست	تاپای تو در نلغزه از گام نخست
ازغفلت و اهمال، بپرهیز ای مرد	چون غفلت تو، نشان بیحسی تست

اِحْذَرِ اللَّئِيمَ اِذَا اَكْرَمْتَهُ وَالرَّذْلَ اِذَا اَقْدَمْتَهُ وَالسِّفْلَةَ اِذَا رَفَعْتَهُ .

برحذرباش ازتنک نظروقتی اورا گرامی داشتی، ازناکس هنگامیکه اورا پیش انداختی واز پست هنگامیکه بلندپایه‌اش ساختی.

Beware of an avaricious man when you respect him , a rascal when you dignify him , and a villain when you promote him .

***

بگریز، اگر که عاقل و استادی،	زآن تنك نظر که عزتش بنهادی
وآن سفله که درپیش فکندی اورا	وآن‌پست که پایهٔ بلندش دادی

اِحْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ اِذَا جَاعَ وَشَرَّ اللَّئِيمِ اِذَا شَبِعَ .

برحذر باشید ازصولت کریم چون گرسنه شود و گزند لئیم چون سیر گردد.

Beware of a courageous man when he is hungry and an avaricious man when he is satisfied.

***

پرهیز کن از لئیم دون طبع شریر — آنگاه که بی نیاز گردیده و سیر
وزصولت آنکه رادمرد است و دلیر — آنگه که گرسنه گشت و مسکین و فقیر

اَحْسِنْ اِلَى الْمُسِيءِ تَمْلِكْهُ .

با کسیکه بدی میکند نیکی کن تا اورا از آن خود سازی.

Do good to one who has done evil to you and, in this way, you will possess him.

***

از کس بتو گر زیان رسیده است نه سود — بسیار مشو تنگدل و ناخشنود
باهر که بدی کند تو نیکی میکن — تا پیش تو آرد سر تسلیم فرود

أَحْلُمْ تُوَقَّرْ .

بردباری پیشه کن تا موقر مانی .

Be tolerant in order to keep your dignity .

***

خشم‌تو نشانی است زخود بینی تو پرخاش تو حاصل بدآئینی تو
آرامش و بردباری از دست مده تا کم نشود وقار و سنگینی تو

اِخْتَرْ مِنْ كُلِّ شَيْئٍ جَدِيدَهُ وَمِنَ الْاِخْوَانِ اَقْدَمَهُمْ .

ازهر چیزی تازه‌ترش را بگزین وازمیان‌دوستان دیرینه‌ترین آنانرا .

Select among everything the newest but among friends the oldest .

***

آن‌دوست که آزموده و معتبر است بهر تو گرانبها تراز گنج زر است
ازهر چیزی تازه ترش را بگزین وزیارونديم‌هر که دیرینه تر است

اَدَلُّ شَیْئٍ علیٰ غَزارةِ العقلِ حُسنُ التّدابیرِ .

بهترین دلیل بسیاری عقل، تدبیر و اندیشهٔ نیکوست .

The reason for an efficient mind is good thinking.

***

تا فکر کسی چو فکرت دیوانه است | نتوان گفتن که عاقل و فرزانه است
چون خوب‌ترین دلیل بسیاری عقل | اندیشه و تدبیر خردمندانه است

اذا ابیض اسودك مات اطیبك .

هنگامیکه موی سیاه تو سپید شود خوشیهای تو نیز بپایان میرسد .

When your black hair whitens your good moods will be lost.

***

تا فر جوانی است ترا پشت و پناه، | برجسم تو هم ضعف نمی‌یابد راه
گیتی چو کند موی سپید تو سیاه | هر حال خوش تو میشود نیز تباه

اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان و فضيلة الاحسان .

چون گفتار خودرا خوب کردی کار خودرا نیز خوب کن تا برتری زبان و فضیلت نیکوکاری‌را فراهم آورده باشی .

When you have beautified your manner of speaking also correct your behaviour in order to acquire virtues of both good speech and good deeds.

***

چون خوب وخرد پسندشد گفتارت میکوش که خوب‌نیز گردد کارت

تا برتری زبان شیرین ترا همسنك شود نکوئی رفتارت

اذا تفقه الرفيع تواضع ، اذا تفقه الوضيع ترفع .

مرد بزرك چون علم آموزد خودرا کوچك‌سازد و کوچك چون به کسب دانش پرازد بیزرگی رسد.

When a great man learns he feels humble and when a little man acquires knowledge he feels great.

***

هرمرد بزرك، کوچکی آغازد آنگه که دل از علم منور سازد

هرآدم کوچك به بزرگی برسد آنگه که بدانش و هنر پردازد

اذا حسُنَ الخُلقُ ، لطفَ النُّطقُ .

چون اخلاق خوب شود گفتار نیز لطیف گردد.

When character is good speech is pleasant too.

***

گر قلب کسان کشیده‌سوی تو شود — از بهر ره و رسم نکوی تو شود
چون‌خوب‌وظریف‌خلق‌وخوی‌توشود — شیرین ولطیف گفتگوی تو شود

اذا حلّتِ التقدیرُ بطلتِ التدبیرُ .

هرجاپای تقدیر پیش آیدتدبیر باطل گردد .

With predestination prudence is of no use.

***

آنجا که قضا نیست ترا یار ونصیر — سعی تو بهیچ رو ندارد تأثیر
هر جا بمیان پای گذارد تقدیر — برهم خورد آنچه نقشه ریزد تدبیر

اذا ساد السفل خاب العمل.

وقتی که کوتاه فکران بسروری رسند کارها تباه میگردد.

When narrow-minded persons reach high positions all affairs will be corrupted.

***

هر گوشه کسی چو پروراند خاری / دیگر نه گلی ماند ونه گلزاری

چون کار فتدبه دست کوته فکران / البته تباه میشود هر کاری

اذا شاب الجاهل شب جهله و اذا شاب العاقل شب عقله.

وقتی که نادان پیرشود نادانی اوجوان میگردد وهنگامیکه دانا پیرشود دانائی او اوجوان میشود.

When an ignorant gets old ignorance grows younger but when a wise man gets old his wisdom grows younger.

***

بیعقل چو پیر و ناتوان میگردد / برنائی جهل او عیان میگردد

اما چو خردمند به پیری برسد / عقل وخردش باز جوان میگردد

اذاطلبت الغناء فاطلبه بالقناعة .

اگر بی‌نیازی می‌طلبی جویای قناعت باش .

If you want to be free from want, be content.

***

هر چند فقیر و بی بضاعت باشی آزادی اگر اهل مناعت باشی
دارائی و بی‌نیازی ار می طلبی آن به که پی گنج قناعت باشی

اذا فسد الزمان ساد اللئام .

وقتی که زمانه‌خراب شود تنك‌نظران به‌سروری میرسند .

When the circumstances of the time are bad fortune favours bad people.

***

در دفتر گیتی چو ورق بر گردد هرنقش بشکل ورنك دیگر گردد
چون دور زمانه سفله پرور گردد هرسفلهٔ تنك چشم سرور گردد

اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم و اذالم ينجع السوط فالسيف احكم .

وقتی که عزت نهادن سودی ندهد خوارداشتن بهتر و هنگامیکه تازیانه کاری از پیش نبرد شمشیر بهتراست .

When respect is of no use better to disdain;and when the whip does not work better to take up the sword.

***

عزت چو نهادی و ندیدی یاری	خوب است که خصت بدهی یا خواری
چون کار بتازیانه از پیش نرفت	خوبست که شمشیر گران برداری

اذا ملك الاراذل هلك الافاضل .

چون خسان بمسند عزت رسند بزرگان ازمسند عزت فرود افتند .

When rascals get honourable positions honourable men will be ousted .

***

چون باخردان بچنك نادان افتند	در رنج و مشقت فراوان افتند
خردان وخسان چونکه بمسند برسند	از مسند خویشتن بزرگان افتند

اُذکروا عند المعاصي ذهاب اللذات و بقاء تبعات .

هنگام گناهکاری بیادداشته باشید که خوشیها میروند و اثرات آنها میمانند .

When committng sins keep in mind that all pleasures go soon and their consequences remain .

***

هرجا بگناه تن دهی بی پروا، وندر ره عیش ونوش بگذاری پا ،
یادآر که لذات نماند اما آثار بدش زیاد ماند بر جا

اسوء الناس حالا من انقطعت مادته و بقيت عادته .

بدحال ترین مردم کسی است که نیروی او ازمیان رفته ولی عادت او هنوز برجاست .

The most unhappy man is the one whose strength is gone but his habits have remained .

***

بیش از همه آنکسی است دربند بلا، کاو گشته ضعیف وپیر وافتاده زپا ،
نیروی هوسبازی او رفته ز دست عادات نکوهیدهٔ او مانده بجا

اشدّ النّاس ندامة عند الموت العلماء غیر العاملین.

پشیمان ترین مردم در روز مرگ دانشمندانی هستند که به نصایح خود عمل نمیکنند .

The most repentant person when dying is the learned man who does not practise his own advices.

***

آن روز که مرگ پا گذارد در پیش، دانی چه کسی راست اسف از همه بیش؟
دانشمندی که گفته بسیار ولی خود هیچ عمل نکرده بر گفتهٔ خویش

اصلح سریرتك یصلح الله علانیتك .

باطن خود را نیکو کن تا خدا ظاهر ترا نیکو گرداند .

Correct yourself inwardly and God will correct your outwards

***

گر پاك شود قلب تو و خاطر تو، حق نیز شود یار تو و ناصر تو
تو باطن خود نکوی کن تا که خدا نیکوی کند زندگی ظاهر تو

أعظمُ الجهلِ معاداةُ القادرِ ومصادقةُ الفاجرِ والثقةُ بالغادرِ.

بزرگترین نادانی دشمنی با نیرومند ودوستی با بدکار ودل بستن به خائن است.

Enmity with a powerful man, friendship with a debauchee and confidence in a treacherous are signs of greatest foolishness.

***

از غایت جهل است سراز کف دادن | با مرد قوی چنك، بجنك افتادن
بامردم بدکار و دغل دوست شدن | بر خائن و حیله باز دل بنهادن

أعظمُ الخيانةِ خيانةُ الأمّةِ.

بزرگترین خیانت، خیانت همراهان است.

Greatest treason is that of your own men.

***

سخت است که دوست بهر خود بگزینی | وز دشمنی اش به رنج وغم بنشینی
در پیش تو بدترین خیانت آنست | کز قوم خود و کسان خود می بینی

اَعْوَنُ الْاَشیاءِ علی تزکیةِ الْعقلِ التّعلیمُ .

آموختن علم برای صفا دادن عقل بهترین مددکار است .

The best help to purify the mind is learning.

***

هرجای که علم، عقل را یار افتاد — بس عقده که از کار فروبسته گشاد
رو علم بیاموز که با یاری علم — آئینهٔ عقل را صفا خواهی داد

اَفْضَلُ الْاَدَبِ اَنْ یَقِفَ الْاِنسانُ عِنْدَ حَدِّهِ وَلا یَتَعَدّی قَدْرَهُ .

بهترین رسم ادب آنست که آدمی ازحد خود پافراتر نگذارد .

The best form of politeness is to avoid exceeding beyond your limits.

***

تاخلق به حق خویش تن در ندهند — از رنج تعدی و تجاوز نرهند
ازبهر کسان نکوترین رسم ادب — آنست که پازحد فرا تر ننهند

افضل الزّهد اخفاء الزّهد.

بهترین طریق پارسائی پنهان داشتن آن است.

The best form of chastity is to avoid showing it.

***

از عالم دین گرت جدائی باشد، زآن به که عبادتت ریائی باشد
در پرده خدای راستایش کردن، آئین درست پارسائی باشد

افضل المال مااسترق به الاحرار.

بهترین مال آنست که با بخشیدن آن آزادگان را بنده سازند.

The best wealth is that which, by granting it, you can possess free men.

***

مالی است نکو که مردم دولتمند، آزاد کنند بنده با آن از بند
وآن مال نکوتر که بدان با بخشش آزادان را چو بندهٔ خویش کنند

افضلُ النّاسِ عقلاً احسنُهم تقديراً لمعاشِه و اشدُّهم اهتماماً باصلاحِ معادِه

ازهمه خردمندتر کسی است که زندگی خود را بهتر ازهمه اداره کند ودراصلاح آخرت خود سخت‌تر ازهمه بکوشد.

The wisest man is the one who can live the best life in this world and win good rewads in the other.

***

آنکس بدو عالم سرفخر افرازد، کزروی خرد بکار خود پردازد
هم رشتهٔ زندگی کند مستحکم هم توشهٔ آخرت مهیا سازد

اقوی الوسائلِ حسنُ الخصائلِ.

قوی‌ترین دستاویز، اخلاق پسندیده است.

There is no means stronger than good character.

***

بدکارمباش واز بدی کن پرهیز وزآنچه‌بود نشان پستی بگریز
اخلاق پسندیده و رفتار نکو ازبهر ترقی است بهین دستاویز

أَكْثَرُ النَّاسِ حُمْقاً الفَقِيرُ المُتَكَبِّرُ .

ازهمه بیخردتر مرد تهیدستی است که مغرور ومتکبر باشد .

The most foolish person is the one who is poor and arrogant .

***

آنکس که نه زر برای وی مانده نه زور | آن به که کند زخویش نخوت رادور
آنکس زهمه است بیخردتر که بود | دستش تهی وسرش پرازباد غرور

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ .

بیشتر تباهی عقل ازتأثیر طمع است.

The mind is often corrupted by cupidity .

***

هرمرغ، اگر چه سخت باشدهشیار، | در دام شود از طمع دانه دچار
پای طمع و آز چو آید در کار | چشمان بصیرت وخرد گردد تار

اَکْرِمْ عَشیرَتَكَ فَاِنَّهُمْ جَناحُكَ الَّذی بِهِ تَطیرُ وَ اَصْلُكَ الَّذی اِلَیْهِ تَصیرُ وَ یَدُكَ الَّذی بِها تَصُولُ .

خویشاوندان خودرا احترام گزارچون آنان مانند بال توانند که با آن پروازمیکنی اصلی هستند که بآن بازمیگردی ودست توانند که با آن چیزهارادرمییابی .

Respect your relatives for they are like the wings with which you can fly , like the origin to which you refer and like your hand by which you take .

***

پیوسته به احترام خویشان پرداز چون اصل توانندوسویشان آئی باز
چون دست تواند و میکنندت یاری چون بال تواند ومیدهندت پرواز

اَلْاِحْتِمالُ قَبْرُ الْعُیُوبِ .

بردباری گورعیبهاست .

Patience is the burial place for all defects.

***

چون بهر کمال روی درجهدآری درکار خود از نقص اثر نگذاری
باکوشش و صبر میتوانی کم کم هرعیب که داری زمیان برداری

الاحسان يسترق الانسان .

احسان انسان‌را بنده میکند.

Charity enslaves men .

***

روشن زفروغ مردمی کن جان را | وزلکهٔ عیب پاك کن دامان را
ازدست مده مروت و احسان را | کاین بندهٔ مهرتو کند انسان را

الاحمق غریب فی بلدته ومهان بین اعزته .

بیعقل درشهرخویش چون بیگانه ودرمیان کسان خودخوار است.

A fool is like a stranger in his own city and despised among his own relatives .

***

آنکس که‌زنورعقل‌وبینش عاری‌است | مردم همه‌را زصحبتش بیزاری‌است
بیعقل به‌شهرخویش‌چون‌بیگانه است | دربین کسان‌خودنصیبش‌خواری‌است

الادب صورة العقل.

ادب جمال خرداست.

Politeness is the good face of intelligence.

***

دوری نکند کسی گر از آنچه بداست، انسانی نیست بلکه چون دیو وددا‌ست
عاقل نبرد زیاد آئین ادب زیرا که ادب جمال عقل و خرد است

الاعتبار منذر ناصح.

عبرت گرفتن از کار جهان ما را پند میدهد و برحذر میدارد.

The world advises and warns you by giving examples.

***

گوئی در و دیوار گشوده است دهان تا با تو بگوید سخن از دور زمان
عبرت که بگیرد کسی از کار جهان پندی است به بهترین زبان گشته بیان

الامانة ایمان . البشاشة احسان.

درستی پایهٔ دینداری و گشاده روئی طریق نیکو کاری است.

Righteousness is the basis of faith and cheerfulness the way of goodness.

***

در کار مباش از درستی عاری کاین است اساس و پایهٔ دینداری
باروی گشاده باش و باخوی نکو کاین نیز بود طریق نیکو کاری

الامانی تعمی عیون البصائر .

آرزوها چشمان بازهر بینائی را میبندد .

Desires cover the eyes of clear-sighted persons

***

تا اینهمه آرزوست در دل ما را پیوسته خوریم غصهٔ دنیا را
آمال زیاد و آرزوهای دراز بسته است دوچشم باز هر بینا را

الانصاف يستديم المحبة .

انصاف سبب دوام دوستی است .

Fairness makes friendship last long.

***

آنرا که نه انصاف و نه حسن ادب است / گر دوست ز دستش نگریزد عجب است
درباره‌ٔ دوستان خود منصف باش / انصاف، دوام دوستی را سبب است

الایام توضح السرائر الکامنة.

ایام آخر هر رازی را که در پرده است فاش میسازد .

Time will open all secrets at last.

***

کار تو چه فخر آورد ای دوست چه عار / پیوسته نماند آن نهان از انظار
ایام هر آن راز که در پرده بود / از پرده برون می فکند آخر کار

البشارة حبالة المودة .

خوشروئی رشتهٔدوستی است .

Cheerfulness is the cord of friendship

***

با خنده و خوشزبانی و خوشخوئی تا بتوانی ز خلق کن دلجوئی
خوشروئی کن که دوست‌دارندت خلق چون رشتهٔ دوستی بود خوشروئی

البشر اول البر . الطلاقة شیمة الحر .

گشاده‌روئی نخستین قدم نیکی وروانی گفتارروش آزاد مرداست .

Cheerfulness is the first step of being good and glibness is the way of a free man.

***

خوشخوئی ونیکروئی و دلجوئی باشدچو نخستین قدم نیکوئی
رسم وره مردمان آزاده دل است آزاد سخن گفتن و شیرین گوئی

الْبطالة يوقِف الحرُّ العزيزِ موقِفَ العبدِ الذَّليلِ و يَذهب بهاءَ الْوَجه ويَمحق الرِّزق .

بیکاری آزادهٔ عزیزرا بندهٔخوارسازد، روشنیرخساررا ببرد ورزق را کم کند .

Idleness debases and enslaves a respectful man, wipes out brightness of the face and diminishes the livelihood.

***

بیکاری وسستی وبطالت، ای یار　　آزاد عزیز را کند بندهٔ خوار
هم تیره کند رخی که باشد روشن　　هم کم کند آن رزق که‌باشد بسیار

التواضعُ سلّمُ الشّرفِ.

فروتنی نردبان بزرگی‌وعزت‌است.

Humbleness is like a ladder to honour.

***

آنکس که دچار کبرونخوت باشد　　ازاوهمه را ملال و نفرت باشد
افتادگی و فروتنی در بر خلق　　بهرتو چو نردبان عزت باشد

التّوفيق عنايةٌ.

پیروزی،عنایت‌خداوند است.

Success is God's favour.

***

کس لطف‌خدای‌تا نگردد یارش آسان نشود بهیچ رو دشوارش
از جمله عنایات خداوند بزرگ پیروزی هر کسی‌است اندر کارش

الجاهلُ من جهل قدره.

نادان کسی‌است که ارزش‌خودرا نداند.

An ignorant man is one who does not know his worth

***

آنکس که شمارد همه راسرورخود پیش‌همه نیز خم نماید سر خـود
نادان‌وسبکسر است آنکسکه‌چوطفل غافل باشد ز ارزش گوهر خـود

الجمالُ الظّاهِرُ حُسْنُ الصُّورةِ ؛ الجمالُ الباطِنُ حُسْنُ السَّرِيرةِ .

زیبائی ظاهر خوبروئی وزیبائی باطن خوشخوئی است.

A pretty face is an outward beauty; and a good character, the inward one.

***

چون داده خدا روی ترا نیکوئی باخوی نکو نیز بکن دلجوئی
زیبائی ظاهری است گر خوشروئی زیبائی باطنی بود خوشخوئی

اَلجُوعُ خَيرٌ مِنْ ذُلِّ الخُضُوعِ .

رنج گرسنگی بهتر از گردن خم کردن در پیش مردم است.

The pain of hunger is better than the humiliation of bowing before people and asking.

***

گر رنج گرسنگی نهی بر تن خویش وز ضعف رسی به ساعت مردن خویش
صدره به از آنکه بهر یك لقمهٔ نان اندر بر خلق خم کنی گردن خویش

الجهلُ موتٌ .

نادانی مرگ است.

Ignorance is like death .

***

آنکس که خرد ندارد و نادان است،
در دیدهٔ عقل چون تنی بی‌جان است
زآنجای که همچو مرده باشد نادان
نادانی و مرگ بی‌گمان یکسان است

الحازم من حنّكته التجاربُ و هذّبته النوائبُ .

دور اندیش کسی است که تجربه ها او را پخته سازد و سختی‌ها او را اصلاح کند.

A prudent man is the one who enlightens himself by experience and corrects his deeds by difficulties .

***

آنست بصیر و عاقل و دور اندیش
کاو پند ز هر تجربه گیرد کم و بیش
چون گمرهی و محنتش آید در پیش
کوشد پی آنکه راست سازد ره خویش

اَلْحُرِّيَّةُ مُنَزَّهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ

دامن آزادگی از لکهٔ نیرنك و خیانت پاك است.

Freedom is clear of deceit and treason .

***

از هر قیدی چو مرد باشد عاری	کم در پی حیله افتد و مکاری
فارغ بود آزادگی و حریت	از حیله و نیرنك و خیانتکاری

اَلْخَيْرُ أَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ .

نیکی از بدی آسان‌تر است .

Doing good is easier than doing evil .

***

نیکی به مذاق روح همچون شکر است	بیداد و بدی مایهٔ خون جگر است
آن مرد که خیر خواه نوع بشر است،	نیکی ز برایش از بدی سهل‌تر است

الدنیا امد ، الاخرة ابد .

این دنیارا پایانی است وآن دنیا راپایان نیست .

This world has an end but the other has none .

***

آنکسکه جداز پرتو ایمان نیست دلبستهٔ این جهان بی بنیان نیست
این دنیا را زپی رسد پایانی وآن دنیا را بهیچ رو پایان نیست

الدنیا منتقلة فانیة وان بقیت لك لم تبق لها.

جهان فناپذیر است ومال جهان برجای نمیماند واگرهم برای تو بجا ماند تو برای آن بجا نمیمانی .

The world is inconstant and wordly wealth transient;even if it remains for you, you do not remain for it .

***

دنیا نه ثبات است بکارش نه بقا آخر همه چیز این جهان است فنا
ورمال جهان بهر تو بر جا ماند هرگز تو برای آن نمانی برجا

الدّولة تردّ خطاء صاحبها صواباً وصواب ضدّه خطاء .

عیب توانگر هنروخوبی تهیدست بدی بشمار آید.

A richman's defect appears like virtue and a poor man's goodness is deemed bad .

***

هرجا که شود نفوذ ثروت بسیار
یکباره کند چشم بصیرت را تار

هر عیب توانگران هنر جلوه کند
هر خوب تهیدست بد آید بشمار

الدهر یخلق الابدان ویجدد الامال ویدنی المنیة ویباعد الامنیة .

گیتی تن‌ها رامی آفریند وآرزوها را تازه میکند مرك را نزدیك و آرزوها را دور میسازد .

The world creates bodies and refreshes desires; brings forth the death and expels the aspirations .

***

گیتی بتن امروز روان بخشد وزور
فردا کنداوهمین بدن را در گور

امروز دلت ز آرزو سازد پر
فردا ز دل تو آرزو سازد دور

الرَّجلُ بِفِطْنَتِهِ لا بِصُورَتِهِ .

اعتبارمرد بهوش وخرداوست نه‌چهرهٔ او .

A man's credit depends on his intelligence not his countenance.

***

گر علم و کمال و عقل در انسان نیست — درمرتبه‌هیچ برتر از حیوان نیست
چیزی که کند ارزش ما را معلوم — هوش وخرداست چهرهٔ تابان نیست

الرِّضاءُ غناءٌ السُّخطُ عَناءٌ .

خرسندی بی نیازی و ناخرسندی رنج وزحمت است .

Contentment brings freedom from want and dissatisfaction brings trouble.

***

باید که به هرچه‌حق بما کرده عطا — خرسند شد و سپاس آورد بجا
خرسندی خلق بی نیازی آرد — زا خشنودی مصیبت و رنج و بلا

الزِّينَةُ بِحُسْنِ الصَّوابِ لا بِحُسْنِ الثِّيابِ .

پیرایه آدمی به کردار نکوست نه بجامه زیبا .

People's true ornament is good deed and not beautiful dress .

***

گر خوی تو خوب و گوهرت والانیست | ازبهر تو در قلب خلایق جا نیست

پیرایه و زیوری که زیبندهٔ ماست | کردار نکوست جامهٔ زیبا نیست

السُّكُوتُ عَنِ الأحمَقِ أفضَلُ جوابِه.

از پاسخ بیخرد لب‌فرو بستن بهترین پاسخ اوست .

Silence is the best answer to a fool .

***

گفتار درست، از تهی مغز مجو | هر یاوه که گفت بشنو وهیچ مگو

از پاسخ بیخرد ببندی گر لب | خاموشی تست بهترین پاسخ او

الصبر صبران : صبر علی ما تحب وصبر علی ما تکره.

صبر بر دو گونه‌است: صبر برای چیزی که دوستش داری وصبر بخاطر چیزی که از آن بیزاری.

There are two kinds of patience: patience for acquiring whatever you like and patience for getting rid of whatever you dislike.

***

در زحمت نامرادی و دشواری — باید که دو گونه صبر را تاب‌آری
صبر از پی آنکه دوستش میداری — صبر از غم آنکه دشمنش پنداری

الصبر علی الفقر مع العز اجمل من الغنی مع الذل.

شکیبائی در بیچیزی که قرین عزت است بهتر از توانگری که همراه باخواری باشد

To be patient in poverty with honour is better than richness with debasement.

***

کن شکر که جا بقلب مردم داری — وزروی تو نیست خلق را بیزاری
بیچیزی اگر قرین عزت باشد — بهتر بود از توانگری با خواری

الصبرُ علی طاعةِ اللهِ اهونُ منَ الصبرِ علی عقوبتِه .

صبر در طاعت خداوند سهل تر از صبر در عقوبت اوست.

Patience in worshipping God is easier than bearing His punishment.

***

گر تاب عبادتت نباشد ای مرد کی تاب عذاب حشر خواهی آورد؟
صبر از پی طاعت خدا سهل تر است زآن صبر که در عقوبتش باید کرد

اَلصِّدقُ فضیلةٌ ؛ اَلکِذبُ رذیلةٌ .

راستگوئی فضیلت ودروغ گوئی پستی است .

Truthfulness is a virtue; falsehood, a vice.

***

رنج است و عذاب راه کج پیمودن با راستروی توان ز رنج آسودن
فضل است وشرف زراستگویان بودن پستی است لب خود بدروغ آلودن

الصدق ينجيك وان خفته ؛ الكذب يرديك وان امنته .

سخن راست ترا نجات بخشد اگرچه از گفتن آن پرواداری ودروغ ترا نابود کند اگرچه از گفتن آن خودرا ایمن پنداری .

The truth saves you even if you are afraid to tell it ; the lie destroys you even if you feel safe when telling it .

***

یا بی ز بلا نجات اگر گوئی راست	هرچند ترا زراست گفتن پرواست
در رنج ومصیبت افتی آخر ز دروغ	هر چند کنون ایمنی از رنج تراست

الصدیق اقرب الاقارب .

دوست نزدیکترین خویشاوندان است .

A good friend is like the nearest relative .

***

خویش تو اگر که یاورت نیست عدوست	دلبستگی ات بهمچو خویشی زچه روست
آنکس که ترا ازجان ودل باشد دوست	نزدیکترین وبهترین خویش تو اوست

الضمائرُ الصِحاح اصدقُ شهادةً مِن الالسنِ الفِصاحِ.

هنگام گواهی، دلهای پاك راستگوتر از زبان‌های شیوا هستند.

Clear hearts are more truthful in testimony than eloquent tongues.

***

آنجا که گواهی از کسان خواهی خواست | وآنجا که سخن ز کس نخواهی جز راست
گفتار گواهی که دلش پاك بود | به از سخن آنکه زبانش شیوا است

الطاعةُ متجرٌ رابِحٌ.

پرستش یزدان مال التجارهٔ سودمندی است.

God-worshipping is like a profitable merchandise.

***

بردر که حق هر که سر آورد فرود | اززحمت خودکاست، براحت افزود
زیرا که پرستش خداوند بزرك | ماند به تجارتی که بس دارد سود

اَلظَّفَرُ بِالحَزْمِ وَالحَزْمُ بِالتَّجارِبِ .

پیروزی بسته به‌دوراندیشی ودوراندیشی نتیجهٔ تجربه است .

Man's triumph depends on his prudence and prudence is the result of experience .

***

درعرصهٔ زندگی زهر فتح‌وشکست — بسیار توان تجربه آورد بدست
پیروزی‌مابسته به دور اندیشی‌است — دور اندیشی نتیجهٔ تجربه است

اَلظُّلْمُ يُزِلُّ القَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُهْلِكُ الاُمَمَ .

ستم‌پا را دچارلغزش‌سازد، نعمت‌ها راسلب کند ومردم را درورطه‌هلاکت اندازد .

Tyranny causes the feet to slip , spoils the affluence and destroys the people .

***

ظلم ازهمه چیز باز دارد ما را — سازد همه جا دچار لغزش پا را
ازبین برد جملهٔ نعمت ها را — آرد بستوه مردم دنیا را

الْعارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا .

عارف کسی است که نفس خودرا بشناسدو آزادش کند .

A sage man is one who recognizes his own mind and frees it .

***

عارف نبود آنکه فریبی دادش	هر چیز که خوب و دلفریب افتادش
عارف بود آنکه نفس خود بازشناخت	وزهرچه که قید بود کرد آزادش

الْعاقِلُ اِذا سَكَتَ فَكَّرَ وَاِذا نَطَقَ ذَكَرَ وَاِذا نَظَرَ اعْتَبَرَ .

خردمند هنگامیکه خاموش است فکر میکند و وقتی زبان میگشاید بذکر خدامی پردازد وچون مینگرد عبرت میگیرد .

A wiseman thinks when he is silent, praises God when he speaks and takes a lesson from whatever he sees .

***

آنرا که خدای عقل داده است وخرد	خاموشی او بفکر کردن گذرد
درذکر خداست چون زبان بگشاید	عبرت گیرد چو کار دنیا نگرد

الْعاقِلُ لا يَتَكَلَّمُ اِلاّ بِحاجَةٍ اَوحُجَّةٍ وَلا يَشْتَغِلُ اِلاّ بِصَلاحِ آخِرَتِهِ.

عاقل لب بسخن باز نمیکند مگرهنگامیکه نیازی بسخن یااستدلال باشد وخود را مشغول نمیکند مگربه‌اصلاح امور آخرت‌خود.

A wiseman does not talk except when he needs to speak or to argue ; and does not involve himself in anything except when trying to save his other world .

***

عاقل بجز آن‌زمان که‌اوراست نیاز — هرگز نکندلب بسخن گفتن باز

جز در پی رستگاری روز جزا — هرگز نفتد به‌زحمت‌وسوز و گداز

الْعاقِلُ مَنِ اتَّهَمَ رَأْيَهُ وَلَمْ يَثِقْ بِكُلِّ ما تُسَوِّلُ لَهُ نَفْسُهُ.

عـاقل کسی است که رأی خود را صحیح نداند وبهر چه در نظرش خوب جلوه کند دل نبندد.

A wiseman does not believe the soundness of his judgement and does not depend on whatever appears good to him .

***

عاقل،بودآنکس که نباشد خودسر — بر صحت رأی خود نـدارد باور

هرگز نخورد فریب ودل در ندهد — بر هر چه که دلفریب آید بنظر

العاقلُ من احرز امره.

عاقل آنست که‌اساس کار خودرا محکم‌سازد .

A wiseman is one who fixes his affairs firmly.

***

بی‌فکر، اگر کسی به کار آغازد	خود راوسط کار برنج اندازد
عاقل هر جا بکار می پردازد	ز آغاز اساس کار محکم سازد

العاقلِ من وضع الاشیاء مواضعها ؛ والجاهلُ ضدُّ ذلك .

دانا همه‌چیزرا بجای‌خود نهد و نادان برخلاف آن‌است .

An intelligent man puts everything in its right place but the ignorant man acts to the contrary.

***

آن کار که‌باحکم خردبود رواست	وآن کار که‌ازبیخردی‌بود خطاست
دانا عملش بجا بود هر چه بود	نادان عملش هر آنچه باشدبیجاست

الْعَاقِلُ مِنْ وَعْظَتِهِ التَّجَارِبُ ؛ الْجَاهِلُ مِنْ خَدْعَتِهِ الْمَطَالِبُ .

خردمند ازهر تجربه‌ای پند گیرد و بیخرد را هوس‌ها فریب دهد.

An intelligent man takes a lesson of every experience but an ignorant man is always deceived by desires .

***

آنکس که بود خردور و دانشمند — در دهر زهر تجربه میگیرد پند
وآنکس که زعقل و تجربت بی‌بهره است — دردام فتد به هر چه باشد دلبند

الْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى ؛ الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْاَحْيَاءِ .

دانا چون زنده‌است در میان مردگان و نادان چون مرده‌است در میان زندگان.

An illiterate is like a dead man among living people and a savant like a living person among the dead .

***

علم است چو چشمهٔ بقا جوشنده — باشد ثمرش زندگی پاینده
داناست چوزنده بین جمعی مرده — نادان، مرده است بین جمعی زنده

الْعَالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ أَقْوَالِهِ أَفْعَالُهُ.

دانشمند کسی است که کردارش به درستی گفتارش گواهی دهد.

A savant is the one whose good deeds certify the truth of his words.

***

دانشمندی که دانش بسیارش ، از خوان کمال کرده برخوردارش

باید که گواهی بدهد کردارش بر راستی و درستی گفتارش

الْعَالِمُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.

دانا کسی است که برهوای نفس خود چیره شود و آخرت خودرا بدنیا نفروشد.

A sagacious man is one who can overcome his passions and does not sell his next world to this.

***

دانابودآنکه‌خرمن‌خویش نسوخت هر چند هوای نفس آتش افروخت

ورمال جهان جمله بدو بخشیدند او آخرت خویش بدنیا نفروخت

اَلْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَاِنْ مَلَكَ ؛ اَلْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَاِنْ هَلَكَ .

کسی که شتاب میکند بخطا میرود اگرچه بمقصود برسد و کسی که آهسته میرود راهش درست است اگرچه دچار مهلکه شود .

One who hurries goes wrong even if he reaches his goal but a slow man is right even if he gets into trouble.

***

آنکس که کند شتاب در ره، بخطاست   هر چند که یافت زین طریق آنچه که خواست
وآنکو رود آهسته، درست است رهش   هر چند نصیب او درین راه بلاست

اَلْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ .

شرط خرد حفظ تجربه‌ها و بکار بستن آنهاست.

Intelligence means to remember experience and to take advantage of them .

***

در هر کاری ز تجربت ها یاد آر   تا خبط گذشته ات نگردد تکرار
شرط خرد است اینکه اندر هر کار   از تجربه‌های خود شوی برخوردار

العلماء غرباء لکثرة الجهال .

ازبسکه نادانان زیادند دانشمندان درین‌میان غریب میباشند .

The ignorants are so innumerable that the learned men are strangers among them .

***

آنجا که‌زعلم، کس‌نبرده‌است‌نصیب عالم شود اریافت‌عجیب است عجیب

از بسکه فزونند زحد نادانان دانشمندان درین میانند غریب

العلم اکثرمن ان یحاط به فخذمن کل شیء احسنه .

چون علم بیش از آنست که بتوان همه را فرا گرفت پس بهترین علم‌رافرا گیر.

As sciences are more than we can learn, try to acquire that which can be of best use to you .

***

چون پهن‌بود عرصهٔ دانش بسیار نتوان ز همه علوم شد بر خوردار

آن علم بیاموز که اندر گیتی بیش از همه آید از برای تو بکار

العلمُ بغيرِ عملٍ وبالٌ ، العملُ بغيرِ علمٍ ضلالٌ .

دانشی که بکار نبندند رنج‌است و کاری که ازروی دانش نکنند گمراهی‌است.

Knowledge is troublesom if it is not practised ; and work is misleading if it is not being done with knowledge.

***

آن‌دانش‌وعلمی که نبندی تو بکار	جز رنج نیاورد برای تو ببار
وآن‌کار که کس زروی دانش نکند	گمراهی وبیهودگی آید بشمار

العلمُ زینُ الاغنیاءِ و غنیُ الفقراءِ .

دانش برای‌توانگران پیرایه وبرای تهیدستان سرمایه است.

Knowledge is an adornment for the rich and an asset for the poor .

***

دانش که‌بنای مردمی را پایه است	بهر سرخلق چون همایون‌سایه‌است
از بهر توانگران‌بهین پیرایه است	وز بهر تهیدست بهین سرمایه‌است

العِلمُ يُنجِد . الحِكمَةُ تُرشِد .

دانش ترا بلند پایه و حکمت ترا راهنمائی میکند .

Knowledge promotes you and wisdom leads you.

***

چون حکمت و علم گنج پر قدر و بهاست | هر چند به کسب این دو کوشیم رواست
دانش سبب بلندی پایهٔ تست | حکمت بره راست ترا راهنماست

الغِنى والفقرُ يَكشِفانِ جَواهرَ الرِّجالِ وأوصافَها .

ثروتمندی و تهیدستی گوهر مردان و چگونگی احوال آنان را معلوم میکند.

Richness and poverty reveal men's character and their traits.

***

جز در خوشی زیاد یا شدت درد | کس را بزمانه امتحان نتوان کرد
هنگام تهیدستی و ثروتمندی | معلوم شود طبیعت و گوهر مـرد

اَلْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِه .

بیچیزی هرزیرك وهوشیاری راهنگام استدلال لال میکند.

Poverty makes even a clever man dumb in arguing.

***

آنکسکه فقیراست وپریشان احوال بر همه چیز او فقیری است وبال
بیچیزی و فقر موقع استدلال هر زیرك و هوشیار را سازد لال

اَلْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ .

گور بهتر از بیچیزی است.

Death is better than poverty.

***

بیچیزی وفقر و بی سروسامانی سدی است بزرگ در ره انسانی
در بستر گور خفتن از بی‌جانی بهتر بود از زندگی و بی‌نانی

اَلْقَلِیلُ مَعَ التَّدْبِیرِ اَبْقی مِنَ الْکَثِیرِ مَعَ التَّبْذِیرِ .

مالی که اندك است ولی ازروی تدبیر وخرد از آن بهره میبرند پایدارتر است از مال بسیاری که با اسراف بکار افتد .

A little capital which is invested with prudence lasts longer than a large sum of money which is being spent with extravagance .

***

سرمایهٔ اندکی که مردی هشیار   با عقل وخرد از آن شود برخوردار
بیش است دوام آن ز مالی بسیار   کافتاده ز روی جهل واسراف بکار

اَلْکَرَمُ اِیثارُ الْمالِ عَلی الْعِرْضِ .

جوانمردی بخشش مال درراه حفظ آبروست .

Generosity is to give money and save reputation .

***

آنست جوانمرد که با حکم خرد   از گنج فضیلت و شرف بهره برد
گاهی زدوصد گنج گهر در گذرد   تا گوهر عز و آبرو را بخرد

اَلْكَرِيمُ مَنْ صانَ عِرْضَهُ بِمالِهِ وَاللَّئيمُ مَنْ صانَ مالَهُ بِعِرْضِهِ .

جوانمرد کسی است که بامال خود آبروی خودرا حفظ کند وفرومایه کسی است که بقیمت آبروی خودمال بدست آورد .

A generous man is one who spends his riches to keep his honour but a mean man is one who loses his honour to save his riches .

***

صاحب همت زمال خود در گذرد | تا عزت و آبروی خود را بخرد
دون طبع پی آنکه بدست آرد مال | در پیش کسان آبروی خویش برد

اَلْكَرِيمُ يَزْدَجِرُ عَمّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئيمُ ، اَلْجاهِلُ يَسْتَوْحِشُ مِمّا يَأْنَسُ بِهِ الْحَكيمُ .

کریم از آنچه لئیم بدان فخرمیکند بیزار است . نادان نیز از آنچه دانشمند بدان خوی گرفته وحشت دارد

A generous man hates what an avaricious man is proud of; and an ignorant gets scared of what a sage is acquainted with .

***

بیزار بود آنکه شریف است و کریم | از آنچه بدان فخر کند مرد لئیم
وآن مرد که جاهل است وحشت دارد | از آنچه بدان خوی گرفته است حـ

اَللَّذَّةُ تُلْهِي ، اَلْهَوَى تُرْدِي .

خوشی آدمی‌را غافل‌میکند وهوسرانی دچارمرگش میسازد.

Pleasure makes man neglectful and sensuality destroys him .

***

آن‌مرد که بیحد به خوشی پردازد ای‌بس که درین‌راه سروجان بازد
شادی و خوشی به غفلتت اندازد عفریت هوس دچار مرگت سازد

اَللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ .

زبان نماینده عقل‌است.

The tongue represents the mind

***

بی‌فکر کنی گر بسخن باز دهان گفتار تو میدهد ز جهل تو نشان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیان زیرا که نمایندهٔ عقل است زبان

اَلْمالُ لایَنفَعُكَ حَتّی یُفارِقَكَ .

مال تا ازتو جدانشود ترا سود نمی‌بخشد.

Your wealth will not be profitable to you unless it is separated from you.

***

گر درپی بخشش و کرم باشد وجود ور باشد آن کسب و تجارت مقصود
تا ازتو نگردد زر و مال تو جدا از هیچ هی ترا نمی بخشد سود

اَلْمَحاسِنُ فِي الاِقْبالِ هِيَ الْمَساوِیُ فِي الاِدْبارِ .

هرحسن که درخوشبختی داری‌دربدبختی عیب شمرده میشود .

Your good points in prosperity will be defects in adversity

***

چون‌بخت‌تووارون‌شودوکار توسخت دیگر همه چیز از برت بندد رخت
هرحسن که داشتی تودر خوشبختی چون‌عیب کندجلوه‌چو گشتی بدبخت

المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو .

گناهکاری که دانسته گناه کرده، درخور بخشش نیست .

One who has committed a sin knowingly does not deserve pardon .

***

زآنکس که بدونیك نمیداند چیست بگذر چو بدی کرد، که از بیخبری است

وآن مرد که دانسته گناهی کرده است از او مگذر که درخور بخشش نیست

المذنب عن غير علم برئ من الذنب .

گناهکاری که از گناه خود آگاه نیست جرمی ندارد.

One who commits a sin without knowing it,is not guilty .

***

آنکس نه گناه میکند بنگر کیست سهوی است خطائی که کند یا عمدیست

آنکس که گناه را نمیداند چیست گر مرتکب گنه شود جرمش نیست

المرءُ بِـا صغريه بقلبهِ و لِسانه ؛ اِنْ قـاتَل ، قـاتَل بجنانٍ و اِنْ نطق نطق بلِـانٍ .

مرد بستگی به دل وزبان خود دارد . اگر جنگ کند در اثر قوت دل است واگر بیانی دارد از لطف زبان میباشد .

Man depends on his heart and tongue; his heart encourages him to fight a battle and his tongue enables him to talk eloquently.

***

هر فرد بشر قلب و زبانی دارد | با این دو زبـر تری نشانـی دارد
کز فیض دل است اگر دلیرست بجنگ | وز لطف زبان اگر بیانی دارد

المروّة اجتناب الرّجل مايشينه و اكتسابه لمايزينه .

مردانگی آنست که مرد از آنچه مایهٔ ننگ وعار است بپرهیزد وآنچه را که برای او زیوری است بدست آورد .

Manliness is to avoid that which brings disgrace and to acquire all that which adorns a man.

***

مردانگی و بزرگواری ، ای یار، | بسته است به آنکه هر کسی در رفتار
کوشد زپی آنچه شرف آرد و فخر | دوری کند از آنچه که ننگ آرد وعار

المروة تمنع من كل دنيّة.

مردانگی دامن مرد را از هر پستی پاك نگاه میدارد.

Manliness keeps a man clear of every baseness.

***

مردانگی آن نیست که با سر مستی | هر لحظه کنی دعوی چابکدستی
مردانگی آنست که دامان ترا | پاکیزه نگاه دارد از هر پستی

المصیبة واحدة فإن جزعت کانت اثنتین.

بدبختی یکی است. اگر بیتابی کنی دو برابر شود.

Calamity is one, but will be doubled by your impatience.

***

برهر مشکل که از غمش بیخوابی | با حوصله و صبر، ظفر می‌یابی
بدبختی اگر یکی بود در اول | گردد دو برابر چو کنی بیتابی

اِحْذَرِ الْكَرِيمَ اِذَا اَهَنْتَهُ وَالْحَلِيمَ اِذَا اَحْرَجْتَهُ وَالشُّجَاعَ اِذَا اَوْجَعْتَهُ .

بپرهیز از قهر جوانمرد هنگامیکه اورا خوار کردی وخشم بردبار چون براوسخت گرفتی و کینهٔ دلیر چون اورا بیازردی .

Beware of a generous man's anger when you debase him , a tolerant's fury when you put him into trouble and a brave man's attack when you hurt him .

***

گر اهل بصیرتی حذر کن بسیار　　از قهر کریم چون کنی او را خوار
وزخشم حلیم چون براو گیری سخت　　وز کین دلیر چون کنی کارش زار

اِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمِزَاحِ وَالضَّحْكِ وَالتُّرَّهَاتِ .

ازشوخی وبازیگوشی و بسیاری خنده ویاوه گوئی ومزاح بپرهیز.

Beware of too much joking , playfulness , laughter and absurdity .

***

چون کودکی ات گذشته ای مرد، تو نیز　　از شیوهٔ کودکانه میکن پرهیز
بسیار پی خنده و بازی مشتاب　　دائم زمزاح و یاوه گوئی بگریز

اِحذر فحشَ القولِ والکذبَ فانهما یُزرِیان بالقائلِ .

ازدروغ وسخن زشت بپرهیز چون بگویندهٔ آنها زیان میرسد .

Beware of telling lies and abusing language both of which are detrimental to the one who tells them.

***

از گفتهٔ ناسزا حذر کن که سزاست   میکوش که هم‌درست گوئی‌هم‌راست
پرهیز کن از هرزه درائی و دروغ   چون‌قدر ترا این‌دوصفت خواهدکاست

اِحذر کلَّ امرٍ یُفسِدُ الاجلةَ ویُصلِحُ الدانیةَ .

بپرهیز ازهر کاری که آخرت ترا ویران ودنیای ترا آباد میسازد .

Avoid any action which makes you prosperous in this world aud helpless in the other .

***

ای آنکه نبرده ای خدا را از یاد   زنهار بدان که دل نباید در داد
بر آنچه دهد آخرتت را بر باد   هر چند که دنیای تو سازد آباد

اُحذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُرْضاهُ عامِلُهُ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُهُ لِعامَّةِ الْمُسْلِمِينَ .

بپرهیزازهرکاری که کسی اگرخود انجامش دهد آنرا بپسندد واگردیگری انجام دهدآنرا ننگین شمارد .

Avoid any action which seems pleasant to you when you performit and seems shameful when done by others.

***

پرهیز کن ازچشم تو باطل بین است — زآن کار که برخلاف هرآئین است
کاری که اگرتوخود کنی شیرین است — اما دگری اگر کند ننگین است

اُحذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ فِي السِّرِّ وَيُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلانِيَةِ .

بپرهیزازهرکاری که پنهانی انجام میشود واگرآشکاراگردد شرم ببارآرد .

Avoid anything which is to be done privately a, d if done openly disgraces the one who performs it .

***

گر بهره‌وری ز خصلت انسانی ، — پرهیز کن ای رفیق تا بتوانی
از آنچه که انجام شود پنهانی — شرم آرد اگر که ظاهرش گردانی

اِحذَرْ كُلَّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ يُؤَدِّي اِلَى فَسادِ الآخِرَةِ وَالدِّينِ .

پرهیز ازهرسخن وهرکاری که به تباهی آخرت ودین توانجامد .

Beware of all words and deeds which may damage your religion and your next world .

***

بندد چو هوس چشم خدا بین ترا | دزدد ز تو گنج دین و آئین ترا
پرهیز کن ازهر سخن و هر کاری | کز دست برد آخرت و دین ترا

اِحذَرْ مُجالَسَةَ الجاهِلِ كَما تَأمَنُ مُصاحَبَةَ العاقِلِ .

ازهمنشینی نادان بیمناك باش چنانکه ازدوستی خردمند درامان هستی .

Be afraid of association with a fool as much as you feel safe in friendship with a wise man .

***

تا همدم هر بی خرد و نادانی | در معرض هر بلا وهرخسرانی
از دوستی بی خردان خائف باش | آنگونه که ایمن از خردمندانی

اِحذَرْ مُجالَسَةَ قَرِينِ السُّوءِ فَاِنَّهُ يُهْلِكُ مُقارِنَهُ وَيُرْدِي مُصاحِبَهُ .

پرهیز کن ازدوست بد کردار که یار نزدیك خود را هلاك میسازد و همنشین خود را میکشد .

Beware of a wicked friend for he may destroy his close companions .

***

پرهیز کن از کسی که بد کرداراست — زیرا که چنین مصاحبی چون ماراست
نیشی زند آنرا که بدو نزدیك است — جان گیرد از آن کسی که با او یاراست

اِحذَرْ مُصاحَبَةَ الفُسّاقِ وَالفُجّارِ وَالمُجاهِرِينَ بِمَعاصِي اللهِ .

از همنشینی فاسق وفاجر و کسانیکه آشکارا به گناه میپردازند بپرهیز.

Beware of those who are libertines, debauchees and commit sins openly .

***

بگریز ز صحبت گروهی گمراه — بدکار و فجور پیشه و نامه سیاه
آن قوم که اندر همه جا و همه گاه — پرداخته اند آشکارا بـه گناه

احذر مصاحبة کل من یقبل رأیه وینکر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه.

بپرهیز از همنشینی کسی که رأیش مقبول و کردار او ناپسند است زیرا قدر هر کسی را از همنشین او معلوم کنند.

Avoid association with a man who says right and acts wrong ; because the value of a man can be judged by that of his friends.

***

فریاد از آنکس که بود رأیش راست | اما ره او کج است و کارش بخطاست
پرهیز ز همنشینی اش کن زیرا | قدر همه کس ز همنشینش پیداست

احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون والزالون المزلون قلوبهم دویة وصفاحهم نقیة.

بپرهیزید از دورویان که گمراه و گمراه کننده‌اند، لغزش کارند و دیگران را نیز بلغزش اندازند؛ دلهایشان خراب وچهره هایشان پاك است.

Avoid association with the hypocrites who are misled and mislead you, who are blunderer and make you blunder; their faces are clean but their hearts impure.

***

پرهیز کن از یار دورو، کاین خودخواه | رخسار سپید دارد و قلب سیاه
بد خو بود و کند ترا هم بد خوی | گمره بود و کند ترا هم گمراه

اِحْذَرُوا سَطْوَةَ الْكَرِيمِ اِذَا وُضِعَ وَسَوْرَةَ اللَّئِيمِ اِذَا رُفِعَ .

بپرهیزید ازصلابت جوانمرد چون پست شود وتندی پست نهادی که بیلندی رسد .

Beware a generous man's hardness when he is demoted and a mean man's arrogance when he is promoted.

***

پرهیز کنید از دو تن تا ناگاه — احوال شما سخت نسازند تباه
زآن مرد بلند طبع کاوپست شدست — وآن پست نهادی که رسیدست بجاه

اِحْذَرُوا سُوءَ الاَعْمالِ وَغُرُورَ الآمالِ وَنَفاذَ الْمَهَلِ وَهُجُومَ الاَجَلِ .

ازبدی کرداروفریب آرزووبپایان رسیدن فرصت وفرارسیدن مرك برحذر باشید

Beware of doing evil, being deceived by desires, expiration o the opportunity, and arrival of the death.

***

دوری کن ازاینکه آروزومندی وآز — دست تو بکار های بد سازد باز
فرصت رود ازدست و رسد مرك فراز — سودی نشده نصیبت از عمر دراز

احذروا الشح فانه يكسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب .

از بخل بپرهيزيد زيرا نفرت ببار آورد،خوبی ها را بد جلوه دهد و زشتی ها را گسترش دهد .

Avoid avarice ; for it brings disgust , blemishes the virtues and spreads the vices .

***

از بخل حذر کن که ترا خوار کند مخلوق جهان را ز تو بیزار کند
هر خوبی را چنان بدی جلوه دهد هر زشتی را نیز نمودار کند

احذروا ضياع الاعمار فيما لاينبغي لكم ففايتها لايعود .

بپرهیزاز اینکه عمرت درآنچه شایسته نیست سپری گردد زیرا ازعمرت آنچه از دست رفته دیگربدست نمیآید .

Avoid to pass your time in doing uuworthy things; for that much of your time which passes will never come back.

***

مگذار که عمرت ای خداوند خرد در آنچه که شایسته نباشد گذرد
زیرا که بدست تو نمیآید باز آن عمر که ایام ز دستت ببرد

احْذَرُوا عَدُوّاً نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيّاً وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيّاً

پرهیزید ازدشمنی که پنهانی درسینه ها رخنه میکند وآهسته در گوشها میخواند.

Beware of an enemy who penetrates in the hearts surreptitiously and whispers in the ears.

***

پرهیز کنید در جهان پیوسته ز آن خصم که هستید بدو دلبسته

در هر قلبی راه برد پنهانی در هر گوشی سخن کند آهسته

احْذَرُوا مَنَافِخَ الْكِبْرِ وَغَلَبَةَ الْحَمِيَّةِ وَتَعَصُّبَ الْجَاهِلِيَّةِ.

از باد غرور و چیرگی گرمخوئی و تعصب نادانی بپرهیزید.

Beware of arrogance, fervency and fanaticism which is caused by ignorance.

***

میکوش که خویش رانگهداری دور ازهرچه که چشم عقل را سازد کور

پرهیز کن از تعصب نادانی وز آتش گرمخوئی و باد غرور

اِحْذَرُوا هَوَیً هَوَی بِالاَنفُسِ هُوِیّاً وَ اَبعَدَها عَن قَرارَةِ الفَوزِ قَصِیّاً .

بپرهیزید ازهوسرانی که ارواح را ازمقام خود فرود آورد و از قرارگاه نجات دورسازد .

Avoid sensuality which abases the spi it and kee the man away from salvation .

***

عفریت هوس روح تو می‌آزارد مگذار که در راه تو پا بگذارد
کز پایهٔ مردمی فرودت آرد وز طی ره صواب دورت دارد

اِذا اَحبَبتَ فَلاتُکثِر؛ اِذا اَبغَضتَ فَلا تَهجُر .

چون با کسی مهرورزیدی دردوستی زیاده روی مکن و هنگامیکه از کسی رنجیدی یکباره اورا ترک مگوی .

Do not be extremist in love and be moderate in hatred .

***

بامهر کسی چوخوش کنی خاطرخویش در دوستی افراط مکن از حد بیش
وز دست کسی اگر دل آزرده شدی یکباره مکن ترك و مرانش از پیش

اذا رأیت الله سبحانه یونسك بذکره فقد احبك ؛ اذا رأیت الله یونسك بخلقه و یوحشك من ذکره فقد ابغضك .

هنگامیکه دیدی خداوند ترا با ذکر خویش انس داده بدان که دوستت دارد و هنگامیکه دیدی با مردم مایل وازخدا رمیده ای بدان که خدا از تو روی گردانده .

When you feel like to pray God, it means that He likes you; and when you feel like to be with people and neglect God it means that He has turned from you .

***

گر یاد خداوند بدل مانده ترا — زآنست که سوی خود خداخوانده ترا
ور مایل مردمی و غافل ز خدا — زآنست که حق زپیش خود رانده ترا

اذا مدحت فاختصر ؛ اذا ذممت فاقتصر .

هنگامی که کسی را مدح گوئی اندك گوی ووقتی که ذم کنی کوتاه گوی .

Avoid exaggeration both in praising and in blaming some one .

***

چون مدح کسی کنی سخن کوته دار — تا آنکه نیائی متملق بشمار
چون ذم کسی کنی سخن اندك گوی — تا از تو بیکباره نگردد بیزار

اِذا مَلَکْتَ فارْفُقْ .

وقتی که زبردست شدی با زیردست نرمی کن .

When you are superior be nild to your subordinates.

***

در حق کسی که پای بست توبود تندی تو مایهٔ شکست تو بود

آنکه که زبردست شدی نرمی کن در حق کسی که زیردست تو بود

اِذا وَعَدْتَ فَانْجِزْ .

چون وعده دادی بانجام رسان .

When you promise fulfil it.

***

هرگز عملی مکن که درچشم کسان باشی یکی از دروغگویان و خسان

یا آنکه ز آغاز بکس وعده مده یا وعده چو میدهی بانجام رسان

اَلمعرُوفُ سِیادةٌ .

نیکی مایهٔ سروری است .

Benevolence leads to superiority.

***

گر پیشه کنی خوبی و خوشرفتاری — با خود همه کس را به سر مهر آری
نیکی همه را بندهٔ مهر تو کند — خود مایهٔ سروری است نیکو کاری

اَلمغلوبُ بِالحقِّ غالبٌ .

مغلوب اگرحق داشته باشد غالب محسوب میشود.

A rightful man is victorious even if he is defeated.

***

خورشید حقیقت نکند هیچ غروب — هرگز نرود حق ز میان با آشوب
حقدار اگر شود بظاهر مغلوب — در باطن امر غالب آیدمحسوب

اَلْمَكارِمُ بِالْمَكارِهِ؛ اَلثَّوابُ بِالْمَشَقَّةِ .

بزرگی بادیدن رنج و پاداش باتحمل سختی بدست میآید .

Greatness can be acquired by facing troubles; and rewards can be obtained by bearing difficulties.

***

کس تا که نکرد کاروزحمت نکشید — مزدی نگرفت آخر و پاداش ندید
تا رنج نبرد کس نگردید بزرك — تا راه نرفت کس بمقصد نرسید

اَلْمُنافِقُ لِسانُهُ يَسُرُّ وَقَلْبُهُ يَضُرُّ .

دو رو زبانش دل‌ترا خوش کند و دلش بغارت تو پردازد .

Hypocrite's tongue pleases you whereas his heart robs you.

***

آنکس که دوروست درتو گردل‌بازد — همصحبتی اش ترا برنج اندازد
با چرب زبانی دل تو خوش سازد — با تیره دلی به غارتت پردازد

المؤمن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه بدينه ،

دیندار کسی است که از مال دنیا چشم پوشد تا دین خود را نگاه دارد و بدکار کسی است که از دین میگسلد تا دنیا را از دست ندهد .

A believer is one who loses his world to keep his faith but a debauchee is one who loses his faith to win the wordly things.

***

دیندار چو در بندگی حق بنشست اندر ره دین چشم ز دنیا بر بست
بدکار ز دین رشتهٔ الفت بگسست تا دنیا را نداده باشد از دست

الناس ابناء ما یحسنون .

مردم فرزندان نیکوکاری خود میباشند .

People are like children of their own good deeds.

***

نوع بشرند در عمل یاور هم نوشند می مراد از ساغر هم
فرزند نکوکاری خویشند همه زیرا همه گشته اند خدمتگر هم

اَلنّاسُ کَصُوَرٍ فِی صَحِیفَةٍ کُلَّمَا طُوِیَ بَعضُهَا نُشِرَ بَعضٌ .

مردم مانند چهره‌هائی هستند که در دفتری نگاشته باشند هر گاه ورق بر گردد یکی میرود و دیگری میآید .

People are like portraits drawn in a book ; whenever a page is turned over , some of them go and some others appear .

***

دانی که چه باشد مثل نوع بشر؟ صورت هائی منقش اندر دفتر
از باد حوادث چو ورق بر گردد این آید و آن یکی در افتد ز نظر

اَلوِجدانُ سُلوانٌ ؛ اَلفِقدانُ اَحزانٌ .

پیدا کردن مال مایهٔ آسایش و گم کردن آن مایهٔ اندوه است .

Possessions bring convenience when acquired , and grief when lost .

***

مال ار بحرام یافتی یا که حلال چون گشت تلف ترا کند غرق ملال
گر کام دل است مال پیدا کردن اندوه و کدورت است گم کردن مال

انَّ الیومَ عملٌ ولا حِسابٌ وغداً حِسابٌ ولاعمل .

امروز زمان عمل است وحسابی در بین نیست .فرداهنگام عمل نیست و روزحساب است .

Today is the day of action not judgement ; tomorrow will be the day of judgement not action .

***

امروز زمان عمل است از هر باب — اینجا نه حساب است بکارونه کتاب
فردا که روند جمله زین دار خراب — هنگام عمل نیست بود روز حساب

انَّ اَهْنأالنّاسِ عَیْشاً مَنْ کانَ بِما قَسَمَ اللهُ لَهُ راضیاً .

زندگی کسی براستی ازهمه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد .

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him .

***

گر پیشه کنی قناعت وصبر وشکیب — کمتر شوی آزرده دل از هر آسیب
آن زندگی‌اش از همه خوشتر گذرد — کاوداده رضا بآنچه گردیده نصیب

إنّ بَطْنَ الأرْضِ مَيْتَةٌ وَظَهْرَها سَقيمٌ .

شکم زمین خانهٔ مردگان و پشت آن جای بیماران است .

The earth's belly is filled with the dead and its back loaded with the diseased .

***

گیتی است سرای مردمی بد رفتار — از عقل بدور و از مروت بیزار

در زیر زمین خانهٔ جمعی مرده است — در روی زمین جای گروهی بیمار

انتظروا الفرج ولاتیئسوا من رَوْحِ الله .

منتظر گشایش باشید و از رحمت کردگار ناامید نشوید .

Wait for a break and do not be hopeless of God's relief .

***

هر چند که سخت است ترا کارمعاش — سودی نرسانده است ترا جهد وتلاش

از یاری بخت خویش مأیوس مشو — وز رحمت کردگار نومید مباش

انتقِم مِن حرصك بالقنوع كما تنتقِم مِن عدوك بالقصاص .

ازحرص خودبا قناعت انتقام بگیرهمچنانکه ازدشمن خود بقصاص انتقام میگیری

Revenge your avidity by contentment as you revenge your enemy by retaliation.

***

از باغ وجود ریشهٔ حرص بکن   در دام هوی و آز خود را مفکن
آنگونه که میدهی بدشمن کیفر   سر پنجهٔ حرص با قناعت بشکن

ان دنیاکم هذه لاهون في عيني مِن عراق خنزير في يد مجذوم واحقر مِن ورقة في فم جرادة .

دنیای شما درنظر من کمتر از استخوان خوکی است دردست جذامی و برگی دردهان ملخی

Your world in my eyes is more contemptible than a pig bone in the hand of a leprous person and than a flake in the mouth of a locust.

***

دنیای شما گرچه درآن باید زیست   در دیدهٔ من به قدر ، افزونتر نیست
از دندهٔ خوکی به کف مجذومی   یا خاروخسی که دردهان ملخی است

إِنَّ سَخاءَالنَّفسِ عمّا فِي أيدِي النّاسِ لا فضلُ مِن سخاءِالبذلِ .

گذشت شخص از مالی که دست مردم است بهتر از گذشت از مال خود برای بذل و بخشش است .

To overlook what is in people's hand is even better than to donate what is in your own hand .

***

گر چشم طمع ز مال مردم پوشی وز ساغر حرص باده کمتر نوشی
زآن به که زمال خویشتن در گذری وندر پی بخشش و سخاوت کوشی

انظُرِ إلى الدُّنيا نظرَ الزّاهدِ المفارِقِ ولا تنظُر إليها نظرَ العاشِقِ الوامِقِ

بدنیا با چشم کسی که آنرا ترک گفته نگاه کن نه بانظر کسی که دلدادهٔ آنست .

Look at the world by the eyes of one who has left it not one who is enamoured by it .

***

برصورت گیتی که بظاهر دلجوست باید نظر انداخت، ولیکن ایدوست
با چشم کسی که‌ترک گفته است اورا نه با نظر کسی که دلدادهٔ اوست

انفعُ العلمِ ما عُمِلَ به .

سود مندترین علم آنست که بدان عمل شود .

The most useful knowledge is that which one puts into practice .

***

پیوسته خوش است رو بعلم آوردن — در سایهٔ علم روح را پروردن

دانی که چه علم بیشتر دارد سود ؟ — علمی که بدان عمل توانی کردن

انفعُ الکنوزِ محبّةُ القلوبِ .

دوستی دلها سود مندترین گنج است .

Friendship is the most profitable treasure .

***

لوح دل خویش پاك دار از کینه — پر کن ز محبت خلایق سینه

زیرا که بود دوستی دیرینه — از بهر تو پر سود ترین گنجینه

انّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الّذی اَنْتَ فیه .

عمر تو وقتی است که میگذرانی .

Your life is the time which you pass .

***

کوتاهی عمر را چو عاقل نگرد — کوشد که زهر دقیقه اش بهره برد

عمر توجز این وقت شب وروز تونیست — مگذار که وقت تو بباطل گذرد

انّ کرمَ اللهِ تعالی لاینقضُ حِکمتهُ فلذلك لاتقعُ الاِجابةُ فی کُلّ دعوةٍ .

بخشش خداوند حکمت اورا نقض نمیکند بدین جهة تمام دعاها باجابت نمیرسد .

God's generosity does not contradict His wisdom; and so, not every prayer may be granted .

***

هرچند شوند از کرم و لطف خدا — یکسان همه بندگان او کامروا

هر جا که نکرده اقتضا حکمت او — هر گز باجابت نرسیده است دعا

انّکمْ الی انفاق ماکسبتم احوج منکمْ الی اکتساب ما تجمع

بخشیدن آنچه که اندوخته‌اید برای شما بهتر است از اندوختن آنچه که بدست

Giving what you have saved is better than saving what are earning.

***

از هر صفتی درستکاری بهتر — وز هر عملی به خلق یاری بهتر

بخشیدن از آن مال که اندوخته ای — زاندوختن آنچه که داری بهتر

انّکمْ طرداءالموت الذی انْ اقمتم اخذکم وانْ فررتم منه ادرککم .

شما صیدهای صیاداجل هستید که اگر بایستید شمارا میگیرد واگر پابفرار گذارید بشما دست می‌یابد .

You are like a prey in the hand of death; if you stop it catches you and if you run away, it reaches you.

***

آن صید زبونی که ترا آخر کار — صیاد اجل کند درین دشت شکار

گیرد ز تو جان اگر بمانی برجای — یابد بتو دست اگر نهی پا بفرار

اِن کنتم تحبون‌الله فاخرِجوا حبّ‌الدنیا مِن قلوبکم.

اگر خدارا دوست دارید دوستی این‌جهان‌را ازدل‌های خودبیرون کنید.

If you love God clear from your heart the love of the world.

***

گرزآنکه بیاد حق زدی پیمانه | باید که زغیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یابجهان | یا خانه بخواه یا که صاحبخانه

اِنّ لِلمِحنِ نهایاتٌ فاصبروا لها حتّی تبلغ نهایاتها.

چون بدبختی‌را پایانی‌است صبورباشید تاپایان برسد.

As misfortune has its end, be patient until it comes to the end.

***

این درد تو یك روز به درمان برسد | کارت که خراب است به سامان برسد
چون دورهٔ درد ورنج را پایانی است | کن صبر که رنج تو بپایان برسد

إنّ لله ملكاً ينادي في كلّ يوم : يا أهل الدنيا لِدوا للموت وابنوا للخراب واجمعوا للذهاب .

خداوندرا ملکی است که هرروز ندا میکند : ای اهل دنیا اولاد بیاورید برای مرگ وبسازید برای خراب شدن واجتماع کنید برای رفتن .

God has an angel who every dav cries : « O people of the world ! produce offspsing for death ; build for destruction and gather for departure.»

***

باشد ملکی که با تو گوید زنهار الا بهوای مرگ فرزند میار
جزدر پی رخت بستن آماده مشو جز بهر خراب کردن آباد مدار

إن لم تكن حليماً فتحلّم فإنه قلّ من تشبّه بقوم إلا أوشك أن تصير منهم.

اگرصبور وحلیم نیستی ظاهراً خودرا حلیم نشان بده زیرا کم است اینکه کسی خودرا همانند گروهی سازد واز آن گروه بشمار نیاید .

If you are not a patient man by nature , pretend to be one ; because seldom might a man become like a group and not one of them

***

گر بهر تو صبر وحلم باشد دشوار بنمای بظاهر که حلیمی بسیار
چون هر که همانند گروهی گردد کم کم خود از آن گروه آید بشمار

إنَّ لَيلَكَ وَنَهارَكَ لايَستوعِبانِ حاجاتِكَ فاقسِمهُما بينَ عَمَلِكَ وَراحَتِكَ.

چون روز و شب تو کفاف حاجات تورا نمیدهند آنهارا بین کار و آسایش خود تقسیم کن

Divide your time between your work hours and your leisure if you want to take full advantage of it.

***

در بین زمان راحت و ساعت کار — فرقی بنه ای عزیز و حدی بگذار
تقسیم میان این دو کن وقتت را — تا آنکه ز عمر خود شوی برخوردار

إنَّما الشَّرَفُ بِالعَقلِ وَالأدَبِ لا بِالمالِ وَالحَسَبِ.

بزرگی به خرد وفرهنگ است نه بدارائی ودودمان

Nobility lies in wisdom and culture not in wealth or birth.

***

سودش چه اگر تراست سیمی وزری؟ — یا از پدر تو مانده برجا اثری
گر نیست ترا دانش و فضل و هنری — دارائی و دودمان ندارد ثمری

إنما الورع التجري في المكاسب والكف عن المطالب .

پارسائی در پی کار و کسب شتافتن و روی از خواهش و تمنا برتافتن است .

Abstinence is to pursue a profession and to resent asking .

***

آنست به زهد و پارسائی ممتاز　　کاو جز بدر حق ننهد روی نیاز
دست از پی کار و کسب بگشاید باز　　وندر بر مردم نکند دست دراز

إنما أهل الدنيا كلاب عاوية وسباع ضارية يهر بعضها على بعض ويأكل عزيزها ذليلها ويقهر كبيرها صغيرها .

ابناء جهان مانند سگان فریاد کش و درندگان زیانبخش‌اند برخی‌از آنان ببرخی دیگر بانك میزنند ، عزیزشان خون ذلیل‌را میخورد و بزرگشان جان کوچك‌را میآزارد.

People are like barking dogs and wild beasts; some of them roar at the others , the strong ones eat the weak ones and the big ones hurt the small ones.

***

ابناء جهان چه خرد و برنا و چه پیر　　هارند و یا درنده همچون سگ و شیر
پیوسته عزیز میخورد خون ذلیل　　همواره کبیر آزرد جان صغیر

إمحاض على المشاورة لان رأي المشير صرف ورأي المستشير مشوب .

دستور بمشورت داده‌شده است زیرا رأی کسی که ازاومشورت میکنند خالی‌ازغرض است ولی رأی مشورت کننده بی‌غرض نیست .

It is advised to consult ; for the opinion of one who is consulted is imprejudiced but that of one who consults is not .

***

هر جای که احتمال نفع و ضرر است — کوشیم اگر بمشورت خوبتراست
چون‌شور کننده را اگرمنظوری است — آنکس که بدورای‌دهد بی‌نظراست

إن ماضي يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل .

همانا روزگذشته درگذشته وآینده آشکار نیست پس حال را دریاب‌وبرای کاروقت را غنیمت دان .

The past is dead and the future is unknown ; so , make use of the present by your good deeds .

***

بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب — آینده نیامده ، مشو زو در تاب
اندر وسط گذشته و آینده — حالی‌است گراهل حالی آنرا دریاب

اِنَّما یعرِفُ الفضلَ لاهلِ الفضلِ اولوا الفضلِ .

فقط دانشمندان فضیلت اهل دانش را میشناسند .

Only the learned men know the superiority of the wise people.

***

جز آنکه گهرشناس وصاحبنظر است | ازقدردر و گهر چه کس باخبر است؟
جز آنکه خوداز فضل وهنر بهره وراست | آ گه‌چه کسی ز فضل اهل هنر است؟

اِنْ وقعت بینک وبین عدوک قضیة عقدت بها صلحاً و البسته بها ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة .

هر گاه بین تو ودشمنت قضیه‌ای رخ داد که منجر به پیمان صلح شد وفای عهد بجای آورو بدرستی پیمان خود را نگاهدار.

When something happens between you and your enemy which leads you to making peace with him, be sincere in your words and keep your promise honestly.

***

افتاد ترا چو آشتی بادشمن | وآنگاه چراغ دوستی شد روشن
هر عهد که بهر صلح کردی مشکن | وز راه صفا و صدق سرباز مزن

انی لا احثكم علی طاعة الله الا واسبقكم اليها ولا انهيكم عن معصية الله الا وانتهي قبلكم عنها .

شما را به بردن فرمان خداترغیب نمی کنم مگر اینکه خود را قبلا به طاعت خدا واداشته باشم وشما را ازمعصیت باز نمیدارم مگر اینکه قبلا خود را منع کرده باشم .

I do not urge you to obey God before having obeyed bim myself ; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self.

***

زآن پیش که خود روی کنم سوی خدا — کس را نشوم سوی خدا راهنما
زآن پیش که خود ز هر خطا شویم دست — هرگز نکنم منع کسی را ز خطا

اول الشهوة طرب وآخرها عطب .

شهوت رانی آغازش لذت وفرجامش رنج والم است .

Sensuality has pleasure in the beginning and pain in the end .

***

امشب ز شراب هر که پرشد جامش — فردا ز خمار تلخ گردد کامش
شهوت رانی که لذت است آغازش — رنج و الم و درد بود فرجامش

أَوْلَى النّاسِ بِالإِنعامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّهِ عَلَيْهِ .

شایسته ترین مردم برای بذل و بخشش کسی است که خداوند نعمت بسیار باو بخشیده است .

The first man who has to donate much is a person whom God has granted much.

***

آن مرد که خود آب گوارا نوشد — چشم از رخ تشنگان چرا میپوشد ؟
آنکس که خدا بسی بدو بخشیده است — باید که بسی نیز به بخشش کوشد

أَوْهَنُ الأَعْداءِ كَيْداً مَنْ أَظْهَرَ عَداوَتَه .

کم حیله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را آشکار کند .

The least cunning foe is the one who reveals his enmity.

***

دشمن که بدوستی زبان وابکند — خود را زپی حمله مهیا بکند
کم‌حیله‌ترین خصم بود آنکه درست — کین توزی خویش آشکارا بکند

إنَّ كلامَ الحكماءِ إذا كانَ صواباً كانَ دواءً وإذا كانَ خطاءً كانَ داءً .

سخن حکیمان وقتیکه درست باشدمانند دارو وهنگامیکه نادرست باشد مانند درداست

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false.

***

زآنجا که حکیم هر چه میفرماید ‌ ‌ ‌ از آن کم و بیش پیروی میباید ،
گر گفتهٔ او درست باشد ، داروست ‌ ‌ ‌ ور نیست درست ، خود بدرد افزاید

إنّكم إلى اكتسابِ الأدبِ أحوجُ منكم إلى اكتسابِ الفضّةِ والذّهبِ .

شما به کسب فرهنگ محتاج ترید تا بتحصیل سیم و زر .

You need education more than you need silver and gold.

***

آن مرد براستی است گنجور ونعیم ‌ ‌ ‌ کاموخته دانش که چو گنجی است عظیم
ایدوست ترا بکسب فرهنگ وهنر ‌ ‌ ‌ بیش است نیاز تا بکسب زر و سیم

اَهْلُ الدُّنیا کَرَکْبٍ یُسارُبِهِمْ وَهُمْ نِیامٌ .

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنها را میبرند و آنها درخوابند .

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

***

امروز بکار خیر اگر نشتابی فرصت‌چو گذشت، کی دگر دریابی؟
عمر توچواسب است وتومانند سوار او میبردت تند و تو اندر خوابی

اَهْنَأُ الْعَیْشِ اِطّراحُ الْکُلَفِ .

گوارا ترین زندگی ازدورریختن تکلفات حاصل میگردد .

To discard the formalities leads to the sweetest life .

***

تا دستخوش تکلفات است بشر زین راه بسی شود گرفتار ضرر
هر چند تکلفات کمتر گردد آسایش زندگی شود افزون تر

إياكَ أن تثنيِ على أحدٍ بما ليسَ فيهِ فإنّ فعلهُ يصدِقُ عن وصفهِ ويكذّبك

مبادا کسی را بآنچه دراو نیست ستایش کنی زیرا عمل اوحقیقت اورانشان میدهد ودروغ ترا عیان میسازد .

Avoid praising a man for a virtue that he lacks; because his acts show his true self and reveals your lie.

***

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان
توصیف مکن بآنچه عاری است از آن

زیرا عملش کند حقیقت را فاش
و آنگاه شود نیز دروغ تو عیان

إياكَ أن تخدعَ عن صديقِكَ أو تغلبَ عن عدوِّكَ .

مگذار که ازدوست فریب یا ازدشمنت شکست خوری .

Beware of being deceived by your friend or overcome by your enemy.

***

بردوست مشو فزون تر ازحد پابست
با دشمن خود منه ره حزم از دست

مگذار که تا ترا دهد دوست فریب
یاآنکه خوری زدشمن خویش شکست

اِيّاكَ وَالبِطْنَةَ فَمَنْ لَزِمَها كَثُرَتْ اَسْقامُهُ وَفَسَدَتْ اَحْلامُهُ .

ازشکمخواری پرهیز کن که هر که شکم پرست شود بیماری اوفراوان وخواب‌او پریشان گردد .

Avoid gluttony for it increases diseases and distrurbs the sleep .

***

آنکسکه شکمخوارچوحیوان گردد   پرخواری او رنج تن و جان گردد
بیماری و درد او فراوان گردد   خواب شب او نیز پریشان گردد

اِيّاكَ وَالْجَوْرَ فَاِنَّ الجائِرَ لايَشَمُّ رائِحَةَ الجَنَّةِ .

ازستمکاری پرهیز کن زیرا ستمکاربوی بهشت نشنود .

Avoid cruelty for a cruel man does not smell the fragrance of paradise .

***

از ظلم حذر کن ومرو این ره زشت   محنت دروید هر که این دانه بکشت
بیداد مکن که حال ظالم زار است   چون نشنود این جهنمی بوی بهشت

إياك والظلم فإنه يزول عن من تظلمه و يبقى عليك .

ازظلم بپرهیز زیرا ستم ازستمکش میگذرد و گناه آن برتو باقی میماند .

Avoid oppression for it does not remain with the oppressed but the sin remains with you.

***

باید که ز جور وظلم رو گرداندن — زنهار که ظلمی که توخواهی راندن
گردن مظلوم نماند، اما — بر تو گناه ظلم خواهد ماندن

إياك والغضب فإن أوله جنون وآخره ندم .

برهیز باد تورا ازغضب که آغازش سفاهت وآخرش ندامت است .

Avoid anger ; for it begins with madness and ends with remorse .

***

خشم است چو توسنی که از آلامش — ایمن نشوی، اگر نسازی رامش
وحشیگری و سفاهت است آغازش — شرمندگی و ندامت است انجامش

اِيّاكَ وَ الكَلامَ فی مالا تَعرِفُ طَرِيقَتَه وَلا تَعلَمُ حَقيقَتَه فَاِنَّ قَولَكَ يَدُلُّ عَلى عَقلِكَ وَ عِبارَتَكَ يُنبِیءُ عَن مَعرِفَتِكَ .

از گفتگودربارهٔ چیزی که راه ورسم آنرا نمیشناسی و حقیقتش را نمیدانی پرهیز کن زیرا گفتارتو نمایندهٔ عقل تووسخن‌توحاکی ازمعرفت تست .

Beware of speaking about something of whose nature you do not know much ; for your word reveals your mind.

***

راهی که نمودنش ندانی ، منمای | زنگی که زدودنش ندانی ، مزدای
گفتار تو چون نشانهٔ دانش تست | درهرچه که جاهلی بدان لب‌مگشای

اِيّاكَ وَالمُجاهَرَةِ بِالفُجورِ فَاِنَّه مِن اَشَدِّ المَئاثِمِ .

ازفسق علنی پرهیز کن که ازبدترین گناهان شمرده شود .

Avoid committing debauchery openly ; for it is the most hideous sin .

***

آن مرد که اهل عفت و دین باشد | شرمنده ز کار های ننگین باشد
از فسق بترس خاصه فسق علنی | ز آنروی که بدترین گنه این باشد

إياك والملق فانّ الملق ليس من خلائق الايمان .

ازچاپلوسی بپرهیز زیرا چاپلوسی ازشرایط ایمان دوراست .

Avoid flattery ; for it is not the trait of a faithful man .

***

نزد همه چاپلوس باشد منفور — چون غیر فریب نیست او را منظور
زآنجا که تملق است یکنوع دروغ — باشد ز ره راستی و ایمان دور

إياك والنفاق فانّ ذوالوجهين لايكون وجيهاً عند الله .
إياك و مصادقة الكذّاب فانه يقرب عليك البعيد و يبعد عنك القريب .

زنهار از دو رویی دورباش که دورونزد خداوندآبرو ندارد . ازدوستی دروغگو برحذرباش که نزدیك کند بتو دور را و دورکند از تو نزدیك را .

Avoid hypocricy , for a hypocrite is disrespectful before God .

If you associate with a liar , he will bring near what ought to be away , and takes away from you what ought to be near .

***

بگذرزدو روئی ودورویان کەنکوست — زیرا که ندارد آبروهر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن که ترا — نزدیك بدشمن کند و دور زدوست

اياك والنميمة فانها تزرع الضغينة و تبعد عن الله والناس.

پرهیز کن ازسخن چینی که تخم کینه میفشاند وازخدا وخلق خدا دورت میکند.

Avoid slanderous tale – bearing ; for it fosters hatred and separates you from God and men.

***

از نمامی بجان ودل باش جدا	کس را بعبث مکن در این راه فدا
این کار که تخم کینه میافشاند	دورت کند از خدا و از خلق خدا

اياك ان تذكر من الكلام مضحكا و ان حكيته عن غيرك.

هرگزسخنی راکه برتو بخندند مگوی اگرچه اززبان دیگری باشد.

Avoid speaking of something which makes people laugh at you even if you are quoting it from someone else.

***

حرفی که بود نشانهٔ بی بصری	جا دارد اگر ز گفتنش درگذری
هرگزسخنی که برتو خندند مگوی	هرچند که باشد از زبان دگری

إيّاكَ و ظُلْمَ مَن لا يَجِدُ عليكَ إلّا اللهَ .

ازظلم درحق کسی که جزخدا فریادرسی ندارد پرهیز کن.

Beware of being cruel to one who has no defender except God .

***

آزار مکن بخلق وهشدار بسی کز دست تو هیچکس نرنجد نفسی
از ظلم بترس ، خاصه درحق کسی کش نیست بجز خدای فریادرسی

إيّاكَ و كثرةَ الكلامِ فإنّها يُكثِرُ الزّللَ و يُورِثُ المللَ .

ازپر گوئی برحذر باش زیرا گوینده‌را بلغزش بسیار دچار سازد وشنونده راآزاردهد.

Avoid talkativeness which causes too much error and annoys the listener .

***

از پر گوئی حذر کن اندر گفتار کز پر گوئی سخن شود بی مقدار
گوینده شود دچار لغزش بسیار جان شنونده نیز بیند آزار

ايّاكَ وَكثرةَ الوَلهِ بِالنّساءِ وَالاغراءَ باللّذّاتِ فَانَّ الوالهَ مُمتحن وَالمغرى باللّذّاتِ مُمتهن .

ازدلبستگی زیاد بزنان وحرص بلذات برحذرباش زیرا شیفتهٔ زنان بمحنت افتد و فریفتهٔ لذات خواروزبون گردد.

Do not be fascinated by women and pleasures ; for a lascivious man encounters trouble , and a reveller humiliation .

***

دنبال زنان مرو ز اندازه فزون — پابند مشو بشهوت از حد بیرون
کان راه ، ترا کند بمحنت مقرون — وین رسم ، ترا کند گرفتار و زبون

ايّاكَ و مستهجنَ الكلامِ فانه يوغِرُ القلوبَ .

هر گزسخن زشت بزبان میاور که دلها را برسر کینه آورد .

Avoid to talk in abusing words for it may fill the hearts with hatred .

***

از حد ادب منه فراتر پا را — چون بی ادبی زشت کند زیبا را
هر گز سخن زشت میاور بزبان — کاین بر سر کینه آورد دلها را

ایاكَ وَ مُصاحبةَ اهلِ الفُسُوقِ فانَّ الرّاضی بِفعلِ قَوْمٍ كالواحِدِ منهم .

ازهمنشینی با گناهکاران پرهیز کن چون کسی که بکردار گروهی رضا دهد مانند یکی از آنان است .

Avoid to associate with the sinners for one who consent to the deeds of a group is like one of them .

***

پرهیز کن از بد عمل و کجرفتار — زنهار مشو گناهکاران را یار
چون هر که بکردار گروهی راضیست — خود یکتن از آن گروه آید بشمار

ایاكَ و مصادقةَ الاحمقِ فانه یریدُ ان ینفعكَ فیضرّكَ .

پرهیز کن ازدوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساند وزیان میرساند .

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficient .

***

احمق چو نهال دوستی میکارد — آخر همه دشمنی ثمر میآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد — وآنگه ز تو امید تشکر دارد

إيّاكَ و مُعاشرةَ الاشرارِ فإنهم كالنّارِ مُباشرتهم تحرِق .

ازآمیزش با بدگوهران برحذرباش زیرا اینان حکم آتش را دارند که نزدیکی بآن میسوزاند .

Do not associate with villains for they are like fire which burns anything near it.

***

از مردم بد کار نمی آموزی	جز نا کسی و پلیدی و کین توزی
دوری ز بدان کُن که چو آتش باشند	نزدیك به آتش چو شوی میسوزی

إيّاكَ و مُعاشرةَ متتبِعي عيوبَ النّاسِ فإنه لن يسلمَ مُصاحِبهم مِنهم .

از معاشرت باکسانی که عیوب مردم را شمارند دوری گزین چون هر که با این گروه دوست شود ازبدگوئی آنـان درامان نماند.

Avoid association with those who find fault with people ; for anyone who makes friend with such people will not be safe from their slandering himself.

***

آنکس که مدام عیب مردم گوید	عاقل باید که دست از او شوید
چون باهر کس که عیبجودوست شود	پشت سر او نیز بدش میگوید

اَجَلُّ شَیْئیٍ اَلصِّدْقُ .

راستی ازهرچیزی بالاتراست .

Truthfulness is on the top of all things .

***

گر رتبهٔ تست، از همه والاتر، ور نیست زغصهٔ تو رنج افزاتر
در هر حالی ز راستی روی متاب کز هر چیزی است راستی بالاتر

اَخْرِجوا الدُّنیا مِنْ قُلوبِکُمْ قَبْلَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْها اَجْسادُکُمْ فَفیها اُخْتُبِرْتُمْ وَ لِغَیْرِها خُلِقْتُمْ .

پیش از آنکه جسم شما ازجهان بدررود مهرجهان ازدل بدر کنید زیرا درین دنیا آزموده شده و برای دنیای دیگری خلق شده اید .

Before passing away from this world clear your heart from worldly desires; for you are experienced in this world but created for the other.

***

تـا جسم توزین جهان‌نرفته است‌بدر خود بیرون کن مهرجهان را از سر
هرچند که کرده‌ای دراین دنیازیست تو خلق شدی برای دنیای دگر

اُخزُنْ لِسانَكَ كَما تَخزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ .

زبان خود را نگاهدارچنانکه سیم وزر خود را درخزانه نگاه میداری .

Keep your tongue as you treasure your gold and silver.

***

ز آن پیش که بر لب سخنی میآری — بنگر که ز عیب و نقص باشد عاری
پیوسته زبان خود نگهدار بکام — چون سیم وزرخود که نگهمیداری

اَربَعٌ مَن اُعطِیَهُنَّ فَقَد اُعطِیَ خَیرَ الدُّنیا وَ الاٰخِرَةِ : صِدقُ حَدیثٍ وَ اَداءُ اَمانَةٍ وَ عِفَّةُ بَطنٍ وَ حُسنُ خُلقٍ .

چهار صفت به هر کس که داده شد خیر دو جهان داده شد: راستی گفتار ، ادای امانت ، دوری ازحرام خواری و نیکی خوی .

There are four virtues which bring felicity in the two world : truthfulness , honesty , avoiding illicites and good-temper .

***

هر مرد که‌این چار صفت بهره اوست — اندردوجهان حالش ازاین چارنکوست
آن راستی قول و درستی عمل — دوری زحرامخواری ونیکی خوست

اربع يشين الرجل: البخل و الكذب و الشره و سوء الخلق .

There are four vices which blemish a man: avarice, mendacity, gluttony and ill temper.

چهار صفت عیب مرد است: بخل، دروغ، پرخوری و بدخوئی .

***

گر عزت و آبروی خود میجوئی	خوب است که ترك چار خصلت گوئی
این چار صفت که عیب مردان باشد	بخل است ودروغ، پرخوری، بدخوئی

ارغبوا فی ما وعدالله المتقین فان اصدق الوعد میعاده .

Rely on whatever God has promised His pious men; for God's promise is the truest one.

بر آنچه خدا بپارسایان وعده داده دل ببندید زیرا وعده خداوند راست ترین وعده است .

***

چیزی که خدای وعده بر پاکان داد	باید که بدان دل از سر ایمان داد
زیرا که بود راست تر از هر وعده	آن وعده که بر پاکدلان یزدان داد

ارفضوا هذه الدنیا الذمیمة فقد رفضه من کان اشعف بها منکم .

ازاین دنیای پلید دست بکشید زیراآن کسی که بدین دنیا بیش ازشما خوش بود عاقبت از آن دست کشید .

Leave this filthy world ; for it is left by those who have been pleased with it more than you are .

***

گر دست کشی پاك ز دنیای پلید　　یکسر برهی از هوس و آز و امید
آنهم که دراین‌جهان زتوخوشتر بود　　دیدیم که عاقبت از آن دست کشید

استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العبادة .

پیوسته خدای را بیاد داشته باشید که روشنی دل‌آرد وبهترین عبادت است .

Always remember God whose remembrance illuminates your heart ; this is the best way to worship Him .

***

تسبیح خدای را بیاد آر مدام　　کاین روشنی دل آرد و شادی کام
وز جملهٔ بهترین عبادات بود　　کاندر دو جهان کند ترا نیك انجام

أسمحكم أربحكم ؛ أخسركم أظلمكم .

سخی‌ترین شما پرسود ترین شما وستمگرترین شما زیانکارترین شماست .

The most beneficial man is the one who is most liberal and the most detrimental one is he who is most cruel .

***

آن کز همه‌درجود و کرم پیش‌تراست پرسود تر و منفعت اندیش تر است
و آن کز همهٔ خلق ستم کیش‌تراست از جمله زیانکاری او بیش تر است

أسمعوا دعوة الموتِ آذانكم قبل أن يدعى بكم .

پیش‌ازآنکه شمارامرك‌بسوی خود فرا خواند دعوت مرك را بگوش‌خودبخوانید.

Whisper the death's message in your own ears before the death itself calls you.

***

آنکو روش جهان فانی داند کوشد پی کار نیك تا بتواند
خوانید بگوش خویشتن دعوت مرك زآن پیش که مرك، خودشمارا خواند

اَسْهِرُوا عُيُونَكُم وَضَمِّرُوا بُطُونَكُم وَخُذُوا اَجسادَكُم تَجُودُوا بِهَا عَلَى اَنْفُسِكُمْ .

چشمهایتان را بیدارداريد ، شکمهایتان را لاغر کنید، ازتن‌های خود بگیرید و به روان های خود بیفزائید .

Keep awake your eyes, tighten your belt and weaken your body in order to strengthen your soul .

***

بگشای دو دیده از سر بیداری · کن معدهٔ خویش لاغراز کمخواری
سرمایهٔ جسم را سبك تر گردان · تا مایهٔ روح راگران ترداری

اِشغَلُوا اَنْفُسَكُم بِالطّاعَةِ وَاَلْسِنَتَكُم بِالذِّكْرِ وَقُلُوبَكُم بِالرِّضا فِيما اَحْبَبْتُم وَكَرِهْتُم .

خود را بعبادت خدا وزبان های خود را بذکرخدا مشغول دارید ودلهای خودرا به‌آنچه پیشتان مقبول یا مکروه است راضی سازید .

Occupy yourself with worshipping God and your tongue in praying Him ; and content your heart to agree with whatever is given , be it pleasant or not .

***

میدار عبادت خدا را معمول · پیوسته زبان بذکر او کن مشغول
با دادهٔ او بساز و ، دل راضی دار · بر هرچه که مکروه بود یا مقبول

أَصْدَقُ شَيْءٍ الأَجَلُ .

راست ترین چیزها مرك است .

The truest thing is death.

***

آنرا که زمان مرگ اندر نظر است در زندگی از ستمگری برحذر است
ازیاد مبر روز اجل را هرگز چون مرگ زهرواقعه‌ای راست‌تراست

أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحُسْنِ فِعَالِكَ وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ .

با نیکی رفتارخود بدکاررا بنیکی وادارو با نیکی گفتارخوْد مردم را براه نیکی رهبری کن .

Teach the malfeasants to be good by example of your behaviour; and lead people to the paths of wirtue by good words.

***

پاکیزه سرشت باش و نیکو رفتار تا پیرو نیکی تو گردد بدکار
با نیکی گفتار خود و گرمی خوی مردم همه را براه نیکی باز آر

اَطِعْ اَخاكَ وَاِنْ عَصاكَ وَصِلْهُ وَاِنْ جَفاكَ .

فرمان برادرت را ببر اگرچه نافرمانی تو کند و با او بپیوند اگرچه باتو جوروزد.

Be obedient to your brother even if he disobeys you; and contact with him even if he is unkind to you.

***

فرمان برادر خود ایدوست ببر
هر چند ز فرمان تو او پیچد سر
گر او زتو بگسلد تو از او مگسل
ور او زتو بگذرد تو از او مگذر

اِعْدِلْ تَحْكُمْ، اِسْمَحْ تُكْرَمْ.

درعدل بکوش تا فرمان بدهی و بخشش کن تا گرامی باشی.

Do justice and command; be generous and dignified.

***

گر چاره گر عارف و عامی باشی
پیش همه سر فراز و نامی باشی
در عدل بکوش تا که فرمان بدهی
در بخشش کوش تا گرامی باشی

أَعْظَمُ الْمَصائِبِ الْجَهْلُ .

بدترین مصیبت جهل است .

The worst calamity ia ignorance

***

آن مرد که هم با خرد وهم اهل است | بگشودن هر گره برایش سهل است
جاهل نرهد ز سختی و دشواری | زآنروی که بدترین مصیبت جهل است

أَعْقَلُ النّاسِ مَنْ أَطاعَ الْعُقَلاءَ .

خردمندترین مردم کسی است که ازخردمندان پیروی کند .

The wiseat person is the one who follows the wise .

***

آن راه که عقل بر حذر ازآن است | هر کس که رود گمره وسر گردان است
از جمله خردمند تر و زیرك تر | آنست که پیرو خردمندان است .

اعقلکم اطوعکم .

خردمند ترین شما کسی است که بیش‌ازهمه شما فرمان خدا را میبرد .

The wisest among you is the one who is most obedient to God .

***

آنکس که به هرحال خدارا نگرد آن جنس که ابلیس فروشد نخرد
آن پیش تراست ازهمه در عقل‌وخرد کاو از همه فرمان خدا بیش برد

اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة .

شکر خدای را بجای آورید چون کمترین حاصل آن افزونی نعمت است .

Be thankful to God; for it, at least, results in the increase of affluence .

***

بر آنچه خدای قسمت کرده کنون شو راضی وبگذر ازچرا وچه وچون
کن شکر خدا که کمترین حاصل شکر آنست که نعمت تو سازد افزون

اِغلبوا الجزعَ بالصبرِ فانّ الجزعَ يحبطُ الاجرَ و يعظّمُ الفجيعةَ .

بر بیتابی غلبه کنید چون بیتابی باداش را بر باد میدهد ودشواری را بزرگترمیسازد.

Overcome your impatience for it spoils the result of your effort and intensifies your difficulty.

***

کن صبر بروز سختی و ناچاری بیتاب مباش و زار، چون از زاری
برباد رود حاصل هر کوشش و سعی آید بنظر بزرگ هر دشواری

اغناكم اقنعكم ، اشقاكم احرصكم .

بیچیزترین شما قانع ترین و بدبخت ترین شما حریص ترین شماست .

The richest man is the one who is most content ; and the most unfortunate, the one who is most greedy.

***

در کنج قناعت ز فراغت اثر است در دامگه حرص بسی دردسر است
خوشبخت تراست هر که قانع ترشد بدبخت تراست هر که طماع تر است

افعلوا الخیر ما استطعتم فخیر من الخیر فاعله. اجتنبوا الشر فان شراً من الشر فاعله

تا میتوانید نیکی کنید زیرا بهتر از نیکوئی، خود نیکوکاراست واز بدی حذر کنید زیرا بدتر از بدی هم خود بدکرداراست.

Do good as much as you can, for better than a good deed is the man who performs it; avoid all evils, for worse than a bad deed is the man who commits it.

***

درنیکی کوش تا که بختت یار است | چون به زنکوئی، خودنیکوکار است
وز طی ره بدی حذر کن زیرا | بدتر زبدی هم خود بدکردار است

افکر تستنصر.

اندیشه کن تا پیروزشوی.

Be thoughtful if you want to be truimphant.

***

با فکر درست باش و با عزم قوی | تا آنکه به هر راه کنی پیشروی
اندیشه کنی درست گر در همه کار | اندر همه کار نیز پیروز شوی

أَقْبَحُ الْقَبائِحِ الْكِذْبُ ، أَشْرَفُ الْمَحاسِنِ الْوَفاءُ .

دروغ ازهربدی بدتر ووفا ازهرخوبی خوبتراست .

Falsehood is worst of all bad deeds; and loyalty , best of all good ones .

***

دوری کن از آنچه ناکسی را اثر است | رو درپی آنچه مردمی را ثمر است
از هرچه بدی بود دروغ است بتر | وزهرچه که خوبی است وفا خوبتر است

أَقْصِرْ هَمَّكَ عَلى ما يَلْزِمُكَ وَلا تَخُضْ فِيما لا يَعْنِيكَ .

دربی کاری رو که بایستهٔ تست واز کاری که سودت نبخشد حذر کن .

Try to do whatever is necessary and do not do what does not benefit you .

***

هرجا بکنار آتشی خواهی بود | میکوش که گرمی‌شودت بهره نه دود
رو درپی آن کارکه بایستهٔ تست | زآن کار حذر کن که نبخشد بتو سود

أَكْذَبُ شَيْءٍ الأَمَلُ .

دروغ ترین چیزها آرزوست .

Nothing is more fallacious than desires .

***

عاقل ز فریب آرزو بر حذر است کز هر چیزی دروغ آن بیشتر است
چون‌تا نرسیده‌ای بدان، یك‌چیز است دستت چو بدان رسید چیزی دگراست

أَكْذِبُوا آمَالَكُمْ وَاغْتَنِمُوا آجَالَكُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ .

آرزوهای خود را تکذیب کنید وفرصت ها را برای نیکوکاری غنیمت شمارید .

Deny your desires and, by doing good , take the best advantage of your opportunity.

***

سر رشتهٔ حرص و آز را کوته دار بر نقش و نگار آرزو دل مسپار
این فرصت ده روزه غنیمت بشمار با کار صواب خود ثوابی بکف آر

أَكْرِمْ وُدَّكَ ، وَاحْفَظْ عَهْدَكَ .

دوست خود را گرامی شمار و عهد خود را نگاهدار .

Respect your friends and keep your promise .

***

چون یار بدست تو نیاید بسیار / مگذار که از دست رود دامن یار

هر دوست که یافتی عزیزش بشمار / هر عهد که بسته‌ای نگاهش میدار

أَكْيَسُ الْكَيْسِ التَّقْوَى ، أَهْلَكُ شَيْءٍ الْهَوَى.

پرهیز بهترین زیرکی و هوسرانی کشنده ترین چیز است .

Chastity is the best form of smartness; and sensuality, the most harmful thing .

***

چون آز و هوس مایهٔ هر تقصیر است / پرهیز از آن نکوترین تدبیر است

شمشیر هوس کشنده تر از تیر است / بس کشته که افتادهٔ این شمشیر است

اَلْاِحْسانُ مَحَبَّةٌ ، اَلشُّحُّ مَسَبَّةٌ .

بخشش مایهٔ دوستی وبخل باعث دشمنی است .

Generosity leads to friendship; avarice causes enmity.

***

احسان در شادی به رخت بگشاید خست به ملال ومحنتت افزاید
از بخشش و بذل، دوستی میآید وز خست و بخل دشمنی میزاید

اَلتَّدْبیرُ بِالرَّأْیِ ، اَلرَّأْیُ بِالْفِکْرِ .

تدبیرنکوبسته به رأی نکوورأی نکوبسته به اندیشهٔ درست است .

Good planning depends on good judgement; good judgement, on good thinking.

***

رهرو که هدی زعقل و تدبیر نجست گردید دچار لغزش از گام نخست
تدبیر نکو بسته به آراء نکوست آراء نکو بسته به افکار درست

الحِرمان خِذلان ، القنية احزان · الامل خوّان .

درمحرومیت خواری و درجمع مال غم وغصه است . آرزونیزخیانتکارمیباشد .

Deprivation of wealth debases you ; and , also , accumulation of it distresses. Desire is treacherous .

***

درفقر اگر کسی بگیتی خوار است — در جستن مال هم غم بسیار است
زنهار فریب آرزو را نخوری — زآن روی که آرزو خیانتکار است

الحسد یضنی ، الحِقد یدوی .

رشك مایهٔ لاغری و کینه باعث بیماری است .

Jealousy weakens the body and hatred sickens it .

***

از کینه و رشك بر حذر باش ای یار — وزاین دوهمیشه جسم‌وجان عاری‌دار
کز آتش رشك جسم گردد لاغر — وز آفت کینه روح گردد بیمار

اَلدُّنيا تُغوِی ، اَلشّهوةُ تُغرِی .

دنیاطلبی گمراهی وشهوترانی آزمندی میآورد .

Mammonism misleads; and sensuality causes avidity.

***

مگذار که شیطان لعین ره زندت — با دست هوس زجای خود بر کندت
دنیا طلبی به گمرهی انجامد — شهوترانی به حرص و آز افکندت

اَلدَّینُ رِقٌّ ، اَلقضاءُ عِتقٌ .

قرض داری بندگی و ادای قرض آزادگی است .

Indebtedness is slavery and repaying it is freedom.

***

ویرانه اگر خانه ز بنیاد شود — به زآنکه به قرض کردن آباد شود
چون بنده بود کسی که قرضی دارد — کز بعد ادای قرض آزاد شود

اَلرِّزْقُ مَقْسُومٌ ، اَلْحَرِيصُ مَحْرُومٌ .

روزی قسمت شده و حریص محروم است .

Livelihood is allotted; and the geedy man who tries to get more than his lot will be disappointed.

***

زآنجای که رزق هر کسی مقسوم است، از سفرهٔ رزق قسمتش معلوم است
و آنکس که حریص است و فزون تر خواهد هر چند بخود رنج دهد محروم است

اَلشَّهَوَاتُ آفَاتٌ ، اَللَّذَّاتُ مُفْسِدَاتٌ .

شهوترانی گزندها و لذت طلبی تباهی از پی میاورد .

Sensuality is harmful and pleasure-seeking leads to corruptions.

***

آنکو ره شهوت و هوس بسپارد زین ره تن و جان خویش میآزارد
شهوت رانی گزند در پی دارد لذت طلبی نیز تباهی آرد

الطّاعةُ تنجي ، المعصيةُ تردي .

فرمان خدا بردن مایهٔ نجات و نافرمانی او باعث هلاکت است .

Obeisance to God is the way of salvation and disobedience leads to destruction.

***

آن مرد که از قهر خدا دارد باك | باید دل خویش از گنه سازد پاك
فرمانبری اوست بهین راه نجات | نا فرمانی است بدترین دام هلاك

العقلُ قربةٌ ، الحمقُ غربةٌ .

خرد آدمی را بمقصد نزدیك و بیخردی دورمیکند .

Wisdom helps you to reach your goal but foolishness keeps you away from it.

***

گر جاهل وخشك مغز ومغرور افتی | محروم زهر مراد و منظور افتی
از راه خرد، شوی به مقصد نزدیك | وز بیخردی ز مقصدت دور افتی

الْعِلْمُ بِالْفَهْمِ ، اَلْفَهْمُ بِالْفِطْنَةِ ؛ اَلْفِطْنَةُ بِالْبَصِيرَةِ .

تحصیل دانائی بسته بفهم، فهم نتیجهٔ هوشیاری وهوشیاری حاصل بینائی است .

Acquiring knowledge depends on understanding, understanding is the result of intelligence and intelligence is produced by perceptability .

***

تحصیل کمال و هنر و دانائی	بسته است به فیض فهم و روشن رائی
وآن فهم بود نتیجهٔ هشیاری	وآن هشیاری است حاصل بینائی

اَلْفَقْرُ يُنْسِي .

بیخردی فراموشی میآورد .

Poverty brings forgetfulness.

***

با مرد تهیدست دمادم مستیز	کاو بهرچه از بدی ندارد پرهیز
مسکین زبد و خوب نمیآرد یاد	چون بیچیزی برد ز خاطرهمه چیز

الْفِكْرُ رُشْدٌ ، الْغَفْلَةُ فَقْدٌ .

اندیشه سبب راه بردن وغفلت مایهٔ گم کردن است .

By thinking you can find the way and by negligence you lose it .

***

زآن صید که در کمند تو سر بنهد غافل چو شوی زبندت آخر بجهد
اندیشه چه راه ها که روشن سازد غفلت چه امید ها که برباد دهد

الْفِكْرُ يَهْدِي .

اندیشه راهنماست .

Thinking leads the man .

***

اندیشه مرد ، سازد اورا آگاه از اینکه کجا راه و کجا باشد چاه
فکر تو همیشه رهنمای تو بود بی فکر مرو پیش که گردی گمراه

اَلیَقظَةُ نُورٌ؛ اَلغَفلَةُ غُرُورٌ

بیداری روشنی وغفلت گمراهی است .

Vigilance clarifies the mind and negligence misleads .

***

در سایهٔ تیز بینی و هشیاری — هر کار زعیب و نقص ماند عاری

روشن سازد ره ترا بیداری — گمره کندت غفلت و سهل انگاری

اُهجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَاِنَّهَا تَقُودُکُم اِلیٰ رُکُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهَجُّمِ اِلَی السَّیِّئَاتِ.

ازشهوترانی بگریزید که شما را بگناهکاری وبدکرداری میکشاند .

Avoid sensuality which leads you to committng the sins and doing evil .

***

بگریز ز شهوت که ترا خوار کند — وندر دو جهان کار ترا زار کند

هم آنکه گناهان تو سنگین سازد — هم آنکه بدی های تو بسیار کند

الأمنُ اغتِرارٌ .

ایمن شدن فریب خوردن است .

Feeling safe is a cause for being deceived .

***

رهرو که ز راه خویش ایمن باشد ای بس که دچار کید رهزن باشد

از فتنهٔ روزگار ایمن ماندن غافل شدن و فریب خوردن باشد

الإیثارُ فَضیلَةٌ ؛ الاحتِکارُ رَذیلَةٌ .

بخشش مایهٔ برتری واحتکارارزاق پستی است .

Generosity brings superiority . Hoarding of food stuff means baseness .

***

آنکس که به بخشش و کرم طاق بود بر او همه کس مایل و مشتاق بود

وآن کز پی احتکار ارزاق بود رذل است و بری ز حسن اخلاق بود

الایمان نجاة ؛ التوبة ممحاة .

ایمان مایهٔ رستگاری وتوبه پاك کنندهٔ گناه است .

Faith is the way to salvation and repentance absolves you from the sins.

***

مؤمن شو وجزرضای حق هیچ‌مخواه — رفتی چو ره خلاف بر گرد از راه
ایمان ره رستگاری و پیروزی است — توبه است یگانه مایهٔ محو گناه

التقلل ولا التذلل .

اندك یافتن بهتر از خوار شدن است .

To get little is better than to be debased for more.

***

تا پای بدامن قناعت داری ، — از عزت و احترام برخورداری
اندك یابی نکوتر است از خواری — اندر طمع فزونی و بسیاری

اَلتَّواضُعُ رَأْسُ الْعَقْلِ ، اَلتَّكَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ .

فروتنی آغاز خرد و کبر و غرور اول بیخردی است .

Humbleness is the beginning of wisdom; proudness the beginning of foolishness.

***

چون دم ز کمال و خرد و عقل زدی — پرهیز کن از هر چه که عیب است و بدی
اظهار فروتنی است آغاز خرد — کبر است و غرور اول بیخردی

اَلتَّوفیقُ رَحمَةٌ .

توفیق رحمت خداوند است .

Success is God's mercy .

***

هرچند دلت به سعی خرسند بود — بی یاری حق پای تو دربند بود
کن شکر چو توفیق بیابی زیرا — توفیق چو رحمت خداوند بود

اَلْجَوادُ فِي الدُّنيا مَحمودٌ وَفِي الآخِرةِ مَسْعودٌ .

بخشنده دردنیا ستوده ودرآخرت خوشبخت است .

A generous person is praised in this world and happy in the other .

***

هرجا که جوانمرد کریم آرد رخت	هرگز نفتد به کار او عقدهٔ سخت
بخشنده، رسد بکام در هر دو جهان	کاینجای ستوده است وآنجا خوشبخت

اَلْحِسابُ قَبْلَ الْعِقابِ ، الثَّوابُ بَعْدَ الْحِسابِ .

حساب پیش ازعذاب وثواب بعد ازحساب است .

Judgement comes before punishment aud reward after judgement .

***

تا کار بدکسی نیاید به حساب	بهر گنه او ننویسند عذاب
تا کار نکو نیز نگردد معلوم	هرگز به نکو کار نبخشند ثواب

اَلْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ .

حسد بدترین مرض است .

Jealousy is the worst illness .

***

تا چشم به جاه و مال مردم داری / از رشك روان خویش میآزاری
از رشك حذر کن ای برادر زیرا / رشك و حسد است بدترین بیماری

اَلْحِلْمُ زَيْنُ الْخُلْقِ .

بردباری زیور اخلاق است .

Patience is adornment of character .

***

هرچند که مرد خلق و خویش دلجوست / گر زود غضبناك شود كاهش اوست
کن خوی به حلم و بردباری ایدوست / زآنروی که حلم، زیور خوی نکوست

اَلْخَوفُ مِنَ اللّٰهِ فِي الدُّنيا يُؤمِنُ الخَوفَ فِي الآخِرَةِ .

ترس ازخدا دردنیا آدمی را ازترس ازاودرآخرت ایمن میدارد .

Fearing God in this world saves one from fearing in the other .

***

آنکس که دلش می تپد ازبیم عقاب دوری ز گناه جوید از بهر ثواب
آن مرد که ترسد از خدا در دنیا در آخرت است ایمن از ترس عذاب

اَلدُّنيا سُوقُ الخُسرانِ .

گیتی بازار زیانکاری است .

The world is like a market out of which you get nothing but loss .

***

گیتی که درآن کس رخ مقصودندید، وز آتش آن هیچ بجز دود ندید،
بازار خرابی است که سوداگر آن بسیار زیان دید ولی سود ندید

الرِّفقُ مِفتاحُ النَّجاحِ .

مدارا کلید پیروزی است .

Moderateness is a key to victory .

***

گر آتش خشم دمبدم افروزی | جان خود و جان دیگران را سوزی
کن خوی بنرمی و مدارا زیرا | نرمی است کلید نصرت و پیروزی

الصِّدقُ خَيرُ القَولِ ، الاِخلاصُ خَيرُ العَمَلِ .

سخن راست بهترین گفتار وکاری که ازروی پاکدلی است بهترین کرداراست .

To speack out the truth is the best talk and an honest work is the best deed .

***

گفتار تو گر زصدق برخوردار است | در منطق اخلاق بهین گفتار است
کردارتو گر که ازسر پاکدلی است | در دیدهٔ عقل بهترین کردار است

اَلصِّدْقُ لِسانُ الْحَقِّ .

راستی زبان خداوند است .

Truthfulness is God's language .

***

هر قول که از خدای منان باشد — زآن راستی و صدق نمایان باش
از بهر خدا براستگوئی خو کن — چون راستی از صفات یزدان باشد

اَلطَّمَعُ مُذِلٌّ ، اَلْوَرَعُ مُجِلٌّ .

طمع مایهٔ خواری وپرهیز باعث بزرگی است .

Greed debases and abstinence ennobles you .

***

چون مایهٔ خواری است طمع زآن بگریز — درپیش کسان آبروی خویش مریز
آن به که زحرص و آزجوئی پرهیز — تا آنکه بلند قدر باشی و عزیز

الْعَاقِلُ عَدُوُّ لَذَّتِهِ ، الْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ .

دانا دشمن لذت خود و نادان بندهٔ شهوت خود است .

A learned man is opposed to the pleasures and an ignorant man is enslaved by passions.

***

فرزانه کندپیروی ازحکمت‌خویش جاهل پی عیش باشد و عشرت خویش

داناست همیشه دشمن لذت خویش نادان همه جاست بندهٔ شهوت خویش

الْعَاقِلُ لَايَنْخَدِعُ .

خردمند ازهیچکس فریب نمی‌خورد .

A wise man will not be deceived by any body.

***

آنکس که بود بیخرد و بلهوسی شاید که خورد فریب هرخار و خسی

وآن مرد که بهره ازخردبرده بسی هرگز نخورد فریب از هیچکسی

الْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ .

عفو بهترین احسان است .

The best form of generosity is to pardon .

***

چون تکیه ترا بمسند فرمان است، شمشیر نفوذ و قدرتت بران است،
ازجرم کسی که خواست پوزش بگذر زآنروی که عفو بهترین احسان است

الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ .

خرد پیك خداوندست .

Wisdom is God's messenger

***

آن مرد که عاقل و خر بود از فیض خرد رها ز هربند بود
زآنجا که خرد همچو خدا راهنماست گوئی که خرد پیك خداوند بود

اَلعِلمُ شِفاءٌ اَلجَهلُ شِقاءٌ

دانش درمان درد و نادانی بدبختی است .

Knowledge is remedy and ignorance is misfortune .

***

علم است مددکارتو پیوسته چودوست — جهل ازپی آزار تو مانند عدوست
دانائی مرد درد اوراست دوا — نادانی او مایهٔ بدبختی اوست

اَلعُمرُ تُفنیهِ اللَّحَظاتُ .

عمر را گذشت لحظات بپایان میرساند .

Passing of moments finishes our life .

***

بالای ترا زمانه خم خواهد کرد — وآنگاه روانهٔ عدم خواهد کرد
هر لحظه که از عمر تو در میگذرد — یك لحظه هم ازعمرتو کم خواهد کرد

العين بريد القلب .

چشم پیك دل است .

The eye is the messenger of the heart .

***

هر چیز که پیش دیدهٔ ما زیباست — چون چشم ببیند دل ما خواهد خواست
زآنجای که دل میرود اندر پی چشم — گوئی که دو چشم ماچو پیك دل ماست

الفرص خلص ، الفوت غصص .

فرصت مجال رهائی ازسختی است وازدست رفتنش مایهٔ غم وافسوس است .

Opportunity is a good chance to get rid of difficulty ; and to lose it, is a cause of sorrow .

***

از فرصت خود بهرهٔ کافی بردار — بگشا گرهی را که فتاده است بکار
فرصت که بود وقت نجات ازهر بند — از دست چو رفت، آرد افسوس ببار

الفطنةُ هِدايةٌ ، الغباوةُ غِوايةٌ .

هشیاری مایهٔ رهبری و بیهوشی باعث گمراهی است .

Intelligence leads and bluntness misleads .

***

آنرا که بود زیرکی و آگاهی هرگز نکند ز کار خود کوتاهی
هشیاری مرد مایهٔ راهبری است بیهوشی اوست مایهٔ گمراهی

القناعةُ عِفافٌ .

قناعت پاکدامنی است .

Contentment leads to chastity .

***

آنکو به ره حرص قدم بگذارد، از حرص بهر جنایتی روی آرد
خو کن به قناعت که زهر آلایش دامان ترا پاك نگه میدارد

الكريم عندالله محبور مثاب وعندالناس محبوب مهاب .

مرد بخشنده پیش خداوند پاداش دارد ونزد مردم عزیز وبزرك است .

A generous man is rewarded by God and respected by people.

***

آن مرد که اهل بخشش وجود و سخاست — خوشبخت وسپید روی در هر دو سراست

فردا ببر خدا نصیبش پاداش — امروز بپیش خلق قدرش والاست

المال عارية ، الدنيا فانية .

مال دنیا عاریه است ودنیا فانی است .

Wealth is given on loan and the world is transitory.

***

ای آنکه ترا ملك جهان ارزانی است — وندر پی حفظ مال جان افشانی است

مالی که بدان فخر کنی عاریتی است — دنیا که بدان سپرده‌ای دل، فانی است

المحترس ملقى .

کسیکه خویشتن دارست به مقصود میرسد .

One who can control himself reaches his aim .

***

از راستروی مرد بمقصود رسد زین گنج به هر کسی بسی سود رسد
از کجروشی هر آنکه خودداری کرد بر مقصد خویشتن بسی زود رسد

المرض حبس البدن .

بیماری زندان تن است .

Sickness is the prison of the body .

***

آنقدر مکن کجروی و پر خواری تا جسم تو گردد از سلامت عاری
غافل مشو از سلامت خود زیرا چون زندان است بهر تن بیماری

الْمَكُورُ شَيْطَانٌ .

فریبکار مانند شیطان است .

A deceitful man is like a devil .

***

آنجا که فریب و حیله ودستان است	بر قول کسی ترا چه اطمینان است
از اهل فریب وحیله پرهیز کنید	زیرا که فریبکار چون شیطان است

الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ ، الْمَوْتُ وَلَا ابْتِذَالُ الْحُرِّيَّةِ .

مرك بهتر از پست شدن وجان دادن بهتر ازخوار کردن آزادی است .

Death is better than baseness, and perdition is better than corruption of freedom .

***

آن مرد که درتنش رگ غیرت هست	میمیرد و خویش را نمیسازد پست
مردان سر و جان زدست دادند ولی	آزادی خویش را ندادند از دست

اَلْمُؤْمِنُ مَنْ تَحَمَّلَ اَذَی النّاسِ وَلايَتَاَذّی اَحَدٌ مِنْهُ .

دیندار کسی است که از دست همه آزار کشد اما کسی از او آزار نبیند .

A pious man is the one who does not hurt anybody even if he is hurt by all.

***

دانی چه کسی است درحقیقت دیندار ؟ آنکس که شکیبا بود وخوشرفتار
یك عمر گر آزار کشد از همه کس یکدم نکشد کسی زدستش آزار

اَلْوَقارُ حِلْيَةُ الْعَقْلِ .

سنگینی زیورخرد است .

Gravity is the decoration of wisdom.

***

آن مرد که یکسان ببرش نیك و بد است انسان نبود که بدتر ازدیو ودد است
از دست منه وقار و سنگینی را چون سنگینی زیور عقل و خرد است

الهدية تجلب المودة ·

هدیه دادن دوستی می آورد .

To present gifts brings friendship ·

***

از هر چه بنای دوستی بگذارد عاقل باید که بهره ای بردارد
با دادن تحفه میتوان دوست گرفت چون دادن تحفه دوستی میآرد

اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم ·

هر پند که کسی بشما میدهد بپذیرید وخود را به پیروی از آن پابند کنید .

Accept the advice from whoever gives it and be determined to practise it.

***

میکوش که بهره ور شوی ازهر پند کاین است طریق مردم دانشمند
هر پند که میدهد ترا کس، بپذیر وآنگاه بپیروی از آن شو پابند

أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا .

بدانید که برای شما جز بهشت چیز دیگری نیست پس هرگز خود را جز ببهشت نفروشید.

Be aware that your price is nothing but paradise ; so, never sell yourself except for it .

***

آنست بهشتی که نرفت از ره زشت — جز در ره احسان و کرم پای نهشت
چون باغ بهشت است بهای تو وبس — هرگز مفروش خویش را جز ببهشت

أَلَا تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ حُضُورِ مَنِيَّتِهِ ؟

آیا کسی نیست که پیش ازمرك از گناه خود توبه کند ؟

Isn't there anyone who may repent from his sins before his death

***

تا عمر بجاست مرد فرصت دارد — تا روی بدرگاه خداوند آرد
آیا کس نیست کز گنه توبه کند — زآن پیش که مرگ فرصتی نگذارد؟

الاستشارة عينُ الهِداية .

رأی جوئی راه یابی است .

To consult means to find a way .

***

درکار ز مشورت چو داری اکراه	کار تو شود خراب و حال تو تباه
آنکس که زآزموده‌گان خواهد رأی	از بهر علاج کار خود جوید راه

الاعامِلُ لِنفسه قبلَ يومِ بؤسه ؟

آیا کسی نیست که قبل از آنکه روزسختش فرارسد برای خود عمل خیری انجام‌دهد؟

Isn't there anybody who can do a good deed for his salvation , before his hard days in which he will not be able to do anything .

***

آیا نبود درین زمان هیچ کسی	کاندر عمل خیر کند جهد بسی
زآن پیش که‌روزسختش ازپی‌برسد	وآنگه بعمل نباشدش دسترسی؟

أَلاَ مُتَزَوِّدٌ لِآخِرَتِهِ قَبْلَ أُزُوفِ رِحْلَتِهِ ؟

آیا کسی نیست که قبل از نزدیك شدن زمان رحلت برای سفر آخرت توشه ای بردارد؟

Isn't there anyone who , before his departure from this world , may prepare provisions for the other

***

آیا نبود کس آنقدر دور اندیش | کاو تا که نیامده است رحلت در پیش
از بهر دیار آخرت بردارد | از حسن عمل توشهٔ راهی با خویش؟

أَلاَ مُسْتَيْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَاذِ مُدَّتِهِ؟

آیا کسی نیست که قبل از پایان رسیدن فرصتش از غفلت خود بیدار گردد ؟

Isn't there anybody who can put an end to his negligence before his opportunity comes to an end

***

زآن پیش که ناگاه بلب جان برسد | باید ثمر از عمر به انسان برسد،
آیا نشود کسی ز غفلت بیدار | زآن پیش که فرصتش بپایان برسد؟

الا منتبه من رقدته قبل حين منيته ؟

آیا کسی نیست که پیش ازفرارسیدن‌مرك، از خواب غفلت بیدارشود ؟

Isn't there anybody who can wake up from his negligence before his death

***

چون دورهٔ عمر هر کسی گردد طی — افسوس‌خورد که ازچه‌رفت‌از کف‌وی
آیا نشود خفتهٔ غفلت بیدار — زآن‌پیش که‌خواب مرگ آیدازپی؛

الاوانّ الدنیا دارلم یسلم منها الاّبالزهد فیها ولاینجی منها بشیء کان لها الاحر یدع هذه اللماظة لاهلها .

جهان خانه ای است که کسی در آن‌ایمنی نیابد مگر به کناره گیری از آن وهیچکس به آنچه دردنیاست رستگار نمیشود مگر آزاده ای که‌این ته مانده را به‌اهل آن واگذارد.

The world is like a house in which nobody is safe but one who retires from its affairs ; and no one will be saved except the freeman who can leave the world to its worldly people .

***

کس ایمنی از جهان غدار نداشت — جز آنکه‌به مهر این‌جهان دل‌نگماشت
وز فتنه رها نشد جز آن آزاده — کاو دنیا را باهل دنیا بگذاشت

الاوان الدنيا قد تصرمت واذنت بانقضائها وتنكر معروفها وصار جديدها رثا وثمينها غثاً .

آگاه باش که دنیا بند ها را گسسته وما را از فنای نعمتش آگاه ساخته است . معروفش منکر، نوش کهنه وچاقش لاغر شده است .

Be aware that the world has cut all the ties and warned us of its transience ; its good is bad , its new is old and its thick is thin.

***

دنیا که گسسته بند ها را یکسر ما را ز فنای نعمتش داده خبر
هم معروفش شده است اکنون منکر هم گشته نوش کهنه و چاقش لاغر

الاوان القناعة وغلبة الشهوة من اکبر العفاف.

بدان که قناعت وغلبه بر شهوت بهترین راه پاکدامنی است .

Be aware that contentment and overcoming passions is the best way which leads to chastity .

***

تا پاك ز آلایش و لغزش مانی راهی به ازین نیست که تا بتوانی
با قسمت خویشتن قناعت بکنی وز شهوت نفس نیز رو گردانی

الْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ .

شکمخواری آفت هوشیاری است .

Gluttony is the bane of intelligence .

***

پرخواری آدمی است چون بیماری	سازد تن و جانش ز سلامت عاری
پرهیز کن ای عزیز از پر خواری	چون پر خواری است آفت هشیاری

الْتَّكَبُّرُ فِي الْوِلَايَةِ ذُلٌّ فِي الْعَزْلِ .

تکبر درهنگام فرمانروائی مایۀ خواری دروقت بر کناری از کارست .

Arrogance during governorship results in being despised during retirement .

***

امروز که بر خلق حکومت داری .	گر کبرو غروروخودسری پیش آری
فردا که ز کار بر کنارت کردند	از چشم کسان افتی و بینی خواری

الحِرصُ علامةُ الفقرِ .

حرص نشانهٔ بی‌چیزی است .

Greed is a sign of poverty.

***

مرد است نیازمند تا دارد آز | هر چند برویش در ثروت شده باز
آنکس که حریص است، فقیر است فقیر | چون حرص وطمع نشان فقر است ونیاز

الحقودُ لاراحةَ له

کینه ور آسودگی ندارد .

A vindictive person can not enjoy the peace of mind.

***

از کینه و بغض پاك گردان سینه | روشندل وصاف باش چون آئینه
چون آنکه فتاده خار در پیرهنش | آسوده نباشد آنکه دارد کینه

الحياء مفتاح الخير؛ القحة عنوان الشر.

حیا کلید نیکی و بیشرمی آغاز بدی است.

Modesty is the key to goodness and impudence is the commencement of evil-doing.

***

کژخوئی و بد رهی است ازبیخردی تندی وخشونت است دیوی و ددی

شرم است و حیا کلید نیکو منشی گستاخی وخیر گی است آغاز بدی

الزم الصمت فادنی نفعه السلامة.

خاموشی پیش گیر که کمترین منفعتش مصون ماندن ازخطاست.

Keep silent for being safe from error is the least benefit of it.

***

آنکو همه جا زبان بگفتار گشود اندر سخنش بسی خطا روی نمود

خاموش نشین که کمترین منفعتش آنست که ازخطا مصون خواهی بود

الزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة .

همراه جماعت باشید واز پراکندگی بپرهیزید .

Keep close with the folks and avoid dispersion.

***

بابد که بجا چو کوه پاینده شوید   چون کاه چرا زجای خود کنده شوید
مانید قوی چو با جماعت باشید   گردید ضعیف چون پراکنده شوید

الصبر جنة الفاقة .

شکیبائی سپر تنگدستی است .

Patience is like a shield against poverty .

***

گر چهرهٔ دیو تیره بختی است مهیب   ور راه نجات از آن ترا نیست نصیب
کن صبر که پیش تیر بدبختی و فقر   کس را سپری نیست به از صبر و شکیب

العقل مصلح کل امر .

عقل همهٔ کارها را اصلاح میکند .

wisdom corrects everything .

***

عقل است چراغ، هر شب تاری را | بیرون کشد ازپای تو هر خاری را
کی دیده کسی چنین مدد کاری را | چون عقل کند درست هر کاری را

الفکر ینیر اللب .

فکر عقل را روشن میکند .

Thinking clarifies the mind .

***

هر راه که بی فکر معین گردد | هر کس که رود دچار رهزن گردد
از فکر مدد گیر اگر داری عقل | کز پرتو فکر عقل روشن گردد

اَلْمالُ نَهْبُ الْحَوادِثِ ، اَلْمالُ سَلْوَةُ الْوارِثِ .

مال را حوادث غارت میکند . مال مایه آسایش وارث است .

Wealth will be plundered by events and will only secure the comfort of the heirs .

***

در عرصهٔ روزگار بس مکنت ومال | گردیده ز تاراج حوادث پامال
مال است برای صاحبش رنج و ملال | لیکن زبرای وارثان عشرت و حال

اَلْمَعْرُوفُ لایَتِمُّ اِلّا بِثَلٰثٍ : بِتَصْغِیرِهِ و تَعْجِیلِهِ وَسَتْرِهِ ، فَاِنَّكَ اِذا صَغَّرْتَهُ فَقَدْ عَظَّمْتَهُ وَاِذا عَجَّلْتَهُ فَقَدْ هَنَّأْتَهُ وَاِذا سَتَرْتَهُ فَقَدْ تَمَّمْتَهُ .

احسان تمام نشود مگر به سه چیز: به کوچك انگاشتن آن ، تعجیل درآن وپنهان داشتن آن . چون کوچکش انگاری ، بزرگش کنی . چون درآن تعجیل کنی ، شیرینش سازی وچون پنهانش داری کاملش نمائی .

Beneficence will not be perfected but by three things: considering it little , hurry in doing it and concealing it ; when you consider it small you make it great , when you hurry to do it you make it sweet and when you conseal it you make it perfect.

***

احسان چو کنی بمستحقان ایدل | تا قابلش انگار که گردد قابل
تعجیل درآن کن که شود شیرین تر | پنهانش دار تا که گردد کامل

اَلنّاسُ مِن خوفِ الذُّلِ متعجِلو الذُّلِ .

مردم از ترس ذلت بسوی مذلت میشتابند .

People will often be abjected just for fear of the very abjectness.

***

ما تا که بدفع زهر غم پردازیم　　با زهر شراب جان تبه میسازیم
کوشیم که تا زیك مذلت برهیم　　خود را بمذلتی دگر اندازیم

اَلنّاسُ منقوصون مدخلون الّا مَن عصمَهُ اللّهُ .

همه کس دارای عیب و نقص است مگر آنکسی که خداوند نگاهش داشته است .

All people are defective and deficient except those whom God saves.

***

خود را بخدا اگر کسی نسپارد　　بس دام که شیطان برهش بگذارد
از لکه عیب ونقص کس نیست بری　　جز آنکه خداوند نگاهش دارد

إِنَّ أَحْمَدَ الأُمُورِ عَاقِبَةً الصَّبْرُ .

پایان شکیبائی خوش ترین پایان است .

Patience has the happiest ending.

***

از رنج، ترا اگرچه بر لب جان است — گر صبر کنی، تحملش آسان است
بس درد که صبر بهر آن درمان است — پایان شکیب خوش ترین پایان است

إِنَّ أَسْرَعَ الخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ .

پاداش نکوکاری ازهراجری زود ترمیرسد .

The quickest reward is that of beneficence.

***

آن مرد که نیکخوی و خوشرفتار است — از لطف خدا و خلق برخوردار است
آن اجر که زودتر زهر اجر رسد — پاداش نکوکاری نیکوکار است

إنّ أعجل العقوبةِ ، عقوبةُ البغيِ .

کیفر بیدادگری ازهر کیفری زود ترمیرسد .

The quickest punishment is that of cruelty.

***

آن کز ره بیداد گری رهسپر است ‌‌‌ هم خصم خدا وهم عدوی بشر است
بدبخت‌هر آنکسی که بیداد گراست ‌‌‌ چون‌از همه کس کیفراو زودتر است

إنّ أفضلَ أخلاقِ الرّجالِ الحِلمُ .

بردباری بهترین صفت مردان است .

Patience is man's best character.

***

پرهیز ز خشم و بیقراری بهتر ‌‌‌ آرامش و صبر و پایداری بهتر
ایدوست بحلم و بردباری خو کن ‌‌‌ کز هر صفتی است بردباری بهتر

انّ النساء همهن زينة الحيوة الدنيا والفساد فيها .

همت زنان مصروف آراستن زندگی دنیائی وفساد کردن در آن است .

Women endeavour to make up the worldly life and lead the world to corruption ·

***

ای آنکه به مهر زن نهادی گردن / دانی بچه مصروف شود همت زن ؟
آراستن زندگی دنیائی / وندر همه جا فساد بر پا کردن

انّ امساك الحافظ اجمل من بذل المضيع .

امساك بجا از بخشش بیجائی که اثر بد داشته باشد بهتر است .

A timely parsimony is better than an untimely generosity which has bad result .

***

گه صلح نکوتر و گهی دعوا به / گه قهر ز مهر و زشت از زیبا به
بخشش هم اگر بجانباشد خوش نیست / امساك بجا ز بخشش بیجا به

إنّ النفوس إذا تناسبت ائتلفت .

آنان که میانشان هماهنگی است زود بیکدیگر خومیگیرند .

Those who have concordance will soon become intimate to one another .

***

بس خلق که باهمند و از هم سیرند — چون نا سازند مهر هم نپذیرند
آنان که میانشان هماهنگی هست — بس زود به مهر یکدگر خو گیرند

إنّ طباعك تدعوك ما ألفته .

طبع تو ترا بسوی چیزی میخواند که به آن الفتش داده ای .

Your nature attracts you to whatever it is acquainted with .

***

گر طبع به بند عادتی در ماند — شاید که دگر نجات از آن نتواند
چون طبع به هر چه عادتش دادی تو — پیوسته ترا بسوی آن میخواند

اِنَّ فِي الْخُمُولِ لَرَاحَةً .

در گمنامی آسایش است .

In obscurity you can find tranquility.

***

آن کز پی نام و شهرت و خود کامی است | این شوق و هوس درسر او از خامی است
شهرت ز برای آدمی درد سر است | آسایش اگر که هست در گمنامی است

اِنَّ كُفْرَ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ .

کفران نعمت سرزنش و ندامت آورد .

Ingratitude deserves blame and brings repentance.

***

هر کس که بخوان نعمتی ره دارد | زآن دور شود چو شکر آن نگذارد
کفران نکنید نعمت یزدان را | چون سرزنش و ندامت از پی دارد

إنّ لسانك يقتضيك ما عوّدته .

زبان تو همان را اقتضا میکند که بدان عادتش داده ای .

Your tongue demands whatever it is accustomed to .

***

آن حرف که ناپسند باشد ای مرد — هرگز بزبان خود نباید آورد
زیرا تو بهر سخن که عادت داری — آن نیز زبانت اقتضا خواهد کرد

إنّ من النعمة تعذّر المعاصي .

عاجز بودن از ارتکاب گناه از جمله نعمت هاست .

It is one of blessings not to be able to commit a sin .

***

گر دسترست نیست به کاری که خطاست — این نیز نشانه ای ز الطاف خداست
گر عاجزی از اینکه گناهی بکنی — کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست

الحاسد یظهر ودّه فی اقواله ویخفی بغضه فی افعاله فله اسم الصدیق و صفة العدو.

حسود مهربانی خودرا در گفتار ظاهر میکند و کین توزی خودرا در کردار خود پنهان میدارد. او اسم دوست وصفت دشمن را دارد.

A jealous man shows kindness in his words and conceals hatred in his deeds. He is nominally a friend and actually an enemy.

***

مهری که حسود راست در گفتاراست | کین توزی اونهفته در کردار است
منگر که باسم دوست باشد با تو | زیرا بصفت چو دشمنی خونخواراست

الناس ابناء الدنیا ولایلام الرجل علی حب امه.

مردم فرزندان گیتی هستند وکسی را نمیتوان بخاطردوستی مادرسرزنش کرد.

People are in fact the children of the world; and no one can be blamed for love of one's mother.

***

نبود عجب ارخلق چه خوار وچه عزیز | باشد دلشان ز مهر دنیا لبریز
فرزندانند مادر گیتی را | نتوان بکسی گفت زمادر بگریز

انا داعیکم علی طاعة ربکم و مرشدکم الی فرائض دینکم و دلیلکم الی ماینجیکم

من شمارا به پرستش خدا میخوانم و شمارا بسوی واجبات دین ارشادمیکنم وبسوی آنچه شمارا رستگارمیسازد رهبری مینمایم .

I call you to worship God , guid you to perform religious duties and lead you to the path of salvation .

***

من اهل جهان را سوی حق میخوانم — من مرشد مردم به ره ایمانم
من رهبر خلقم و سخن میرانم — زآن راه که راه رستگاری دانم

ان اردت قطیعة اخیك فاستبق له من نفسك بقیة یرجع الیها ان بدا له ذلك یوم ما .

اگرخواستی از برادرت بگسلی چیزی از مهرخود در قلب او باقی گذار که اگر روزی لازم شد به آن رجوع کند .

If you want to break with your brother , do it in such a way that some affection towards you may be left in his heart and he may refer to it one day if necessary.

***

افتاد ترا چو با برادر پیکار — جائی ز برای صلح باقی بگذار
تا خواست اگرسوی تو آید روزی — این کار برای او نباشد دشوار

إن استتمت علی ودود فاحرز معه من امرك واستبق له من سرك ما لعلك ان تندم عليه وقتاً ما .

اگرخواستی دوستی را بحد اعلا رسانی همه کارهای خود را بادوستت درمیان مگذار وهمه اسرار خود را با اومگو که اگرزمانی ازاوباز گشتی پشیمان نشوی .

When you want to be most intimate with your friend, do not tell him all of your affairs, nor your secrets; or else, you will be sorry for it one day when you have turned away from him.

***

با دوست اگر زیاد گشتی یکرو | هر راز که داشتی باو باز مگو
کز دشمنی اش ترانباشد باکی | روزی که دلت خواست ببری از او

إن الامور اذا تشابهت اعتبر اخرها باولها .

وقتیکه کارها شبیه یکدیگرند ازروی اولین آنها میتوان بوضع آخرین آنها پی برد.

When the affairs are similar to one another you can judge the state of the last of them by considering the state of the first.

***

آنجای که کارهاست بر یك منوال | هر یك بحقیقت دگری راست مثال
چون نیك به اولین آنها نگرند | دانند که باشد آخرینش بچه حال

إنّ النفس ابعد شيء منزعاً و انها لاتزال تنزع الى معصية في هوى .

نفس بسوی خدا ازهمه کند ترمیرود وهمیشه بسوی گناه روان است .

Man's nature is slowest in going to God and fastest in committing sins .

***

نفس است چو ابلیس که سازد همه جا دست همه را زدامن خیر جدا

نفس تو که بس کند رود سوی خدا آوخ که عجب تند رود سوی خطا

إنّ ذهاب الذاهبين لعبرة للقوم المتخلّفين .

رفتن روندگان عبرتی است برای بازماندگان .

Departure of those who pass away is the best warning for those who are left yet .

***

باید چو گذشت زین جهان گذران بار سبك است بهتر از بار گران

بود رفتن آنکسان که رفتند این راه آئینهٔ عبرتی است بهر دگران

اِنْ صبرتَ جرى علیكَ القلمُ وانتَ مأجورٌ ؛ اِنْ جزعتَ جرى علیكَ القدرُ و انتَ مازورٌ .

اگرصبر کنی قضای خدا برتو میگذرد و تو نیز اجر می‌یابی و اگر بیتابی کنی از آنچه مقدر است رهائی نیابی و گناهکارهم میشوی .

If you be patient your fate will pass over and you will be rewarded for your patience ; but by impatience , you can not get rid of whatever is God's decree and you will be guilty of impatience too .

***

گر صبر کنی پیشه بهنگام بلا ماند بتو اجر و بگذرد برتو قضا

ور بیتابی کنی رود اجر بباد وز چنگ قدرهم نشوی هیچ رها

اِنَّ عمرَكَ مهرُ سعادتِكَ اِنْ انفذتَه فی طاعةِ ربِّكَ .

عمرتوکابین سعادت تست اگرآنرا صرف پرستش خدای خود کرده باشی .

Your life is endowed to you for your happiness if you spend it in God-worshipping .

***

گرخوب ونکو هردو سرای توشود از فیض عبادت و دعای تو شود

کابین سعادت تو گردد عمرت گرصرف پرستش خدای تو شود

انّ فی کلّ شیءٍ موعظة وعبرة لذوی اللبّ والاعتبار .

برای کسانیکه خردمند و بصیرند درهرچیزی پند وعبرتی است .

There are advices and examples enough in everything for those who are wise ano clear-sighted

***

احوال گنهکار که در بند بود — از دفتر عبرت ورقی چند بود
آنکس که بصیراست و خردمند بود — بهرش همه چیز عبرت و پند بود

انْ کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار .

اگردرخشم پیروزی است دربردباری مزد نیکوکاران است .

If anger may result in victory forbearance has the reward of goodness .

***

در خشم روان خویش میآزاری — در حلم وقار خود نگه میداری
در خشم اگر گمان نصرت داری — در حلم بود ثواب نیکو کاری

إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ .

اگردرسخن گفتن شیوائی ورسائی است درخاموشی نیز ایمنی ازلغزش است .

If there may be an art of eloquence in speech ; there is a chance of safeness from error in silence .

***

از بهرسخنگوی گر این فخر بجاست کاو را سخنی روان و شیوا و رساست
از بهرخموش نیز این بهره بس است کاو تا لب خویش بسته ایمن زخطاست

إِنَّكَ إِنْ سَالَمْتَ اللّٰهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

اگر تسلیم خدا شوی سالم مانی ورهائی یابی .

If you submit to God you will be safe and secured .

***

آسان ندهی چو تن بفرمان خدا کار تو شود سخت تر از چون و چرا
گردن چو نهی به بند تسلیم و رضا گردی بسلامت از دو صد بند رها

إِنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جِدَّكَ لِآخِرَتِكَ وَلَا تُكْثِرْ بِعَمَلِ الدُّنْيَا.

تو در آن راهی هستی که دیگری پیش از تو بود. پس در پی کار آخرت کوشش کن و بسیار بکار دنیا دل مسپار.

You are in the path that some one else has gone trough it before you ; so , try to achieve successfor the other world and do not be attached to this world so much .

***

زین ره که در آن تراست امروز گذار　　پیش از تو گذشته اند خلقی بسیار

پس در پی کار آن جهان کوشش کن　　بسیار به کار این جهان دل مسپار

إِنَّكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ.

شما به نشان دادن کردار درست نیازمندترید تا بگفتار درست.

Right action is more necessary for you than right words

***

چون زیور آدمی است رفتار درست　　باید همه باشند پی کار درست

مردم به نشان دادن کردار درست　　محتاج ترند تا بگفتار درست

إِنَّكُم بِأَعمالِكُم مُجازُونَ وَبِها مُرتَهِنُونَ .

شما جزای کردارخود را میگیرید ودر گرو کارخود هستید .

You are credited by your deeds; you will be rewarded or punished for them .

***

آنانکه پی خوبی رفتار خودند — در فکر سبك ساختن بار خودند
مردم همه اندر گرو کار خودند — چون بهره ورازجزای کردار خودند

إِنَّكَ مُدرِكٌ قِسمَكَ وَمَضمُونٌ رِزقُكَ وَ مُستَوفٍ ما كُتِبَ لَكَ فَأَرِحْ نَفسَكَ مِنْ شَقاءِ الحِرصِ وَمَذَلَّةِ الطَّلَبِ وَثِقْ بِاللهِ وَخَفِّضْ فِي المُكتَسَبِ .

توبهره خود را می‌یابی و روزی نو بتو میرسد و آنچه بتو نوشته شده‌است خواهی گرفت. پس‌خودرا از بد بختی آزمندی وخواری آسوده کن وبخدا متکی باش و درکار و کسب آرامش داشته باش .

You will get your lot, your livelihood and whatever is decreed to you ; so , try to get rid of the baseness of greed and asking, trust in God and do your work calmly .

***

چون میرسد ایدوست زبهر تودرست — آن رزق که ازخوان قضا بهرهٔ تست
گیری زچه‌ازحرص‌وطمع بر خودسخت؟ — باشی زچه در توکل وایمان سست؟

إنّما الحزم طاعة اللهِ ومعصية النفسِ .

دوراندیشی بردن فرمان خدا وسرپیچی ازهوای نفس است .

Prudence is to obey God and turn away from passions .

***

گر راه زروی حزم وبینش پوئی / حزم آن باشد که ترک شهوت گوئی
دل را بخدای خویش نزدیک کنی / وز دام هوای نفس دوری جوئی

إنّما سادة اهلِ الدنیا والاخرة جوادٌ .

بزرگی دنیا وآخرت نصیب کسی است که بخشنده باشد .

Dignified in the two world is the one who is generous.

***

آن‌دست که‌همچوابر گوهر بار است / خاك از اثر بخشش او گلزار است
اندر دوجهان بزرگ وذیمقداراست / آن مرد که بخشنده و نیکوکار است

إنَّ للقلوبِ خواطِرَ سوءٍ و العقولُ تزجرُ عنها .

در دلها خیالات بدی است و عقل‌ها از آنها جلوگیری میکنند .

There are harmful intentions in the heart and the mind prevents them from being practised .

***

هر گز نشوند عقل وشهوت دمساز چون عقل بود مخالف شهوت و آز

دل درپی ارتکاب اعمال بد است عقل است که از بدی ترا دارد باز

إنّي أخافُ عليكم كلَّ عليمِ اللِّسانِ و منافقِ الجَنانِ يقولُ ما تعلمون ويفعلُ ما تنكرون .

میترسم بشما آزار رساند هر کسی که به زبان دانا و به دل دوروست.سخنی میگوید که میدانیداما عملی میکند که از آن بیزارید .

I fear that you may be hurt by those who are wise by tongue and hypocrite by heart; they say something which you know and do what you resent .

***

ترسم بتو ایدوست رساند آزار هر کس که بود بد دل و نیکو گفتار

گوید بتو آنچه را که باشد نیکو اما کند آن کار کز آنی بیزار

أفْضَلُ الاخْلاصِ اليأسُ مِمّا في أيدي النّاسِ

بالاترین پایهٔ اخلاص دل بر کندن است از آنچه در دست مردم است .

The highest degree of being sincere with God is abandonment of everything which is in the people's hand

***

آن قوم که خود را بخدا بسپارند ‌ ‌ ‌ برخلق خدا چرا دگر روی آرند ؟
آنکس که براستی دلش رو بخداست ‌ ‌ ‌ دل بر کند از آنچه که مردم دارند

إيّاكَ أنْ تُخرِجَ صَديقَكَ إخراجاً تُخرِجُهُ عن مَوَدَّتِكَ و استَبقِ لَهُ مِن أُنسِكَ مَوضِعاً تَثِقُ بِالرُّجوعِ إلَيهِ .

دوستت را چنان دور مکن که از دایرهٔ دوستی خود بیرونش کرده باشی وچیزی از مهر خود درقلب او باقی گذار که باعتماد آن بتوانی بار دیگر بپیش او باز گردی .

Do not drive away your friend in such a way that he leaves you for ever ; and let him feel still some affection towards you so that you can refer to him again .

***

زنهار که از دوست چو گردانی رو ‌ ‌ ‌ کاری نکنی که او شود با تو عدو
بگذار که مهر تو بماند بدلش ‌ ‌ ‌ تا بتوانی ز نو کنی روی بدو

اِیّاكَ اَنْ تعتمِدَ علی اللَّئیمِ فانّه یخذلُ مَن اعتمدَ علیه .

هرگز به فرومایه تکیه مکن چون هر کس که به او تکیه کند خوار شود .

Never trust a mean man ; for any one who does this , will be despised .

***

آن مرد که بس دنی است در طینت و خو | بیهوده ازو مناعت طبع مجو
زنهار که تکیه بر فرومایه مکن | چون خوار شود هر که کند تکیه بدو

اِیّاكَ اَنْ تکونَ علی النّاسِ طاعِناً و لِنفسِكَ مُداهِناً فتعظُمَ لكَ الحوبة وَ تحرِمُ المثوبة .

بپرهیز از اینکه عیب مردم را ببینی و آنان را سرزنش کنی واز عیب خودچشم بوشی.
چون این کار گناه ترا بزرگ میکند و از ثواب محروم میسازد .

Avoid blaming people for their defects and disregarding your own ones ; because this will magnify your sins and deprive you from rewards .

***

دوری کن از اینکه عیب مردم نگری | وز دیدن عیب خویشتن در گذری
چون گردد از این راه گناه تو بزرگ | وز کار نکوی نیز اجری نبری

إياك أن توحش مواددك وحشة تفضي به إلى اختياره البعد عنك وإيثار الفرقة .

دوست خود را چنان رمیده مکن که از تو دوری جوید وجدائی ترا ترجیح دهد .

Do not scare your friend in such a way that he should prefer to separate from you.

***

هشدار که حق دوست باشد منظور　　آنگونه میازار دلش را ز غرور
کاو سخت رمد از تو و باشد مجبور　　کز پیش تو در گریزد و گردد دور

إياك أن يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك .

بپرهیز از اینکه خداوندتر از فرمانبری خود دور و بگناه سرگرم بیند و ترا دشمن شمارد.

Do not let God see you away from His obedience and occupied with sins; and, consequently, hates you.

***

مگذار دلت دور ز یزدان ماند　　ابلیس به ورطهٔ گناهت راند
وآنگاه خدا دشمن خویشت داند　　وز دوستی تو روی بر گرداند

اِيَّاكَ وَالاِعْجَابَ وَحُبَّ الاِطْرَاءِ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ .

بپرهیز از خود پسندی و دوست داشتن تملق چون برای فریب دادن تو بشیطان بهترین فرصت را میدهد .

Avoid to be proud and flattered ; for in this way you give the devil the best chance to deceive you .

***

خود را ز بلای خود پسندی برهان　　مگذار تملق تو گویند کسان
زیرا که ازین دو راه فرصت یابد　　از بهر فریب دادن ما شیطان

اِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ اِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ اِلَى الرِّيَبِ .

از غیرت بیجا بپرهیز که سالم را بسوی بیماری میکشد و بیگناه را متهم میسازد.

Avoid unduly zeal ; for it drags a healthy person towards sickness and accuses an innocent one .

***

از غیرت بیجا حذرت می باید　　کاین روح و روان خلق می فرساید
هر سالم را برد سوی بیماری　　هر بیگنهی را بگنه آلاید

إيّاكَ وَ الحِرصَ فَانّهُ شينُ الدّينِ وَبِئسَ القَرين

از حرص بپرهیز که عیب دین است وقرین بدی است.

Avoid greediness ; for it is a bad companion and a damage to your religion.

***

ازحرص که همچو دشمنی خونین است | بگریز که ریشهٔ حسد یا کین است
چون لکهٔ بد بدامن آئین است | زنهار که بدترین قرینت اینست

إيّاكَ وَ الخُرقَ فَانّهُ شينُ الاخلاقِ .

از تندی و درشتی پرهیز کن که نشانهٔ زشتی اخلاق است .

Avoid roughness ; for it is a defect to your character .

***

چون مایهٔ عزت وشرف خوی نکوست | محبوب بودهر آنکه خویش دلجوست
زنهار ز تندی و درشتی بگریز | زآنروی که این نشانهٔ زشتی خوست

إيّاكَ وَ الظُّلم فمَن ظَلَمَ كَرِهَت أيّامَه .

از بیداد بپرهیز که هر که بیداد کند روزگارش سیاه گردد .

Avoid oppression ; for every oppressor will have unhappy days behind him .

***

آنکس که ببیداد گری پردازد — با خلق خدای دشمنی آغازد

بیداد مکن که هر که بیداد کند — پیش از همه، روز خود سیه میسازد

إيّاكَ وَالعَجَلَ فإنّه عنوانُ الفَوتِ وَالنَّدَمِ .

از شتاب بپرهیز که آغاز خرابی کار و پشیمانی است .

Avoid hastiness which is the beginning of the spoilage of your work and a cause of disappointment.

***

گر در همه کار میروی راه صواب — پرهیز کن از شتاب زیرا که شتاب

هم کار کننده را پشیمان سازد — هم کارش را کند بیکباره خراب

إِيَّاكَ وَ الْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ وَ إِنَّ الْغَدُورَ لَمُهَانٌ عِنْدَاللهِ بِغَدْرِه .

از بیوفائی بپرهیز که زشت ترین خیانت بشمار میآیدو بیوفا بعلت بیوفائی خود در نزد خداوند خوارست .

Aviod infidelity; because it is the most hideous treason and the unfaithful person is despised before God for lack of loyalty.

***

زنهار که راه بیوفائی مسپار — کاین زشت‌ترین خیانت آید بشمار

آنکس که کند به بیوفائی عادت — در پیش خدا سیاه رو باشد و خوار

إِيَّاكَ وَ الْغِيبَةَ فَإِنَّهَا تُمَقِّتُكَ إِلَى اللهِ وَ النَّاسِ وَتُحْبِطُ أَجْرَكَ .

از غیبت دوری کن که درنزد خدا وخلق ترا منفورسازد واجرترا ازمیان ببرد .

Aviod back-biting for which you will be hated by both God and people and your reward will be lost in the day of judgement.

***

از غیبت خلق ،تا بود مقدورت، — شو دور، که میکند ز عزت دورت

در پیش خدا و در بر خلق خدا — هم بی اجرت سازد و هم منفورت

اِیّاكَ وَ الْفِرقَةَ فَاِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّیطانِ.

از جدائی بپرهیز زیرا کسی که از مردم دوری کند در دام شیطان افتد.

Avoid separation from people ; for a secluded person is a prey of devil.

***

خوش نیست که کس دور زیاران افتد — تنها و مجرد و پریشان افتد
آن مرد که دوری بکند از مردم — در دامگه فریب شیطان افتد

اِیّاكَ وَ انْتِهاكَ الْمَحارِمِ فَاِنَّها شیمَةُ الْفُسّاقِ وَ اُولِی الْفُجُورِ وَ الْغَوایَةِ.

از پرده دری بپرهیز که شیوهٔ بدکاران و گمراهان است.

Avoid betraying people's secret ; for this is the way of evil-doers and misled persons.

***

آن مرد که خود ز آبرو داران است — پابند به حفظ حرمت یاران است
زنهار که پرهیز کن از پرده دری — کاین شیوهٔ گمرهان و بدکاران است

اياك و صحبة من الهاك و اغراك فانه يخذلك و يوبقك .

از همنشینی کسی که ترا غافل و خودبین کند بگریز زیرا خوارت سازد و در مهلکه‌ات اندازد .

Beware of a companion who makes you proud and negligent; for in this way he despises and destroys you.

***

بگریز از آنکه ره چو شیطان زندت — غافل سازد ز کار و خودبین کندت
کز مسند عز و آبرو بر کندت — در مهلکهٔ ذلت و رنج افکندت

اياك و فعل القبيح فانه يقبح ذكرك و يكثر وزرك .

از کار بد دوری گزین که نام ترا ننگین و گناهان ترا زیاد کند .

Avoid evil-doing which disgraces your name and increases your sins.

***

از کار بد ای رفیق دوری بگزین — زیرا عمل تو گر که باشد ننگین
هم نام نکوی تو بننگ آلاید — هم بار گناهان تو سازد سنگین

ایّاكَ وَ مُصاحبةَ الفُسّاقِ وَالفُجّارِ فَانَّ الشَرَّ بِالشَّرِّ مُلحَق

ازهمنشینی بدکاران بپرهیز زیرا بدکار به سوی بدی میرود .

Avoid association of malfeasant persons; for an evil-doer goes always towards evil.

***

ازآنکه به‌خلق‌وخوست‌چون‌دیوودده‌ی	پرهیز کن ای که اهل عقل و خردی
بگریز ز همنشینی بد کاران	زآنروی که بدکار رود سوی بدی

أینَ الجَبابِرةُ و أبناءُ الجَبابِرةِ ؟

کجا هستند فرماندهان بزرگ و فرزندان آنان .

Where are the great commanders and their offsprings now ?

***

آن قوم که حشمت و جلالی دارند	افسوس که عاقبت زوالی دارند
آنانکه امیرزاده بودند و امیر	اکنون بکجایند و چه حالی دارند؟

أين الذين عسكروا العساكر و مدنوا المداين ؟

كجا هستند كسانى كه لشكرها مهيا كردند وشهرها بنا نمودند .

Where are those who prepared army and constructed cities

***

آنانكه بهر شهر بناها كردند لشكر ز پى جنگ مهيا كردند
اكنون بكجايند و براى چه‌زحرص دەروزهٔ عمر اينهمه غوغا كردند ؟

أين الذين قالوا: « من اشد منا قوة واعظم جمعاً ؟ » ؟

كجا هستند كسانى كه ميگفتند كيست كه زورش از زور ما افزون و يارانش از ياران ما بيشتر باشد ؟

Where are those who used to say proudly : " who is stronger than us and has more men than we have "

***

كو آنكه زروى كبر ميگفت بخويش امروز منم بمال و جاه از همه پيش
آن كيست كه‌ازمنست زورش افزون وآن كيست كه‌از منست يارانش بيش ؛

أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا أَحْسَنَ آثاراً وَ أَعْدَلَ أَفْعالاً وَأَكْثَرَ مُلْكاً ؟

کجا هستند کسانی که نکوترین آثار بر جا نهادند، عادلانه‌ترین کارها را کردند و بزرگترین مملکت را داشتند.

Where are those who left the best relics, did the most justified deeds and ruled the greatest kingdom

***

آنکو پی کارقد بر افراشت کجاست ؟ وآثار نکوز خویش بگذاشت کجاست؟
آن کز همه بیش معدلت کرد چه شد ؟ وآن کز همه بیش مملکت داشت کجاست

أَيْنَ الَّذِينَ هَزَمُوا الصُّفُوفَ وَسارُوا بِالأُلُوفِ ؟

کجا هستند کسانی که صف‌های سپاه را میدریدند ودر هر راهی هزاران همراه داشتند؟

Where are those who defeated the military forces and had thousands of men with them in every pathway.

***

اکنون بکجاست؟ یا کجا جسته پناه آنکس که زهم درید صف‌های سپاه ؟
اکنون بکجاست؟ وزچه تنها ماندست آنکس که بره داشت هزاران همراه ؟

أين تذهب بكم المذاهب ؟ أين تتيه بكم الغياهب وتختدعكم الكواذب؟

تا کی روش های باطل شمارا از راه برد، تاریکیها سرگردانتان کند و دروغگویان شما را فریب دهند ؟

For how long the wrong courses lead you astray, obscurities bewilder you and liars deceive you ?

***

تا چند ز روی جهل چون رهروخام | در هر ره نا صواب برداری گام؟
درتیرگی هوس شوی سرگردان، | وز هر سخن دروغ افتی در دام؟

أين من ادّخر واعتقد وجمع المال فاكثر.

کجاست آنکه ذخیره کرد و گردآورد و مال جمع کرد وزیاد کرد ؟

Where is the man who gathered money, treasured and increased it ?

***

اکنون بکجاست آنکه تا عمری داشت | اندر پی جمع مال همت بگماشت؟
آورد و زیاد کرد و یکسو انباشت | باخودزچه برنداشت آنها که گذاشت؟

أَيْنَ مَنْ جَمَعَ فَأَكْثَرَ وَ أَعْتَقَبَ وَ أَعْتَقَدَ وَ نَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ ؟

کجاست آنکه مال جمع کرد و زیاد کرد و یکسو نهاد و بگمان خود برای فرزندان نگهداری کرد ؟

Where is the person who gathered wealth, increased it, saved it and thought he would keep it for his children?

***

کو آنکه بحرص مال بودش تشویش — اندوخت زرو به‌سعی کرد آنرا بیش
زآن هیچ نخورد و بود دلخوش که نهد — آنرا ز برای پسر و دختر خویش

أَيْنَ مَنْ حَصَّنَ وَ أَكَّدَ وَ زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ .

کجاست آنکه حصار بنا کرد و آنرا محکم ورفیع وزیبا ساخت .

Where is the man who constructd a fortress, strengthened, beautified and made it as high as he could?

***

آنکس که حصار مرتفع بر پا کرد — پی محکم و دیوار و درش زیبا کرد
اکنون بکجاست؟وزچه زآن طرفه حصار — در تنگ حصار گور آخر جا کرد

أين من سعى و اجتهدو اعدو احتشد ؟

کجاست آنکه کوشید وجهد کرد ومال آماده کرد و اندوخت ؟

Where is the person who endeavoured and prepared wealth and saved it

***

آن کز پی جمع مال جان را آزرد　　کوشیدو بسی فراهم آورد و نخورد
اکنون بکجارفته‌وآن مال کجاست　　بهر چه بجا نهاد و با خویش نبرد ؟

أين يغركم سراب الامال ؟ اين تخدعكم غرور الاعمال ؟

تاکی سراب آرزو گمراهتان میکند وغرور کردار فریبتان میدهد .

For how long the mirage of your desires misleads you the pride of your deeds deceives you .

***

تاکی دل آزمندو نا آگاهت　　سازد به سراب آرزو گمراهت؛
تاکی به غرور کارهائی که کنی　　در دام فتد طبیعت خود خواهت ؟

الاِحتمالُ انصرلي مِن شجعانِ الابطالِ .

نیروی بردباری بیشتر از زوردلیران مرا یاری میدهد .

The force of tolerance is more helpful to me than the strength of brave men .

***

در سایهٔ پایداری و ستواری آسان شودت تحمل دشواری
نیروی شکیب وبردباری ، مارا افزون دهد از زور دلیران یاری

بادِر الخیر ترشد .

نکوکاری پیشه کن تا بمنزل مقصود راه بری .

Be benevolent if you want to proceed towards your aim.

***

گر دست بسوی بخشش وجود بری بس فیض کزین شیوهٔ محمود بری
کن پیشهٔ خویشتن نکو کاری را تا راه بسر منزل مقصود بری

بادِرْ شبابَكَ قبلَ هرمِكَ و صِحّتَكَ قبلَ سقمِكَ .

پیش از پیری جوانی و قبل از بیماری تندرستی را دریاب ·

Take advantage of youth before oldage, and of health before sickness .

***

زآن پیش که‌پیری زتنت تاب بـرد   مگذار جوانیت بغفلت گـذرد
زآن پیش که با تو رو کند بیماری   مگذار بتندرستی‌ات لطمه خورد

بِئسَ الجارُ جارُ السَّوءِ.

همسایهٔ بد چه بد است !

How bad it is to have a troublesome neighbour!

***

آن‌مرد که‌دور از ره عقل‌است وخرد   نزدیك تو تا هست ضرر خواهد زد
همسایهٔ بد مباد کس را قسمت   چون درد سر بدی است همسایهٔ بـد

بِئْسَ الدَّاءُ الْحُمْقِ !

حماقت چه درد بدی است !

What a bad illness is tupidity !

***

آن مرد که خام احمق بیخردی‌است — ازاو نه‌شگفت اگر که‌چون‌دیوودی‌است
احمق چو یکی مریض باشد زیرا — دردی‌است حماقت وعجب‌درد بدی است

بِئْسَ الرَّفیقُ الْحَسودُ .

حسود بدترین یاران است .

The worst companion is the one who is jealous .

***

آنرا که حسود یافتی بگذر ازو — ور دم زند از مهر، مکن باور ازو
زآن دوست که میبرد به جاه تو حسد — بگریز که نیست دشمنی بد تر ازو

بِئْسَ الشِّيمَةُ النَّمِيمَةُ .

سخن چینی چه بدکاری است !

What a bad deed is tale-bearing !

***

خوش نیست اساس فتنه و کین بودن — بدخواه و بد اختر و بد آئین بودن
دوری ز سخن چینی و نمامی کن — چون بد صفتی بوَد سخن چین بودن

بِئْسَ الْوَجْهُ الْوَقَاحُ .

روی بی‌شرم زشت‌ترین چهره است .

The ugliest face is the one that is shameless .

***

گر مرد، یگانهٔ کمال و هنر است — تا بی ادب است خوار اندر نظر است
رخسار هر آنکسی که بی شرم بوَد — گوئی که زروی همه کس زشت‌تر است

بِئسَ الوِزرُ اَكْلُ مالِ الايتامِ .

بدترین گناه خوردن مال یتیمان است .

The worst sin is to take possession of the orphan's property .

***

بخشنده اگر نیستی و راد و کریم خونریز و ستمکار مشو چون دژخیم
جرمی است عظیم خوردن مال یتیم زنهار بپرهیز ازین جرم عظیم

بِالاِطْماعِ تَذِلُّ رِقابُ الرِّجالِ .

ازطمعکاری است که مردان گردن بذلت وخواری نهند .

Covetousness debases men .

***

بار است طمع ، مجو گرانباری را بند است طمع ، مخر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را گردن ننهاد ذلت و خواری را

بِالافضالِ تعظمُ الاقدارُ .

فضائل، مردم را بلند پایه میکند .

Virtues dignify people .

***

گر فضل و کمال گشت پیرایهٔ تو محبوب شود ذات گرانمایهٔ تو
در کسب فضائل و کمالات بکوش کز فضل بلند میشود پایهٔ تو

بِالبِرِ یستعبد الحرُ .

بنیکی آزاده را میتوان بندهٔ خود ساخت .

By kindness a freeman can be enslaved.

***

با خوی نکو جهان بکام تو شود هر کس که رمد از همه ، رام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود آزاده بجان و دل غلام تو شود

بِالْجُودِ يَسُودُ الرِّجالُ .

مردان ببخشش بزرك شوند .

Men are dignified by their generosity.

***

آن راه که سوی در گه یزدان است — راه کرم و مروت و احسان است
بخشنده، بدیدهٔ کسان است بزرگ — بخشش سبب بزرگی مردان است

بِالشُّكْرِ تَدُومُ النِّعْمَةُ .

نعمت از سپاسگذاری دوام یابد .

Affluence lasts long by thanking God for it.

***

چون یافته کاخ امن و عیش تو اساس — کن شکر خدا و حق نعمت بشناس
زنهار مشو ز پاس نعمت غافل — چون نعمت حق دوام یابد بسپاس

بِالصَّمتِ يَكثُرُ الوَقارُ .

خاموشی به وقار مرد میافزاید .

Silence increases one's dignity.

***

دانا چو دهن بهر سخن بگشایـد | گر با خردی ، تـرا خموشی بایـد
آنکس که شود در بر دانا خاموش | بر عز و وقار خویش مـی افـزایـد

بِالعافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الحَيوةِ .

درسایهٔ تندرستی میتوان به لذت زندگی پی برد .

Only by healthy living we can seek the pleasure of life.

***

بیماری و رنج بردن و غم خوردن | این زیستن است سخت تر از مردن
در سایهٔ تندرستی و دلشادی | بر لذت زندگی تـوان پـی بـردن

بِالعُقُولِ يُنالُ ذِروةُ الاُمورِ .

بدستیاری خرد میتوان به‌کارهای بلند رسید .

Through sagacity great things can easily be achieved .

***

کاری که فتاد در کف جاهل خام | هرگز بمراد دل نگردید تمام
جز بـا مدد پختگی و عقل و خـرد | کی کار بزرگ میتوان داد انجام ؟

بِالفِکرِ تَنجلی غَیاهِبُ الاُمورِ .

از پرتو اندیشه تیرگی‌های امور روشن شود

Thinking clears obscurities of affairs

***

تدبیر ، به‌قفل مشکلات است کلید | اندیشه، دهد بحل هر عقده نوید
فکر است چراغی که چوروشن‌باشد | زو شام سیاه تو شود صبح سپید

بِالْكِذْبِ يَتَزَيَّنُ اَهْلُ النِّفَاقِ .

دو رویان خودرا بدروغ میآرایند .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

***

آنانکه پی نفاق برخاسته اند — در راه کژی ز راستی کاسته اند
بگریز ز صحبت دو رویان کاین قوم — خود را بدروغگوئی آراسته اند

بِالنَّظَرِ اِلَی الْعَوَاقِبِ تُؤْمَنُ الْمَعَاطِبُ .

دوراندیشی ترا از سختی‌ها در امان دارد .

Foresightedness protects you from afflictions.

***

گر چشم‌خرد باز کنی در ره خویش — در چاه نیفتی چو نهی پای بپیش
از گمرهی و سختی و نا فرجامی — کس دور نمانده‌است بجز دوراندیش

بِرُّ الْوالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ .

نیکوکاری درباره پدر و مادر ازهر بایسته ای بزرگتر است .

Beneficence towards your parents is your greatest duty.

***

بایدکه بمادر و پدر پیوسته خدمت بکنیم و خدمتی شایسته

در بارهٔ باب و مام نیکی کردن کاری است بزرگتر ز هر بایسته

بِرُكُوبِ الْأَهْوالِ تُكْسَبُ الْأَمْوالُ؛ بِالصِّدْقِ يَتَزَيَّنُ الْأَقْوالُ .

مال ومنال بارنج بدست آید و گفتار با راستی زیور یابد .

Hardship brings riches ; truthfulness beautifies speeches .

***

در وقت عمل ز کاهلی جوی حذر هنگام سخن ز راستگوئی مگذر

بی رنج نصیب کس نمیگردد زر بی صدق کلام کس نیابد زیور

بسطُ الوجهِ یحسّنُ موقعَ البذلِ .

درهنگام بخشش گشاده روئی خوش است .

It is nice to be cheerful when giving charity .

***

ازهرچه خوش است نیکخوئی خوشتر آری بود این ز هرچه گوئی خوشتر
در جود و کرم گشاده روئی کردن خوش باشد و با گشاده روئی خوشتر

بطنُ المرءِ عدوُه .

شکم مرد دشمن اوست .

A man's belly is his enemy .

***

بدبخت شکمخوار، که دائم تن او رنجور ومریض است ز پرخوردن او
پابند شکم مباش،ز اندازه فزون زیرا شکم مرد بود دشمن او

بِقَدْرِ الْهِمَمِ تَكُونُ الْهُمُومُ .

هم وغم باندازه همت است .

Worries pile up as much as ambitions .

***

هر کس که به‌عزم‌وهمت‌است‌ازهمه‌پیش — بیش از همه نیز باشد او را تشویش
چون غصه بـانـدازهٔ همت بـاشـد — غم بیش رسد هر آنچه همت شد بیش

بَلاءُ الْإِنْسانِ فِي لِسانِهِ .

بلای آدمی در زبان اوست ..

A man's affliction lies in his tongue .

***

بس کس که‌نسنجیده گشودست‌دهان — وز تیغ زبـان خویشتن دیـده زیـان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیـان — زیرا که بـلای تست در زیـر زبـان

بلاءُ الرجلِ علی قدرِ ایمانه ودینه .

امتحان مرد بقدر ایمان ودین اوست .

Every man's trial is to the extent of his faith and religion.

***

ای بس که یکی زاهد والا گهری است
هر لحظه گرفتار بلای دگری است
چون هرچه که مرد باشد ایمانش بیش
در معرض امتحان دشوار تری است

بلینِ الجانبِ تأنسُ النفوسُ .

بنرمی مردم رام شوند .

Mildness softens people.

***

دشمن که خورد خون تو با بیشرمی
چون دوست شود گر ازتو بیند گرمی
نیش از دهن مار برآید بنمد
یعنی همه کس رام شود با نرمی

تاجِرِ اللهَ تربح .

با خدا سودا کن تا سود بری .

Deal fairly with God and profit .

***

رو پشت دوتا بدرگه یکتا کن	تا منزل مقصود رهی پیدا کن
چون هرچه دهی فزون عوض بستانی	گرخواهی سود با خدا سودا کن

تَدارَكْ فِي آخِرِ عُمْرِكَ ما اَضَعتَهُ فِي اَوَّلِهِ .

آنچه در اول عمراز دست داده ای درآخر عمر بدست آر .

Try to gain in your old age whatever you have lost in your youth .

***

شادآنکه دوباره درسرپیری، بست	آن عهد خدا که درجوانی بشکست
وآنها که زدست داده بود اول عمر	آورد بجهد آخر عمر بدست

تَدَبُّر قَبْلَ اَنْ تَهَجَّم .

پیش ازآنکه بردشمن خود هجوم بری اندیشه کن .

Think before you attack your enemy .

***

درهیچ رهی، آنکه بوددور اندیش
با دیدهٔ بسته پای نگذارد پیش

اندیشه کن از نخست دربارهٔ جنگ
وآنگاه ببر هجوم بر دشمن خویش

تَرْكُ جَوابِ السَّفیهِ اَبْلَغُ جَوابِهِ .

رساترین پاسخ مرد تهی‌مغز، ندادن پاسخ اوست .

The most eloquent answer to a fool is silence .

***

با آن مردی که بیخرد یا بدخوست
هرچند که همزبان نگردی نیکوست

پاسخ به تهی مغز ندادن ایدوست
نیك اونگری رساترین پاسخ اوست

تَزْكِيَةُ الْاَشْرارِ مِنْ اَعْظَمِ الْاَوْزارِ

ستایش بدکاران از بزرگترین گناهان است .

To praise a villain is one of the greatest sins .

***

تحسین مکن آنرا که بود از اشرار | وآن رسم و روش را که بود ناهنجار
زیرا که ستایش گروهی بد کار | جرم و گنهی بزرگ آید بشمار

تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ .

بی عیب ساختن کار از خودکار سخت تر است .

Correction of a work is more difficult than the work itself .

***

شاد آنکه زعیب درعمل برحذراست | یا عیبی اگرهست از آن با خبراست
بی عیب نگهداشتن هر کاری | از کردن آن‌کار بسی سخت تر است

تعرف حماقة الرجل في ثلاث : كلامه في مالا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه و تهوره في الامور .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود : سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه از وی نپرسیده‌اند و بی‌پروائی در کارها .

To discuss a matter of which one is ignorant, to talk when not asked for, and to be reckless are three instances which evince a man's stupidity.

***

نادانی مرد، میشود فاش سه جا: آنجا که سخن کند نسنجیده ادا،
وآنجای که پاسخی دهد بی پرسش، وآنجای که کاری بکند بی پروا

تکبرك بمالا يبقى لك ولا تبقى له جهل .

کبر و ناز تو بچیزی که نه آن برای تو پایدار است و نه تو برای آن باقی مانی از جهالت است.

To be proud of something which will not remain for you, nor you will remain for it, is a sign of ignorance.

***

چیزی که ز بهر تو نماند جاوید یا آنکه تو بهر آن نخواهی پائید
گر فخر کنی بدان و بفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

تکلّموا تعرفوا فانّ المرء مخبو تحت لسانه .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیرزبان خود پنهان است .

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue .

***

گر نیست بعالم سخن مانندت
مگذار که بر زبان بماند بندت

در زیر زبان دانش مرد است نهان
بر گوی سخن که خلق بشناسندت

تمامُ العلمِ استعمالهُ .

از دانش هنگامی سود تمام میرسد که آنرا بکار بندند .

Knowledge is fully useful only when it is practised.

***

علمی که نباشد از عمل برخوردار
سودی بکسی نمیرساند بسیار

آنگاه ز دانشی رسد سود تمام
کآنرا چوبیاموخت کسی، بست بکار

تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم و لمن تعلمونه .

درحق کسی که ازو علم آموزید و کسی که ازشما علم آموزد تکریم وفروتنی کنید .

Be humble to one who teaches you and one who learns from you .

***

ای کز ره علم یافتی پیروزی — تکریم و فروتنی کن و دلسوزی
هم بر آنکس که ازتو آموزد علم — هم بر آنکس که علم ازو آموزی

ثروة المال تطغي وتردي وتفني .

مال بسیار آدمی را سرکش میکند، نابود میسازد وآخر نابود میشود .

Too much wealth makes a man arrogant, finishes him and will itself be finished at last .

***

آنکس که به کم ساخت زمحنت آسود — وآنکس که حریص شد روان را فرسود
بسیاری مال سرکشی آرد و کبر — نابود کند ترا و گردد نابود

ثلثة تدل علی عقول اربابها : الرسول والکتاب و الهدیة .

سه چیز نشان عقل صاحبش است: قاصد، نامه وهدیه .

Three things represent the mental state of their senders: messenger , letter and gift .

***

از دیدن هر گلی که در باغی رست | میزان کمال باغبان بتوان جست
چیزی که بود نشان عقل تو درست | مکتوب تو وپیک تو و تحفهٔ تست

ثلثة مهلکة : الجرئة علی السلطان وائتمان الخوان وشرب السم للتجربة

سه‌کار خطر هلاك دربر دارد : بی پروائی درحضور پادشاه وامین شمردن خائنین و خوردن زهر برای آزمایش .

Three things are fatal : to make bold with a king , to trust a traitor and to drink poison for examination.

***

مرد ازسه کارتن دهد جان نبرد : | گر در بر شه بخود سری پا فشرد،
ور خائن را امین و محرم شمرد ، | ور زهر ز بهر آزمایش بخورد

ثلثة لا تهنأ لصاحبهن العيش : الحقد والحسد و سوء الخلق .

سه چيز است که زندگی را بصاحبش ناگوار سازد : کينه و رشك و بد خوئی .

Three things make life miserable : rancour , jealousy and ill-temper .

***

گر شهره شود بنيکخوئی نامت — آهوی مراد افتد اندر دامت
پرهيز کن از کينه وبد خوئی ورشك — زيرا که ازين سه تلخ گردد کامت

ثلثة لا يستحی منهن : خدمة الرجل ضيفه و قيامه عن مجلسه لابيه و معلمه وطلب الحق وان قل .

سه کارشرم بر نميدارد: خدمت بمهمان، برخاستن ازجا درمقابل پدر و معلم و گرفتن حق خود اگر چه نا چيز باشد .

There are three things which one must not be ashamed of : to serve a guest , to bow before father and teacher and to claim a right even if it may be very little .

***

ميکوش پی خدمت مهمان عزيز — پيش پدر و معلم از جا برخيز
حقت را خواه اگر چه باشد نا چيز — وز شرم درين سه کار هم کن پرهيز

ثلثة من اعظم البلاء : كثرة العائلة وغلبة الدين و دوام المرض .

سه چیز از بزرگترین بلاهاست : زیادی عائله و بسیاری وام و دوام بیماری .

Three of the greatest calamities are : Numerous dependents , excessive debts and chronic sickness .

***

درزندگی ازسه چیزدلها خون است : آن عائله ای که ازحساب افزون است،
آن بیماری که مدتش یافت دوام ، آن وام که مبلغش زحد بیرون است

ثلثة لیس علیهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الریب والکف عن المحارم .

سه چیز است که ازآنها برتر نیست: رفتارپسندیده، پرهیزازشك و دوری ازحرام .

Nothing can be more important than these three : Good behaviour , avoiding doubts and refraining from illegals .

***

برتر نتوان یافتن از این سه مرام، کاندر دوجهان مرد بدان یابد کام :
رفتار پسندیده گرفتن در پیش پرهیز زشك کردن و دوری ز حرام

ثلثة مهلكات: طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة.

سه کار کشنده است: فرمانبری از زنان، پیروی از خشم، شهوترانی.

There are three things which are destructive: To obey women, to follow anger and to indulge in sensuality.

***

خواهی که زهر بلیه ایمن مانی　　بگریز ز دیو نفس تا بتوانی
فرمانبری سه چیز مهلك باشد　　وآن نیز زن است وخشم وشهوترانی

ثلث لاينظر الله اليهم: العامل بالظلم والمعين عليه والراضي به.

خداوند بسه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که ببیداد وستم کار کند، کسیکه بیدادگر را مدد نماید و کسیکه ببیداد رضا دهد.

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor, one who helps him and one who agrees with him.

***

هر گز بسه کس نیفکند چشم خدا:　　آن مرد که کار اوست بیداد و جفا،
آنکس که ببیداد گران کرد مدد،　　وآنکس که ببیداد گری داد رضا

ثلثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ كَمُلَ ايمانُهُ : العَقْلُ والحِلْمُ والعِلْمُ .

سه صفت است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است: خردمندی، بردباری و دانائی.

Perfection of faith depends on having these traits: Wisdom, tolerance and knowledge.

***

با نیروی فرزانگی و دانائی / بهتر به ره خدا پرستی آئی

ایمان تو کامل شود از این سه صفت: / دانائی و بردباری و بینائی

ثَمَرَةُ الایمانِ الفَوْزُ عِنْدَاللهِ .

حاصل ایمان بخدا رستگاری است .

The result of faith in God is salvation.

***

مردان خدا خوشند در هر دو سرا / آسوده درین جا و سر افراز آنجا

زیرا که بود حاصل ایمان بخدا / خوشبختی و رستگاری روز جزا

ثمرة الخوف الأمن؛ ثمرة الحزم السلامة.

حاصل ترس ایمنی وثمر دوراندیشی سلامت است.

The result of fear is to be safe and the fruit of prudence is to live well.

***

این حاصل ترس است که تا بتوانی دوری ز خطر کنی و ایمن مانی
ور حزم کنی پیشه و دور اندیشی خود را بسلامت از بلا برهانی

ثمرة العجلة العثار.

شتاب مایهٔ لغزش است.

Hurry is a cause for slip.

***

کار تو اگر خطا بود یا که صواب چون جفت شتاب شد، شود نقش بر آب
درهیچ رهی شتاب کردن خوش نیست زآنروی که لغزش است پایان شتاب

ثمرة العفة الصيانة .

سود پاکدامنی نگهداری خود است .

The benefit of chastity is self-protection .

***

در راه گناه هر که پا بگذارد — زین راه بلاها بسر خود آرد
سودی که ز پاکدامنی خواهی برد — اینست کز آسیب نگاهت دارد

ثمرة العلم معرفة الله .

ثمر دانش خداشناسی است .

The fruit of acquiring knowledge is to become able to know God .

***

آن کز پی کفر و ناسپاسی باشد، — او را بگناه بی هراسی باشد،
از علم نبرده است نصیبی، زیرا — دانش ثمرش خداشناسی باشد

ثَمَرَةُ الْوَعْظِ الْإِنْتِبَاهُ .

ثمر پند بیداری است .

The result of advice is vigilence .

***

آنکو دهدت پندی، کند هشیارت — تا دیدهٔ خود باز کنی در کارت
تو خفتهٔ غفلتی و هر پندی را — این است ثمر که میکند بیداوت

ثَمَرَةُ طُولِ الْحَيٰوةِ السُّقْمُ وَالْهَرَمُ .

میوهٔ درازی عمر پیری و بیماری است .

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

***

ای آنکه بزیر گنبد زنگاری — عمر صد و بیست ساله خواهش داری
این نکته بدان که شاخهٔ عمر دراز — برگ و بر اوست پیری و بیماری

ثوبُ التقى اشرفُ الملابِسِ .

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

The most comely dress is the robe of chastity.

***

آن خواجه که مال وجاه را بنده بود — دلدادهٔ جامهٔ فریبنده بود
گو جامهٔ پاکدامنی خواه ، که آن — بیش از همه بر تنت برازنده بود

ثوبُ العلمِ یخلدكَ ولایبلی ویبقیك ولایفنی .

جامهٔ علم، ترا پایدارسازد و خود فرسوده نگردد و برای تو ماند ونابودنشود .

Knowledge is like a dress which immortalises you and it won't be worn out; lasting for ever.

***

علم است لباسی که نخواهد فرسود — این جامه بعزت تو خواهد افزود
هم نام تو پایدار خواهد کردن — هم بهر تو ماند و نگردد نابود

ثِیابُكَ عَلی غَیرِكَ اَبقی لَكَ مِنها عَلَیكَ .

جامه‌ای که برتن دیگری کنی برای تو بیشتردوام یابد تاآنکه برتن توباشد .

Your dress, put on by someone else, lasts longer for you than when put on by yourself.

***

تا در پی نیکی است دل روشن تو نیکی است نگهدارتوچون جوشن تو
آن‌جامه که ازتودرتن‌مسکینی است افزون کندت دوام تا بر تن تو

جارُالسّوءِ اَعظَمُ الضَّراءِ واَشَدُّ البَلاءِ .

همسایهٔ بد بزرگترین ضرر وسخت ترین بلاست .

A bad neighbour is the greatest loss and the hardest calamity.

***

آن‌مرد که‌زشت سیرت وفتنه گراست همسایگی اش مایهٔ خون جگر است
همسایهٔ بد که بد ترین درد سر است از هر ضرری تحملش سخت تر است

جالِسِ العُلَماءَ تَزدَدْ عِلْماً ؛ جالِسِ الحُكَماءَ تَزدَدْ حِلْماً .

همنشین دانایان باش تا دانائی خودرا زیاد کنی وهمدم حکیمان باش تا بحلم خود بیفزائی

Association with savants increases your knowledge and companionship with sagacious persons makes you more patient .

***

آنگاه که در صحبت دانا آئی | ازصحبت او فزون کنی دانائی
و آنگاه که همدم حکیمان باشی | از صحبتشان به حلم خویش افزائی

جالِسِ الفُقَراءَ تَزدَدْ شُكراً .

همنشین فقیران شوتا شکر نعمت بجای آری .

Associate with the poor in ordor to be more thankful to God for your wealth .

***

ای آنکه بود سیم وزرت از حد بیش | شو همدم آنکس که فقیراست وپریش
کز دیدن فاقهٔ وی و نعمت خویش | بر درگه حق شکر کنی بیش ازپیش

جاهِدْ شَهْوَتَكَ وغالِبْ غَضَبَكَ وخالِفْ سُوءَ عادَتِكَ تَزْكُ نَفْسُكَ ويَكْمُلْ عَقْلُكَ وتَسْتَكْمِلْ ثَوابَ رَبِّكَ .

باشهوت خود بستيز وبه خشم خود چيره شو و از عادت بد روى بتاب تا نفس تو پاك وعقل تو كامل شود وپاداش خودرا نيز كامل كنى .

Fight with your passions, overcome your anger and turn away from your bad habits if you want to purify your soul and perfect your mind and, also , get a better reward in the next world .

***

برشهوت وخشم چيره شو ازهر باب — وز پيروى عادت بد روى بتاب

تا عقل تو كامل شود و ذات تو پاك — پاداش تو هم فرون شود روز حساب

جُودُ الْفَقِيرِ يُجِلُّهُ : بُخْلُ الْغَنِيِّ يُذِلُّهُ .

بخشش فقير لورا سرافراز كند وبخل ثروتمند اورا پست نمايد .

A poor man's generosity dignifies him ; a rich man's meanness degrades him .

***

مسكين چو ببخشش و كرم پردازد — آن بخشش و جود سرفرازش سازد

منعم چو بخيل افتدو كوتاه نظر — آن بخل بننك و پستى اش اندازد

حَاسِبُوا اَنفُسَكُم قَبلَ اَن تُحَاسَبُوا .

بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند .

Judge yourself before you are judged .

***

بنگر که رهت خطاست یا آنکه صواب — گر راه خطاست زود از آن روی بتاب
آن به که حساب کار خود را بکنی — زآن پیش که از تو باز خواهند حساب

حَدُّ اللِّسَانِ اَمضَی مِن حَدِّ السِّنَانِ .

تیغ زبان از نیزه برنده تر است .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point .

***

هر بار گران اگر توان برد آسان — هر گفتهٔ زشت را تحمل نتوان
با تیغ زبان بر دل کس زخم مزن — کز نیزه برنده تر بود تیغ زبان

حُسنُ الادبِ یستُرُ قبحَ النسبِ

نیکی رفتار بدی دودمان را بپوشاند.

Good behaviour covers poor ancestry.

***

گر مرد، بود یگانهٔ دانش و هوش | تا بی ادب است کم بود او ز وحوش
حسن ادب و بلندی همت مرد | بر پستی دودمان گذارد سرپوش

حُسنُ التّدبیرِ یُنمی قلیلَ المالِ وَسوءُ التّدبیرِ یُفنی کثیرَهُ.

حسن تدبیر اندکی از مال را افزایش دهد وسوء تدبیر زیادش را نابود سازد.

Prudence increases possession even if it is little; imprudence dissipates it even if it is much.

***

بیعقل، شود ز سوء تدبیر ذلیل | باعقل، شود ز حسن تدبیر جلیل
زآن راه، قلیل میشود مال کثیر | زین راه، کثیر می‌شود مال قلیل

حُسنُ السِّیاسَةِ یستدیمُ الرِّیاسَةَ.

سیاست نیکو ریاست را پایداری میبخشد.

Good policy will prolong superintendancy.

***

تا یاری خاص و عام خواهی کردن خود را زین ره بنام خواهی کردن
گر لایق و کاردان و مردمداری بر مسند خود دوام خواهی کردن

حُسنُ الصُّورَةِ اوّلُ السَّعادَةِ.

زیبائی روی اول خوشبختی است.

A beautiful face is like the first stage of happiness.

***

هر کس که بیك صورت زیبا نگریست گر دل ندهد زدست، او را دل نیست
زآنجای که محبوب بود زیبا روی زیبائی روی، اول خوشبختی است

حسنُ الظنِّ راحةُ القلبِ و سلامةُ البدنِ .

خوشبینی مایهٔ سلامت تن وراحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

***

یکچندا گر کنی به‌خوش بینی زیست | دانی که خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل | هردو بروبرك شاخهٔ خوش بینی است

خالِطُوا النّاسَ مُخالطةً جميلةً اِن مِتّم بكوا عليكم و اِن غبتم حنّوا اِليكم

با مردم چنان دوستانه آمیزش کنید که اگر بمیرید برایتان گریه کنند واگر از نظر غائب شوید ازدوری شما بیقراری نمایند .

Associate with people so affectionately that they miss oyu when you are away and cry for you when you are dead .

***

با خلق سلوك کن بنحوی دلخواه | تا در دل هر کسی چنان یابی راه
کز مردن تو زچشم ها ریزد اشك | وز دوری تو زسینه ها خیزد آه

خُذِ الحِكمةَ مِمَّنْ أتاكَ بِها وَانظُرْ اِلىٰ ماقالَ وَلا تَنظُرْ اِلىٰ مَنْ قالَ .

ازهر کس که ترا پند میدهد پند گیرو بنگر که چه میگوید منگر که چه کسی میگوید.

Accept the advice of anyone who advises you, paying attention to what is said and not who says it .

***

هشدار که ژنده پوش فرزانه بسی است — کاندر باطن گلی به ظاهر چو خسی است
ازهر که ترا پند دهد پند بگیر — بنگر که چه میگوید و منگر چه کسی است

خُذِ القَصْدَ فِي الأُمورِ فَمَنْ اخذَ القصدَ خفّتْ عليهِ المؤنُ .

میانه روی پیش گیر که هر کس میانه رو باشد بارزندگی بردوشش سبك میشود.

Live economically; for the economy lightens the burden of life .

***

اسراف ز هیچ ثروت سرشاری — برجا ننهاد عاقبت دیناری
باشی چو میانه رو تو در هر کاری — بر دوش تو میشود سبك هر باری

خُذْ علی عدوك بالفضل فانه احد الظفرین .

دشمن خودرا به احسان مغلوب کن چون این یکی از دوشیوهٔ پیروزی است .

Overcome your enemy by being kind to him ; for this is one of the two ways of victory .

***

فرجام غضب، ستیزه و کین توزی است — بنیاد خوشی نیکی و مهر آموزی است
کن دشمن خویش را به احسان مغلوب — چون این یکی از دوشیوهٔ پیروزی است

خُذْ مما لا یبقی لك لما یبقی ولا یفارقك .

آنچه را که برای تو باقی نمیماند صرف چیزی کن که برایت باقی میماند و از تو دور نمیشود

Spend whatever does not remain for you to acquire what will remain .

***

شادآنکه زمال خویش تا بتواند — صرف ره احسان و کرم گرداند
با دادن چیزی که نماند باقی — آن چیز بدست آر که باقی ماند

خُذْ مِنْ کُلِّ عِلْمٍ اَحْسَنَهُ فَاِنَّ النَّحْلَ یَأْکُلُ مِنْ کُلِّ زَهْرٍ اَزْیَنَهُ .

ازهر علمی بهترین قسمت آنرا بیاموز مانند زنبور عسل که ازهر شکوفه بهترین قسمتش رامیخورد.

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower .

***

ازدانش و علمی که ترا در نظر است — آن قسمت را بخوان که بیشش ثمر است
میباش چوزنبور که بر گل چو نشست — آن قسمت رامکد که خوشبوی تر است

خِفْ تَأْمَنْ .

ازهر گزندی اندیشه کن تا درامان باشی .

Beware of all harms if you want to be safe .

***

بی فکر اگر دست زنی درهر کار — ای بس که زیان زکار بینی بسیار
باید که زهر گزند اندیشه کنی — تا آنکه زهر گزند مانی بکنار

خَلِيلُ الْمَرْءِ دَلِيلُ عَلَى عَقْلِهِ وَكَلَامُهُ بُرْهَانُ فَضْلِهِ .

دوست هر کسی نشان عقل وسخن اودلیل فضل اوست .

Every man reveals his wisdom by choosing his friends and shows his learning by his speech.

***

زآن دوست که بستهای بدیدارش دل، معلوم شود که تا چه حدی عاقل
وز آن سخنی کز لبت آید بیرون معلوم شود که تا چه حدی فاضل

خَوْفُ اللهِ يُوجِبُ الْأَمَانَ .

ترس ازخداوند ایمنی آورد .

Fear of God is a cause of security.

***

گر بندگی خدا خصال تو شود کی وسوسهٔ نفس وبال تو شود ؟
از قهر خدا بترس تا لطف خدا اندر همه جا شامل حال تو شود

خِیارُ خِصالِ النّساءِ شِرارُ خِصالِ الرِّجالِ .

خصائل خوب زنان خصائل بد مردان است .

Good characters of women are bad ones for the men .

***

زن بهر کسی نیاورد جز غم و درد ... دنبال زنان فزون زاندازه مگرد
چون آنچه بود نکوترین خصلت زن ... باشد چو نکوهیده ترین خصلت مرد

خَیرُ اِخوانِكَ مَنْ واساكَ بِخَیرِهِ وَخَیرٌ مِنهُ مَنْ اَغناكَ عَنْ غَیرِهِ .

بهترین برادر تو آنست که ازخوبی خود بتویکسان بهره رساند وبالا ترازاو کسی است که ترا ازدیگری بی نیاز کند .

The best of your brethren is the one who shares his goodness equally with you; and he is surpassed only by the one who makes you independent of others .

***

آنست برادر توکز هر نظری ... یکسان بخود و تو میرساند ثمری
وز او بهتر کسی که با بودن او ... هرگز نشوی نیازمند دگری

خیر اخوانك من عنفك في طاعة الله سبحانه .

بهترین برادرتو آنست که بزورترا بطاعت خداوند سبحان وا دارد .

Your best brother is the one who forces you to obey the praiseworthy God.

***

هر کس کندت منع ز کجرفتاری　　بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور　　مجبور کند ترا به نیکوکاری

خیر الامور اوسطها .

بهترین کارها آنست که ازروی میانه روی باشد .

The best action is the one which is based on moderation.

***

افراط بمرد عرصه را سازد تنگ　　تفریط ، کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار　　نه رومی روم باش نه زنگ زنگ

خَيْرُ الْعَطاءِ ماكانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ .

بهترین بخشش آنست که طلب نکرده باشد .

The best donation is that which is given without being asked .

***

تا گردن سائلی به پیش تو خم است — بخشش چو کنی، ارزش آن بذل کم است
برخلق طلب نکرده بخشش کردن — ارزنده ترین بخشش اهل کرم است

خَيْرُ الْعُلُومِ ما أَصْلَحَكَ .

بهترین دانش آنست که ترا اصلاح کند .

The best knowledge is that which corrects you.

***

گر علم تو مایهٔ صفای تو شود — چون گنج گرانی زبرای تو شود
آن علم بود نیك تر از هر علمی — کاندر ره راست رهنمای تو شود

خیرُ الملوكِ من اماتَ الجورَ واحيَى العدلَ .

بهترین شاهان کسی‌است که ظلم وجوررا مرگ دهد وعدل وداد را زنده کند .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice.

***

آنست بهین شاه که چون تاج نهد　　از بند هوای نفس آسان بجهد
آئین صفا وعدل را زنده کند　　ارباب جفا و ظلم را مرگ دهد

خیرُ عملكَ ما اصلحتَ به يومَكَ وشرُّه ما افسدتَ به قومَكَ .

خوب ترین کارتو آنست که روزگار ترا خوب کند و بد ترین کارتو آنست که کسان تورا فاسد سازد .

The best of your deeds is the one which makes your life better, and the worst of them is that which corrupts your folks

***

آن خوب ترین کار توآید به حساب　　کان حال ترا خوب کند از هر باب
وآن‌زشت ترین کارتو باشد که بدان　　سازی همه را منحرف از راه صواب

خَیرُ کُلِّ شَیْءٍ جَدیدُهُ وَ خَیرُ الاِخْوانِ اَقْدَمُهُمْ .

هرچیزی تازه ترش بهتراست و دوست، دیرینه ترش.

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

***

گر باتو هزارکان پرسیم و زر است | بی دوست سراسرش هبا وهدر است
هر چیز بود تازه ترش نیکوتر | جزدوست که دیرینه ترش خوبتراست

خَیرُ ما وَرَّثَ الآباءُ الاَبناءَ الاَدَبُ .

بهترین ارثی که ازپدران بهپسران میرسد فرهنك است .

The best heritage passed from fathers to thei- sons is knowledge .

***

درباغ پدر پسر گلی خوشرنك است | در تربیتش اگر نکوشد ننگ‌است
نیکوتر و پر بها ترین ارث پدر | از بهر پسر فضیلت وفرهنگ‌است

دارِالنّاسَ تَستمتِع بإخائِهِم و القَهُم بالبِشرِ تمت اضغانهم .

بامردم مدارا و سازگاری کن تا از دوستی آنان بهره مند شوی و باگشاده روئی ازایشان دیدار کن تاکینه ازدلهایشان بزدائی .

Be mild with the people in order to take advantage of their friendship ; and treat them cheerfully so that you can erase hatred from their hearts .

***

بر خلق دری ز سازگاری واکن   با روی گشاده جای در دل ها کن
هم از دل دشمنان خود کینه ببر   هم دوست برای خویشتن پیدا کن

دارٌ بِالبلاء مَحفوفةٌ و بِالغدرِ مَوصوفةٌ لاتدوم احوالها ولا یَسلِم نزالها

دنیا با مصیبت پیچیده و بنابکاری معروف است احوالش نا پایدار است و مردمش از سلامت و امن دورند .

The world is wrapped in calamity and known for treason ; its status inconstant and its people deprived of security .

***

دنیاست چوخانه‌ای بمحنت محصور   یا چون یاری به بیوفائی مشهور
هم شیوه‌اش از ثبات باشد بکنار   هم مردمش ازسلامت و امن بدور

دارِ عدوّكَ واخلِص لِوَدودِكَ تحفظِ الاخوّة وتحرز المروّة.

بادشمن خود نرمی کن و بادوست خود یکرنگ باش تا برادری و مردانگی را بجا آورده باشی.

Be linient towards your enemy and sincere to your friend ; in this manner you will comply with fraternity and generosity .

***

بادشمن خود نرمی وخونسردی کن — با دوست یگانگی و همدردی کن

با دوست ، ره برادری پیش بگیر — با دشمن خویشتن جوانمردی کن

دار هانت علی ربها فخلط حلالها بحرامها وخیرها بشرها وحلوها بمرها

دنیا را خداوند ناچیز شمرد از ین رو حلال آنرا بحرام و نیکی آنرا به بدی و شیرینی آن را بتلخی آمیخت .

God overlooked the world and so mingled the legitimate with illegitimate,goodness with badness and sweetness with bitterness .

***

دادار ز دنیای دنی مهر گسیخت — زین روی حلالش به حرامش آمیخت

بانیکی آن ننگ بدی مقرون ساخت — در شربت آن شرنگ ناکامی ریخت

داووا مَرضاكُم بِالصَّدقه .

بیماران خودرا با دستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill folks .

***

بیمار ترا اگر بلا در جان است   دست صدقه ازو بلا گردان است
تاثیر دعای دردمندی مسکین   درمان هزار درد بیدرمان است

دلیل دینِ الرَّجلِ ورعه .

نشانهٔ دینداری مرد پرهیزگاری اوست .

A sign of religiousness is chastity .

***

هر کس پی طاعت خدا برخیزد   با نیروی عصیان و هوس بستیزد
برجسته ترین نشان دینداری مرد   آنست که از گناه می پرهیزد

دَلِيلُ عَقْلِ الرَّجُلِ قَوْلُهُ ، دَلِيلُ أَصْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهُ .

نشانهٔ عقل مرد گفتار او و نشان اصل او کردار اوست

A man's speech reveals his mind; and his deed shows his origin.

***

گر خوب نباشد سخنت یا کارت — درچشم کسان خوار کند چون خارت
کز عقل تو میدهد نشان گفتارت — وز اصل تو میکند بیان کردارت

دَوْلَةُ اللِّئَامِ مَذَلَّةُ الْكِرَامِ .

کامکاری دونان خواری رادمردان است.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

***

خوشبختی آن کسان که بد کردارند — بدبختی جمعی است که نیکو کارند
چون بحر اگر بری خسان را بالا — روشن گهران روی بپائین آرند

ذاكِرُ اللهِ سُبحانَهُ مُجالِسُه .

کسی که خدای پاک را همیشه بیاد آورد مانند همدم اوست

One who always remembers God is like His companion.

***

شاد آنکه به ذکر ایزد منان است — روشن دل او ز پرتو ایمان است
آنکس که همیشه دردلش یاد خداست — گوئی که هماره همدم یزدان است

ذَرِ الإسرافَ مُقتَصِداً وَاذْكُرْ فِي اليومِ غداً .

از اسراف دست بردار و به اقتصاد کوش وامروز سختی فردارا بیاد آور .

Leave extravagance, try to be economical and remember today the difficulties of tomorrow.

***

تبذیر مکن، دست ز اسراف بدار — پیوسته به اقتصاد کوش اندر کار
امروز که بخت یاورت گشته و یار — از سختی و بدبختی فردا یاد آر

ذَرِ السَّرَفَ فَإِنَّ الْمُسْرِفَ لَا يُحْمَدُ جُودُهُ وَلَا يُرْحَمُ فَقْرُهُ .

از اسراف در گذر زیرا مسرف وقتی که جود وعطا کند مدحش نگویند وهنگامی کـه بتهی دستی افتد دستش نگیرند.

Give up prodigality; for a prodigal man is not praised while he gives, nor pitied while he is in need.

***

پشت همه زیر بار اسراف شکست
زآنروی که هر که راه اسراف نبست
آندم که عطا کند نگویندش مدح
وآندم که گدا شود نگیرندش دست

ذُلَّ فِي نَفْسِكَ وَعِزَّ فِي دِينِكَ وَصُنْ آخِرَتَكَ وَابْذُلْ دُنْيَاكَ .

در نفس خود خوار ودر دین خود عزیز باش. آخرت خود نگهدار واز دنیا در گذر .

Be humble in your own self and great in your religion. Turn away from this world and keep the next.

***

در نفس خود آن به که شوی کوچك وخوار
اما در دین عزیز آئی بشمار
وزلذت وعیش این جهان شوئی دست
کز نعمت آن جهان شوی برخوردار

ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجبل الذی لا تزعزعه الریاح والدنی یبطره ادنی منزلة کالکلاء الذی یحرکه النسیم .

آزاده را جاه و مقام، هر قدر بلند باشد، گمراه نسازد. او چون کوهی است که بادها آنرا نلرزانند و فرومایه را پست ترین مقام مغرور کند. او چون کاهی است که از یك نسیم بجنبش درمی آید .

The magnanimous is not misled by status or wealth, no matter how great it may be , he is like a mountain that can not be shaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

***

آزاده بجاه و فر نگردد گمراه — دون طبع بفر و جاه افتد درچاه

آن مرد بهیچ رو نلرزد، چون کوه — وین سفله بیك نسیم لغزد، چون کاه

ذوو العیوب یحبون اشاعة معائب الناس لیتسع لهم العذر فی معائبهم .

آنانکه نادرست و بدکارند میخواهند عیوب دیگران را فاش کنند تا برای عیوب خود بیشتر عذر آورند .

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own.

***

آن قوم که زشت خصلت و بد کارند — و آن فرقه که نادرست و ناهنجارند

خواهند که عیب دیگران فاش کنند — تا بیش ز بهر عیب خود عذر آرند

ذَهابُ البَصَرِ خَيرٌ مِنْ عَمى البَصيرَةِ.

کوری چشم بهتر از کوری دل است.

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

***

نزد همه، بی‌بصر، شود خوار و خجل — وز کوردلی چو خر بماند در گل
بگریز ز تیرگی و روشندل باش — چون کوری چشم بهتر از کوری دل

رَأْسُ التُّقى مُخالَفَةُ الهَوى.

بالاترین مرتبه پرهیزگاری ستیزه با خواهش دل است

The highest dogree of chastity is to combat with the passions.

***

ای آنکه ترا جام هوس لبریز است — هشدار که این شراب شور انگیز است
با خواهش دل ستیزه باید کردن — کاین جنگ نکوترین ره پرهیز است

رَأْسُ السَّخاءِ تَعْجِيلُ العَطاءِ.

بالاترین سخاوت شتاب در بخشش است

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

***

هرجا که فتاده‌ای است، اورا دریاب | اهمال روا مدار در کار صواب
آنکس که کند ببخشش وجود شتاب | او ازهمه بخشنده تر آید بحساب

راكِبُ الظُّلْمِ يَكْبُو بِهِ مَرْكَبُهُ.

سوار توسن بیدادرا اسب او بخاک می‌اندازد.

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown.

***

هر کس که براه جورو بیداد بتاخت | ازپای درافتاد و سرو جان در باخت
هر کس که سوار توسن بیداد است | این اسب اورا بخاك خواهد انداخت

رَأْسُ الْفَضائِلِ الْعِلْمُ .

بالاترین فضیلت‌ها دانشمندی است

The highest virtue is knowledge.

***

سرمایهٔ عزو جاه دانا علم است — در راه کمال رهبر ما علم است
اندر همه کار، کارفرما علم است — برتر ز تمام برتری ها علم است

راكِبُ اللَّجاجِ مُتَعَرِّضٌ بِالْبَلاءِ .

کسی که برمرکب لجاجت وخیره سری سوارشود دروَرطهٔ بلاافتد .

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

***

از خیره سری مرد ز پا می افتد — زیرا ز ره راست جدا می افتد
هر کس که سوار مرکب خیره سری است — در ورطهٔ محنت و بلا می افتد

رُبَّ اجلٍ تحتَ املٍ .

بسامرگ که درزیر آرزو پنهان است

Often death is covered under a desire.

***

تادل پی آرزوی بی پایان است — جان دررہ این سراب، سرگردان است
زآنجای که آرزوست چون دام فریب — بس مرگ که زیر آرزو پنهان است

رُبَّ اخٍ لم تَلدْهُ امكَ .

بسا برادر که مادرت اورا نزاده است

Many a brother who is not born by your mother.

***

آن دوست که شد درهمه جا یاور تو — بهتر بود از خویش تو اندر برتو
ای بس که یکی برادر تست ولی — نه از پدر تست، نه از مادر تو

رُبَّ أَمْرٍ جَوابُهُ السُّكوتُ .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است.

To many a question the answer is silence.

***

بس روی که چشم از آن بپوشی بهتر		بس جام دهندت که ننوشی بهتر
بس کار که در سرش نکوشی بهتر		بس گفته که پاسخش خموشی بهتر

رُبَّ جاهِلٍ نَجاتُهُ جَهْلُهُ .

بسا نادان که نادانی او مایهٔ رهائی او شده است .

An ignorant man is often saved dy his ignorance.

***

ای بس که گره بکار دانا افتاد		دانائی او گره ز کارش نگشاد
وی بس که چو اوفتاد نادان دربند		نادانی او ز بند گردش آزاد

رُبَّ جهلٍ انفع مِن علمٍ.

بسانادانی که سودمندتر ازدانائی است

Many an ignorance which is more useful than knowledge.

***

آنجا که بسی زشتی ونازیبائی است نابینائی نکوتر از بینائی است
بس ناکامی که بهتر ازکام دل است بس نادانی که بهتر از دانائی است

رُبَّ حربٍ اعود مِن سِلمٍ.

بساجنك که ازصلح سودمندتراست

Many a war that can be more useful than peace.

***

ای بس که ز مدح است ملامت بهتر وز شادی و خوشدلی ندامت بهتر
بس تندی وپرخاش که ازنرمی بـه بس جنگ که ازصلح و سلامت بهتر

رُبَّ حَرْبٍ حَدَثَتْ مِنْ لَفْظَةٍ ، رُبَّ صَبَابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ

بساجنگ که از سخنی در گیرد و بساعشق که از نگاهی پیدا شود.

Many a word may lead to strife and many a look may lead to love.

***

دیدیم و شنیدیم بسی کز شرری
برپای شده است آتش شعله وری
بس جنگ که در گرفته است از سخنی
بس عشق که پیدا شده است از نظری

رُبَّ خَيْرٍ وَافَاكَ مِنْ حَيْثُ لَا تَرْتَقِبُهُ .

بسا اوقات از جائی که انتظارش را نداری بتو سود میرسد.

You gain often from sources which you least expect.

***

بس آتش امید که درقلب تو زود
خاموش شد و نماند بهرت جز دود
وآنگاه رسید درپی هم بتو سود
زآنجا که ترا امید آن سود نبود

رُبَّ دَواءٍ جلبَ داءً ؛ رُبَّ داءٍ انقلبَ شفاءً .

بسا دارو که درد بهمراه آورد، و بسا درد که مایهٔ شفا گردد .

How often a medicine causes sickness and an ailment leads to recovery.

***

ای بس که یکی سود فراوان دیده است — از آنچه دلش نخست نپسندیده است
ای بس دارو که درد آورده زپی — بس درد که مایهٔ شفا گردیده است

رُبَّ صَدیقٍ یُؤتَی مِن جَهلِهِ لامِن نیّتِهِ .

بسا دوست که نه بقصد بلکه ازروی جهل زیان میرساند .

Often a friend harms you invaluntarily rather than valuntarily.

***

رهرو خودرا دچار رهزن نکند — گر پیروی از رهبر کودن نکند .
بس دوست که پاك است دلش، وزسر جهل — آن باتو کند که هیچ دشمن نکند

رُبَّ عالِمٍ قَتلَهُ علمُه .

بسادانشمند که دانش او مایهٔ نابودی او شد.

Many a savant who is destroyed by what he knows.

***

دانش همه‌جا باب سعادت نگشود — ای بس که غم آورد و به محنت افزود
بس دانشمند در جهان زیست، که کرد — خود دانش او عاقبت اورا نابود

رُبَّ علمٍ ادّی الی مَضَلّتِکَ .

بسادانش که ترا بگمراهی کشاند

Many a knowledge which misleads you.

***

بس امر کز آن چو یافتی آگاهی — غم میخوری و روان خود میکاهی
ای بس بینش که مایهٔ درد سر است — وی بس دانش که آورد گمراهی

رُبَّ فِتنةٍ أثارها قولٌ.

بسافتنه که از گفته‌ای برپاشود

Many a sedition which is caused by a talk.

***

بس عشق که در دل آید از دیداری — بس زخم که بر دست رسد از خاری
بس شعله که سر برآورد از شرری — بس فتنه که برپا شود از گفتاری

رُبَّ قریبٍ أبعدُ مِن بعیدٍ.

بساخویش نزدیك که‌از بیگانه دورتر است.

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

***

آن کز پی نان‌وخوان‌ترا همخانه‌است — مرغی‌است که پای‌بند آب ودانه است
بس غیر که‌باتوخویش‌تر ازخویش‌است — بس خویش که‌بیگانه‌تر ازبیگانه‌است

رُبَّ کَلامٍ اَنفَذُ مِنَ السِّهامِ ، رُبَّ کَلامٍ کَالحِسامِ .

بسا گفتار که نافذتر از تیرهای خدنگ و بسا سخن که مانند شمشیر است.

Many a speech that penetrates deeper than arrows. Many a word that is as sharp as a sword.

***

بسیار سخن که نیست تأثیرش کم   وآنگاه که برلب گذرد یا بقلم
درنده تر افتد از دو صد تیر خدنگ   برنده تر افتد از دوصد تیغ دو دم

رُبَّ مَلُومٍ لاذَنبَ لَه.

چه بسا که یکی دچار سرزنش است اما گناهی ندارد

How aften a man is blamed for a sin which he has not committed.

***

بس مرد که نیك پیش پادیده به‌راه   با اینهمه باز باسر افتاده به چاه
ای بس که یکی به‌سرزنش گشته دچار   وز او نه خطا سر زده‌است و نه گناه

رُبَّ مُواصِلَةٍ خيرٌ مِنْها القَطيعَةُ .

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتراست.

Often detachment is preferable to attachment.

***

با یار دو رو عـهد نبستن بهتـر   ور بسته کسی عهد، شکستن بهتر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی   بس پیوستن کزو گسستن بهتـر

رُبَّما أدرَكَ العاجِزُ حاجَتَهُ .

چه‌بسا که ناتوان زودتر از توانا بمقصود خود رسد

How often a weak person reaches his goal sooner than a strong man.

***

تنها نه ز کوشش بکسی سود رسد   بس سود که از طالع مسعود رسد
ای بس که یکی است ناتوان‌تر زهمه   لیك از همه زود تر به‌مقصود رسد

رُبَّمَا خَرِسَ الْبَلِيغُ عَنْ حُجَّتِهِ.

چه بسا که سخنوری توانا درهنگام استدلال لال میشود.

How often an eloquent speaker becomes dumb in reasoning.

***

آنجای که مرد را نباشد اقبال   در عرض هنر نماندش نیز مجال

ای بس که سخنوری توانا گاهی   واماند و لال گردد از استدلال

رُبَّمَا عَمِيَ اللَّبِيبُ عَنِ الصَّوَابِ، وَرُبَّمَا ارْتَجَّ عَلَى الْفَصِيحِ الْجَوَابُ.

بسا خردمند بینا که راه صواب را ندیده و بسا سخنور شیوا که در پاسخی فرومانده است.

How often a clear-sighted man does not see the right way and an eloquent speaker can not answer a simple question.

***

بس مرد خردمند که گاه ازهرباب   ماندست نهان از نظرش راه صواب

بس مرد سخنور که زمانی سخنی   بشنید و فرو ماند زبانش ز جواب

رُبَّ مُتَنَسِّكٍ لا دِينَ لَهُ.

بسا زاهد که اورا دین نیست.

Many a clergyman who has no faith.

***

ازاینکه یکی به‌سجده سوده‌است جبین — او را نتوان گفت بود اهل یقین

بس زاهد ذکر گوی سجاده نشین — کاورا نه ز ایمان خبرست ونه زدین

رُبَّ مَوْهِبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَجِيعَةُ.

بسا بخشش که مرگ از آن خوبتراست،

Many a donation to which death is preferable.

***

زآن مال که بدنامی وننگش ثمر است — بگریز، اگر چه گنج درو گهر است

ای بس شربت که زهر ازآن اولی تر — وی بس بخشش که مرگ از آن خوبترست

رُبَّ نعمةٍ لِمَن لا يشكرها ،

بسا نعمت که نصیب کسی است که شکر آن نمیگذارد.

Many an affluence which is given to a person who is not thankful for it.

***

ای بس که یکی از آنچه نعمت دارد — غافل شده است ودل بدان نسپارد
گیتی چه بسا عیش فراهم آرد — از بهر کسی که شکر آن نگذارد

رُبَّ یسیرٍ انمی مِن کثیرٍ.

بسا اندك که ثمر بخش تر از بسیار است.

Many a little thing which can be more fruitful than the plenty.

***

یك مرد که هوش وخردش در کارست — بهتر ز هزار مرد نا هشیارست
بس خرد که پرهنر ترافتد ز بزرك — بس کم که ثمر بخش ترازبسیارست

رَحِمَ اللهُ امْرءً احیا حقّاً وَاماتَ باطلاً وَدحضَ الجَوْرَ وَاقامَ العدلَ .

خدا ببخشاید کسی را که حق را زنده گرداند و باطل را بمیراند. بنیان ستم را براندازد و پایهٔ داد را استوار سازد.

May God be merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds, upholds justice and abolishes oppression.

***

آنکو دل هر غمزده را سازد شاد ، نیکی کند و برد بدی را ازیاد ،
داد آرد و پرهیز کند از بیداد ، پیوسته خداوند مدد کارش باد

رَحِمَ اللهُ امْرءً عرفَ قدرَهُ وَلَمْ یتعدَّ طورَهُ .

خدا رحمت کند مردی را که قدرخود بشناسد و ازراه خود تجاوز نکند.

May God have mercy upon a man who recognizes his worth and does not trespass his limits.

***

ای رحمت حق باد برآن پاك نهاد کز دایرهٔ صواب بیرون نفتاد
هم قدر ومقام خویش را باز شناخت هم پای زحد خود فرا تر ننهاد

رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً قَصَّرَ الْاَمَلَ وَ بَادَرَ الْاَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

رحمت خدا به کسی که رشته آرزورا کوتاه‌سازد، ازمرك غافل نشود،مهلت راغنیمت شمرد وازحسن عمل توشه‌ای فراهم آورد.

May God be merciful to the man who shortens his desires, does not neglect the death and makes the most of his chance to provide himself with good deeds.

***

رحمت‌به کسی که‌غفلت ازمرك‌نکرد — کمتر بـه دل آرزوی دنیا پرورد
این مهلت ده روزه غنیمت دانست — وز حسن عمل توشه فراهم آورد

رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ اَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِی اللّٰهِ بِلِجَامِهَا .

خدا بیامرزد کسی را که خود راازنافرمانی خدا لگام کند.

May God bless one who controls himself from disobedience to Him.

***

آنکس که نرفته است خدا از یادش — و آنکس که نکنده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بدارد شادش — در آن دنیا خدا بیا مرزادش

رَزَانَةُ الْعَقْلِ تُخْتَبَرُ فِي الْفَرَحِ وَالْحُزْنِ .

استواری عقل درشادی وغم امتحان میشود.

Strength of mind will be put to test in joy and in sorrow.

***

نادان چوغمش رسد،زجان بیزارست | وآندم که خوش است باتکبریاراست
فرصت پی امتحان ستواری عقل | در شادی بسیار و غم بسیار است

رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ سِرَّهُ لِغَيْرِهِ .

آنکس که رازخود را باغیر بگوید، بذلت ورسوائی خودراضی شده است.

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute.

***

هرچند که حال تو شود زارو پریش | پیش همه پرده برمدار از دل ریش
آنکس که بغیر، راز خود را گوید | بیهوده رضا دهد برسوائی خویش

زَکوٰةُ الْجمالِ الْعِفافُ.

زکوة زیبائی پاکدامنی‌است.

A thank for being beautiful is chastity.

***

باهر که نشان ز عفت وعصمت‌نیست   در دهر نصیب او بجز خفت نیست
ای خسرو حسن،عفت از دست مده   زیرا که زکوة حسن جزعفت نیست

زَکوٰةُ السُّلطانِ اِغاثةُ الملهوفِ.

زکوة فرمانروائی فریادرسی ستمدیدگان است.

A sign of gratitude for sovereignty is to provide justice to the oppressed.

***

آنرا که بساط عیش رنگین باشد   غافل زچه رو زحال مسکین باشد
باید که بفریاد ستمدیده رسید   زیرا که زکوة سروری این باشد

زَكوةُ الشَّجاعَةِ الجِهادُ فی سَبیلِ اللّهِ.

زکوة دلاوری جهاددرراه خداست .

The best way to thank for being brave is to fight for God.

***

چون شد علم خدا پرستی بر پا   دیگر سپه کفر نماند بر جا
مردانگی و دلاوری راست زکوة   و آن نیز بود جهاد در راه خدا

زَكوةُ القُدرَةِ الاِنْصافُ.

زکوة توانائی عدل وانصاف است.

A thank for deing powerful is doing justice.

***

مرداست کسی که خصم راداشت معاف   آن لحظه که گشت چیره براو بمصاف
انصاف مده زکف چو قدرت یابی   زیرا که بود زکوة قدرت انصاف

زَلَّةُ الْعالِمِ کَانْکِسارِ السَّفینةِ تَغرَقُ وَیُغرَقُ مَعَها غَیرُها.

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می‌شود وهم دیگران‌را غرقه میسازد.

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers·

***

دانشمندی که‌شد خطاپیشه و پست   چون‌آن کشتی‌بود که‌دیده‌است‌شکست
هم‌خود شده است غرقه اندر دریا   هم جان مسافران او رفته ز دست

زَلَّةُ الْقَدَمِ تَدمی، زَلَّةُ اللِّسانِ تُردی.

لغزش پاخون می‌آورد ولغزش‌زبان سررا بر بادمیدهد.

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life.

***

بیهوده سخن مگوی و مگشای دهان   تا فکر نکرده‌ای، مزن‌دم زبیان
خون میرود از پای چولغزید قدم   سر میرود از دست چون لغزیدزبان

زَوالُ الدُّوَلِ بِاصْطِناعِ السُّفَلِ .

بروی کار آوردن نااهلان وفرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است.

To employ the villains destroys the state.

***

در خانه پلنك بچه ای پروردن یعنی که بمرك خود نهادن گردن
نا اهلان را بروی كار آوردن یعنی كه امور ملك مختل كردن

زِيادَةُ الْأَفْعالِ عَلَى الْقَوْلِ أَحْسَنُ فَضِيلَةٍ وَنَقْصُ الْفِعْلِ عَنِ الْقَوْلِ أَقْبَحُ رَذِيلَةٍ

فزونی کردار به گفتار بهترین فضیلت وافزون بودن گفتار از کردار بدترین رذیلت است.

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing, the worst vice.

***

گر کردارت فزون تر از گفتارست در چشم کسان فضیلتت بسیارست
ور گفتارت فزون تر از کردارست داری صفتی که سخت بیمقدارست

ساعَةُ ذُلٍّ لا تَفِي بِعِزَّةِ الدَّهرِ.

يك‌ساعت ذلت بيك‌عمرعزت نيرزد.

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

***

آنکو خود را اهل شرف میداند | با پستی ننك زندگی نتواند
تن در ندهد به ذلت يك ساعت | ور عزت يك عمر عوض بستاند

سالِمِ النّاسَ تَسلَمْ دُنياكَ .

بااهل‌جهان صلح وصفا داشته باش تا دنیای‌سالمی داشته‌باشی.

Live in peace with people if you want to have a peaceful living.

***

با خلق جهان تا سر دعوا داری | پیوسته چه فتنه ها که بر پا داری
بااهل جهان صلح و صفا داشته باش | تا آنکه جهان خود مصفا داری

سَامِعُ الْغِيبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ.

گوش دهندهٔ بغیبت مانند یکی از غیبت کنندگان است.

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

***

چون از بد من عدو کند با تو سخن | گر گوش دهی، تو هم عدوئی بامن
زیرا گنه گوش بغیبت دادن | خود نیست کم از گناه غیبت کردن

سَبَبُ الْفَقْرِ الْإِسْرَافُ.

اسراف مایهٔ بی‌چیزی است.

Extravagance is a cause of poverty.

***

ای آنکه ز اسراف نمی پرهیزی، | اسراف مصیبت آرد و بیچیزی
آن زر که تو بیدریغ ریزی از دست | خاکی است که خود بر سر خود میریزی

سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ.

رشك وحسد مايهٔ آزاردل‌است.

Jealousy brings anxiety.

***

دایم بدل حسود خون از حسد است بیچاره ومضطر وزبون از حسد است

پیوسته حسود درعذاب است وشکنج کآزاردل ورنج درون از حسد است

سَبُعٌ اَكُولٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ والٍ ظَلُومٍ غَشُومٍ.

حیوان خونخوارودرنده ازامیرستمکاروخشن بهتراست.

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler.

***

حیوان درنده ای که خونخوار بود بهتر ز امیری که ستمکار بود

کز آن گاهی بجسم آسیب رسد و ز این همه گاه جان در آزار بود

سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرْتَ أَسِيرَهُ.

رازتوتاپنهان‌است اسیرتست وچون‌فاش شودتواسیرآنی.

Your secret is your captive as long as it is hidden, and when it is divulged you will then be the coaptive.

***

خود محرم‌خودشوو بپوش‌ازهمه راز | در گفتن رازلب مکن ازهم بـاز
راز تو اسیرتست تا پنهان است | گردی تواسیراوچو کردیش ابراز

سُكْرُ الغَفْلَةِ وَالغُرُورِ أَبْعَدُ إفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الخُمُورِ.

مستی خودپسندی وغفلت پایدارتر ازمستی‌شراب‌است.

Intoxication of pride and negligence is more constant than that of wine.

***

مدهوش چه زود بر سرهوش آید! | مغرور چه دیر چشم دل بگشاید!
مستی که زخود بینی و غفلت زاید | از مستی باده دیر تـر می‌پاید

سَلُونِي قَبلَ اَنْ تَفقِدُونِي فَاِنِّي بِطُرُقِ السَّماءِ اَخبَرُ مِنكُم بِطُرُقِ الاَرضِ.

تا مرا ازدست نداده‌اید راه راست را ازمن بپرسید زیرا من براهہای آسمانی آگاه ترم تاشما براهہای زمین.

Ask me about the right ways before you lose me, for I know the ways of heaven better than you know the ways of earth.

***

تا رخت نبسته ام ز دنیا ناگاه — ره پرس زمن تا که نگردی گمراه
زیرا که ز راه آسمان آگاهم — بیش از تو که از راه زمینی آگاه

سَمعُ الاُذنِ لاینفعُ مع غَفلةِ القلبِ .

اگرچشم دل بینا نباشد شنوائی گوش سودی ندهد.

When the heart does not see, hearing through the ears is of no use.

***

بر شاهد معنی، دل اگر شیدا نیست — تأثیر در او از سخن شیوا نیست
گیرم شنونده راست گوش شنوا — سودش چه اگر چشم دلش بینا نیست

سنة الکرامِ ترادف الانعام.

شیوهٔ جوانمردان بخشش واحسان وروش فرومایگان زخم زبان است.

Liberty is the way of generous men and reviling is the habit of mean men.

***

آن مرد که طبع وهمت اوست بلند — بخشش کند و کمك بهر حاجتمند
وآن مرد که پست وبدنهاد ست چومار — دایم زپی زخم زبان است و گزند

سوءُ الظنِّ بالمحسنِ شرُّ الاثمِ و اقبحُ الظلمِ .

بدگمان شدن در بـارهٔ کسی که نیکوکار است بد ترین گناه و زشت ترین بیداد شمرده میشود.

To suspect the goodness of a benevolent person is the greatest sin and most hideous cruelty.

***

گر نیکی را کنند مردم انکار — نیکان همه گردند ز نیکی بیزار
جرمی است بزرك بدگمان گردیدن — در بارهٔ آنکس که بود نیکوکار

شافع المذنب اقراره وتوبته اعتذاره .

شفیع گنهکار، اقراراو؛ وتوبهٔاو، پوزش اوست.

A sinner's intercessor is his confession and a sinner's apology is his repentance.

***

اقرار بجرم اگر کند مجرم زار	گوئی که شفیع او شود آن اقرار
وزکار خطای خود چو پوزش خواهد	گوئی که دگر توبه کند ازآن کار

شاور ذوی العقول تأمن اللوم والندم .

بااهل‌خرد مشورت کن تاازملامت و ندامت‌درامان باشی .

Consult wise men to avoid blame and repentance.

***

بی‌فکر ، کسی دست بکاری چو برد	ای‌بس که‌زیان که‌بیندوافسوس‌خورد
باشی زملامت و ندامت به امان	گرشور کنی به کار با اهل خرد

شاوِر قبل ان تعزِم وفکِر قبل ان تقدِم .

قبل‌ازآنکه درراهی گام نهی بمشورت پرداز و پیش‌ازاقدام بکاری فکر کن.

Before treading on a way you better consult and before doing some thing you better think.

***

در راه، از آن پیش که برداری گام · کن‌شور که ازچه ره رسی زود بکام
ز آن پیش که آغاز بکاری بکنی، · کن فکر که‌آن چگونه یابد انجام

شتان مابین عملین : عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤنته ویبقی اجره .

بین‌دوکارفرق بسیار است: کاری که خوشی آن بگذرد ورنج‌وزحمتش بماندوکاری که رنج آن‌بگذردواجرومزدش باقی‌ماند.

There is much difference between an affair that its pleasure soon goes but its pain remains and one that its reward remains but its pain soon goes

***

آن کار مکن که یکدمت‌خوش دارد · لیکن‌پس ازآن دوصد غمت‌پیش‌آرد
کاری بگزین که رنج دارد لیکن · آن بگذرد و گنج بجا بگذارد

شِدَّةُ الحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الحَسَدِ .

بسیاری کینه از بسیاری رشک است .

Intense rancour comes from intense jealousy.

***

آنکس که حسد برتو برد، رهزن تست | زنهار بترس از و که اهریمن تست
بسیاری کینه است زبسیاری رشک | گر دوست برد رشک بتو، دشمن تست

شَرُّ اِخْوانِكَ مَنْ اَرْضاكَ بِالْباطِلِ .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکار بد خرسند بدارد .

Your worst friend is the one who satisfies you with absurdities.

***

زآن کس که به‌خوی، بدتر از ه‌یوود داست، | پرهیز کند هرآنکه اهل خرد است
آن از همه یاران تو بد تر باشد | کوشاد بداردت بکاری که بد است

شَرُّ إخْوانِكَ مَنْ داهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَسَاتَرَكَ عَيْبَكَ .

بدترین یارتو کسی است که مدح ترا گوید و عیب ترا از تو پنهان دارد .

The worst of your friends is the one who flatters you and does not let you know your defects.

***

هر گاه که عیب در تو میبیند دوست   گر با خبرت کند از آن عیب، نکوست
گر مدح تو گفت و عیب تو از تو نهفت   بگریز از او که بدترین یار تو اوست

شَرُّ الإخْوانِ المُواصِلُ عِنْدَ الرَّخاءِ وَالمُفاصِلُ عِنْدَ البَلاءِ .

بدترین دوستان تو آنست که هنگام آسایش با تو پیوسته و روز سختی از تو گسسته باشد .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity ; but , deserts you in adversity.

***

آنکس که بدوستی تر اتکیه بدوست   گر با تو پی مال تو یار است، عدوست
دشمن به از آن دوست که نیک ار نگری   در سوك چو دشمن است و در سور چو دوست

شَرُّ الأَوْطانِ مالا يأْمَنُ فيهِ القُطّانُ .

بدترین وطنها جائی است که مردم آن در امان نباشند

The worst country is where there is no security for the citizens.

***

آنجای که ایمن از بلا نتوان زیست آن مرد که پای بند آن باشد کیست ؟
از هر وطنی وهر دیاری بدتر آنجاست که هیچکس در آن ایمن نیست

شَرُّ البِلادِ بلدٌ لا امنَ فيهِ ولا خِصْبَ .

بدترین شهرها شهری است که در آن امن وارزانی نیست .

The worst city is the one in which there is neither security nor low price goods.

***

جائی که در آن امن وفراوانی نیست شایستهٔ زندگی انسانی نیست
در عرصهٔ خاك، بدترین شهر آنست کآنجا اثری ز امن و ارزانی نیست

شرُّ النّاسِ من كافی علی الجمیلِ بالقبیحِ و خیرُ النّاسِ من کافی علی القبیحِ بالجمیلِ.

بدترین مردم کسی است که در برابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که چون بدی ببیند نیکی نماید.

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed; and, the best of them is one who does good in return for misdeed.

***

شاه آنکه فشاند از رخ نیکی گرد — بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
دون طبع بدی کرد چو نیکوئی دید — خوشخوی بدی چو دید، نیکوئی کرد

شرُّ النّاسِ من کان متتبعاً لعیوبِ النّاسِ وعمیاً عن معائبه.

بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و بعیوب دیگران بینا باشد.

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own.

***

بیشرم آنکو بعیب خود پرده کشید — وآنگاه زعیب دیگران پرده درید
چون مردم چشم کو بدان تیره دلی — عیب همه دید وعیب خود هیچ ندید

شَرُّ النّاسِ مَنْ لا يُبالي أنْ يَراهُ النّاسُ مُسيئاً .

بدترین مردم کسی است که پروا نکند ازاینکه اوراسر گرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed , remains disconcerned .

***

آنکو ز گناه فاش ناید شرمش مانا که نه آبروست نه آزرمش
رسواتر ازآن نیست که پروا نکند بینند اگر به کار بد سرگرمش

شَرُّ النّاسِ مَنْ لا يَقْبَلُ العُذْرَ وَلا يَغْفِرُ الذَّنْبَ .

بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیردو گناه نمی بخشاید .

The worst of all people is the person who does not accept anyone's excuse and does not forgive.

***

حیوان درنده بهتر از دلسیهی کاندر دل اورحم نجسته است رهی
آن از همه پست تر بود کاوهر گز عذری نپذیرد و نبخشد گنهی

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ.

بدترین مردم کسی است که در پرستش خداوند از خلق بترسد اما درگرایش به‌خلق ازخدانترسد

The worst of all men is the one who avoids worshipping God for fear of people but does not avoid people for fear of God.

***

آن‌از همه بدتر است کاندر همه جا — از ترس خلایق نرود سوی خدا

اما به‌ره هوس رود از پی خلق — وز قهر خدا نباشدش هیچ ابا

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ.

بدترین مردم کسی است که خودرا بهترین آنان بیند

The worst man is the one who deems himself the best.

***

آنکس که‌بدام خودستائی‌مانده‌است — از خوبی خویشتن سخن‌ها رانده است

در دیدهٔ عقل بدتر است ازهمه کس — آن کزهمه‌خویش‌رانکوترخوانده‌است

شَرُّ الوُلاةِ مَنْ يَخافُهُ البَرِیءُ

بدترین امیر کسی است که بیگناه از و ترسان باشد.

The worst ruler is the one that an innocent person is afraid of.

***

مردی که بنای عدل را بنیان است — گوئی که تن جامعه‌را چون‌جان‌است
منفور ترین امیر برمسند حکم — آنست که بیگناه ازو ترسان است

شیئانِ لا یبلغ غایتهما : العِلم والعقل .

دانش وخرد دوچیزاست‌که بپایان آن نتوان رسید .

There are two things to which there are no limits: Knowledge and wisdom .

***

از علم کدام درد را درمان نیست ؟ — وز عقل کدام مشکلی‌آسان نیست ؟
در هرچه شوی دقیق پایان دارد — جزعلم وخرد که‌این‌دورا‌پایان نیست

شيئان لايعرف محلهما الامن فقدهما ، الشباب والعافية .

دوچيزاست که قدر وجاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که ازدست رفته باشد یکی جوانی ودیگر تندرستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost ; youth and health .

***

در دهر بود دو نعمت بی مانند کش خلق سلامت و جوانی خوانند
تاهست بدست قدر آن مجهول است چون رفت زدست قدر آن میدانند

صمت الجاهل ستره .

خاموشی نادان پرده پوش نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

***

هر نکته که در ثبوت آن درمانی از دل بزبان میار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه نادان هستی چون خاموشی است پردهٔ نادانی

صَمْتُكَ حَتّى تُسْتَنطَقَ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِكَ حَتّى تُسْكَتَ .

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگوئی تا از تو بخواهند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silent.

***

خاموش اگر نشینی از روی ادب   تاخود همه کس سخن کند از تو طلب
ز آن به که دهن پی سخن بگشائی   آنقدر که خواهند فرو بندی لب،

صَوابُ الْجاهِلِ كَالزَّلَّةِ مِنَ الْعاقِلِ .

کار صوابی که از دست جاهل بر آید همانقدر عجیب است که کار خطائی از عاقلی سرزند.

A right action from an ignorant man is as much astonishing as a wrong one from a wise .

***

تا عقل کسی به سر نباشد کامل   حق را ندهد نیك تمیز از باطل
بسیار عجیب است صواب از جاهل   آنسان که عجیب است خطا از عاقل

ضادّوا القسوة بالرّقّة .

ازراه نرمی ومدارا باسخت‌دلی بستیزید .

Challenge hard-heartedness with your mildness.

***

باخلق درشتی مکن و تند مگوی
پرخاش مکن،خشن مشو،جنگ‌مجوی

خواهی، که بیارند خلایق بتوروی ؟
نرمی کن و از سخت‌دلی دست بشوی

ضادّوا الهوی بالعقل .

بنیروی خرد باخواهش نفس بستیزید.

Overcome your desires by force of wisdom.

***

ازهرچه که پستی‌آورد کن پرهیز
وز هرچه خلاف عقل باشد بگریز

در عرصهٔ زندگی به نیروی خرد
با خواهش نفس تا توانی بستیز

ضَرُورٰاتُ الْاَحْوٰالِ تُذِلُّ رِقٰابَ الرِّجٰالِ .

ضرورت و ناچاری گردن مردان رابخواری خم‌میکند

Necessity forces men to be humble.

***

بدبختی و بیچارگی و دشواری — دردی است کشنده ترزتیغی کاری
چون گردن مرد خم شود با خواری — آنجا که بود ضرورت و نا چاری

ضِیٰاعُ الْعُقُولِ فِی طَلَبِ الْفُضُولِ .

تباهی عقل‌ها درافزون‌طلبی است

Avidity corrupts the mind.

***

آنکس که اسیر آزوافزون‌خواهی است — پیوسته دوان پی خیالی واهی است
بس عاقل و دانا که زافـزون طلبی — در ورطهٔ نابخردی و گمراهی است

طاعةُ الجهولِ تدلُّ علی الجهلِ .

فرمانبری از نادان نشانهٔ نادانی است

Obedience to the ignorants is a sign of ignorance.

***

آن مرد که پیرو ره یزدانی است | بگریز از آنکه رسم او شیطانی است
فرمانبری از مردم نادان کردن | نیك ارنگری نشانهٔ نادانی است

طالبُ الخیرِ من اللئامِ محرومٌ .

کسی که از بدمنشان نیکی خواهد نومید شود.

One who expects goodness from bad people will be disappointed .

***

نیکی نکنند با تو بد اندیش آخر | کز مار کسی ندید جز نیش آخر
از بد منشان هر آنکه نیکی خواهد | نومید شود ز خواهش خویش آخر

طوبى لِمَن اَطاعَ ناصِحاً يَهديه وَتَجَنَّبَ غاوِياً يُرديه.

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد ورهبری‌اش نماید.ودوری جوید از صحبت کسی که گمراهش کند وهلاکش سازد.

Happy is he who obeys one who advises and leads; but avoids one who misleads and destroys.

***

شاه آنکه نهد سر اطاعت در پیش — پندش چو دهد راهبری خیر اندیش
دوری کند از صحبت آنکس کاو را — گمراه کننده‌یابد و رهزن خویش

ظَلَمَ الحَقَّ مَن نَصَرَ الباطِلَ.

آنکس که باطل رامدد کند در بارهٔ حق ظلم کرده است

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

***

آنکس که ز کجروی کند استقبال — با راستروان فتاده گوئی بجدال
آنکس که مددگار شود باطل را — کرده است بپای ظلم حق را پامال

ظنّ الانسانِ میزانُ عقلِهِ وفعلُه شاهدٌ علی اصلِهِ .

اندیشهٔ هر کسی نشان سنجش خرد اوو کردارش نیز گواه گوهر اوست

Every man's thinking shows his mind; every one's action testifies his nature.

***

فکر تو شود راهبرت در هر راه ‌‌ ‌‌ کارت همه را کند ز حالت آگاه
اندیشهٔ هر کس خردش راست نشان ‌‌ ‌‌ کردارش نیز گوهرش راست گواه

ظنّ العاقلِ اصحّ مِن یقینِ الجاهلِ .

شك و گمان خردمند از یقین نادان بهتر است.

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool.

***

پیش خرد آن سخن که بی برهان است ‌‌ ‌‌ همچون سر بی مغز و تن بی جان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست ‌‌ ‌‌ بهتر زیقین مردم نادان است

عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَالْمَوْتُ حَثِيثٌ فِي طَلَبِه .

عجب‌دارم از کسی که غافل مانده است بااینکه مرك به‌جستجویش میشتابد

I am surprised of he who is neglectful of death though it is in search of him hurriedly .

***

آن پیر کهن که مانده بی‌تاب وتوان غرق‌هوس‌ازچه‌روست‌چون‌تازه جوان؟
دارم عجب از کسی که غافل ماندست با اینکه فتاده از پی اش مرك دوان

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ بِالْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرُوبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي اِيّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيا عَيْشَ الْفُقَراءِ وَيُحاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسابَ الْاَغْنِياءِ

درشگفتم از بخیل که بادارائی خودبه‌سوی فقری که ازآن گریزان است میشتابد و آن‌دارائی راکه خواهان است از دست میدهد .دردنیا زندگی فقرا را دارد ودر آخرت حساب اغنیا را ازاومیخواهند.

I am amazed of an avaricious man who , despite his wealth , lives in poverty of which he is afraid and loses a luxurious life for which he is eager . He is like a poor man in this world and will be judged as a rich man in the other.

***

دارم عجب‌ازلئیم بدبخت که خواست دارا باشد و لیك ماند گداست
در حشر حساب اغنیا زو خواهند هرچند که‌اندرین‌جهان‌چون‌فقراست

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنَسُ بِدَارِ الفَنَاءِ . عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لَايَسْعَى بِدَارِ البَقَاءِ .

در شگفتم که هر که خود راشناخته چگونه باعالم فانی انس میگیرد وهر کەخدا را شناختەچرا خود را برای عالم باقی آماده نمیکند؟

I am amazed how can a man who has recognized himself be attached to the transient world ; and why does a man who has known God fail to prepare himself for the eternal world?

****

بس درعجبم که آنکه خودرا بشناخت — بهر چه بدین عالم فانی دل باخت ؟

وآنکس که خداشناخت، خودرازچەروی — ازبهر سرای باقی آماده نساخت ؟

عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ المَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ .

عجب دارم از کسی که مرك را ازیاد میبرد با اینکه بمرك دیگری مینگرد.

I am amazed to see men who forget death while witnessing others die .

***

آن زنده که روز مرك از یاد برد — گوئی که بسرنه عقل دارد نه خرد

مردن عجبا! چرا زیادش رفته است — آنکس که بمرك دیگری مینگرد؟

عَجِبتُ لِمَن یتکلم فی ما اِن حُکِیَ عنه ضره واِن لم یحک عنه لم ینفعه

تعجب میکنم از کسی که سخن کند از آنچه اگر باز گفته شود زیان بیند واگر گفته نشود اورا سودی نبخشد.

I am amazed of one who talks of something which, when retold, will be harmful to him; and, if concealed, will have no benefit for him.

***

دارم عجب از آنکه بود اهل خرد و آنکه سخنی بردهن او گذرد،
کان فاش اگر گشت زیانی بیند ورماند نهفته نیز سودی نبرد

عَجِبتُ لِمَن یَقنَط ومعه النجاة وهو الاستغفار.

عجب دارم از گنهکاری که از رحمت خدا ناامید است با اینکه راه نجاتی در پیش دارد و آن استغفار است

I am surprised of a sinner who has no hope of God's mercy while he has a way to salvation and that is to ask His forgiveness.

***

دارم عجب از اینکه گنهکار فکار نومید شود زرحمت حق یکبار
با آنکه ره نجات دارد درپیش وآن اینکه زجرم خود کند استغفار

عَداوةُ الاَقارِبِ اَمَضُّ مِن لَسْعِ العَقارِبِ .

دشمنی خویشاوندان از نیش کژدمها دردناکتر است

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion .

***

هرجای که سیل رافزون تر گذراست | ازفتنهٔ سیل، جان فزون درخطر است
خویشاوندی که با تو دشمن باشد | زخمی که زندزنیش کژدم بتر است

عُقُولُ الفُضَلاءِ فِي اَطْرافِ اَقْلامِهِمْ .

خرد دانشمندان در اطراف قلم آنان است

A literary man's mind appears around his pen .

***

از رهرو و راه های پرپیچ وخمش | بر خاك نهد نشانه نقش قدمش
از عقل و کمال مرد دانشور نیز | بسیار اثر بجا گـذارد قلمش

عِلْمٌ لَا يُصْلِحُكَ ضَلَالٌ .

دانشی که تورا اصلاح نکند گمراهی‌است

Knowledge which does not correct you is misleading .

***

در سایهٔ فضل و دانش و آگاهی
باید برهی زنخوت و خودخواهی
علمی که ترا نیاورد در ره راست
نیك ار نگری، نیست بجز گمراهی

عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ .

عفت و پاکی باندازهٔ شرم‌است

One's chastity is as much as one's modesty .

***

آنرا که نه ازخلق حیا،نه ز خداست،
این نیست‌عجب گر به گنه بی‌پرواست
چون عفت وپاکی‌است باندازهٔ شرم
فریاد از آنکسی که بی‌شرم‌وحیاست

عَلىٰ قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجاعَةُ .

شجاعت بقدر غیرت است

One's bravery is as much as one's zeal .

***

بی‌غیرت اگر خورده به هر دم‌صدنیش	شاید نکند بلند هرگز سرخویش
هر چند که غیرت کسی باشد بیش	خود بیش نهد پای شجاعت در پیش

عَلىٰ قَدْرِ الْمَؤُونَةِ تَكُونُ مِنَ اللّٰهِ الْمَعُونَةُ

باندازهٔ احتیاج از خداوند یاری میرسد .

God helps us to the extent of our needs .

***

گر طبع تو دور از طمع باشد وآز	گردد برخ تو باب آسایش باز
باشد همه را خدا مدد گار،ولیك	مقدار مدد ، بود بمقدار نیاز

عَلَى قَدْرِ الْمُرُوَّةِ تَكُونُ السَّخَاوَةُ .

بخشندگی بقدر مردانگی است

Generosity is according to manliness .

***

آن مرد، که راد و پاك گوهر باشد، کی بستهٔ قید سیم یا زر باشد ؟

احسان و کرم بقدر مردانگی است آن مرد تر است کوسخی تر باشد

عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضِّيقِ وَالْبَلَاءِ .

بر تست که در تنگدستی و مصیبت صبر پیشه کنی.

You have to be patient in indigence and calamity .

***

ای آنکه زغم کارتو گریه است چوابر وزرنج چوبره ای بچنگال هژبر

هشدار که دردهٔ هر کسی را درمان صبر آمد وصبر آمد وصبر آمدوصبر

عليكم بالتواصل والموافقة وإياكم المقاطعة والمهاجرة .

باید باهم بپیوندید وسازگار باشیدواز گسستگی وجدائی بپرهیزید.

Be united and agreeable to one another ; and avoid disconnection and separation.

***

پرهیز ز جور و بیوفائی باید — یکرنگی و مهر و بیریائی باید
پیوند و فاق و آشنائی باید — دوری ز گسستن و جدائی باید

عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من السرف و اصح للبدن واعون على العبادة .

باید در خوراك میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دور تروبرای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمك بیشتری است.

You have to be moderate in eating; for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping .

***

پرهیز کن از زیاد خوردن ای یار — تا آنکه ز اسراف بمانی بکنار
باشی ز سلامت بدن بر خور دار — نیروی عبادت تو گردد بسیار

عِنْدَ الامْتِحانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ اَوْيُهانُ .

مرددرامتحان، عزیزیاخوار میشود .

In the course of examination a man is either endeared or humiliated

***

چون لاف زند مدعی از عقل و تمیز | بر جای خموش باش و بیجا مستیز
زیرا که چوپای امتحان پیش آید | یاخوار شود پیش کسان یا که عزیز

عِنْدَ انْسِدادِالفَرَجِ تَبْدُوا مَطالِعُ الْفَرَجِ .

هنگامیکه‌راه ها بسته میشود گشایش‌هائی نیز پدیدارمیگردد.

When all the ways are closed some openings appear.

***

آنگاه که روز تو چو شب تار شود | دستت زچه روی سست در کار شود ؟
هر در چو فرو بسته بیکبار شود | نا گاه گشایشی پدیدار شود

عِند زوالِ القدرة يتبين الصَّديق مِن العدوِ .

هنگامیکه توانائی وقدرت ازدست رفت دوست از دشمن تمیزداده میشود.

You can realize your friends from our foeswhen your power is lost.

***

بر مسند اقتدار تا خواهی زیست — در ظاهر امر باتو کس دشمن نیست

چون رفت توانائی و قدرت از دست — معلوم شود دوست که ودشمن کیست

عِند زوالِ النِعَمِ يعرفُ الصَّديق مِن العدوِ .

وقتیکه دارائی از دست میرود دوست ازدشمن شناخته میشود .

It is in adversity that one can recognize his friends from his foes.

***

آن دوست که باتست چویك جان بدوتن — ای بس که شود بدوستی عهدشکن

تا کس نشد از فقر گرفتار محن — هرگز نشناخت دوست را از دشمن

عِنْدَ نُزُولِ الشَّدائِدِ تَظْهَرُ فَضائِلُ الْاِنْسانِ .

درهنگام سختی برتری مرد آشکارمیشود.

Man's superiority will be realized in hard days.

***

افتد چو بدست گنج باد آوردی — سهل است اگر خوشی کندهرفردی
از دیدن هر مصیبت و هر دردی — معلوم شود تحمل هر مردی

عَوْدُ الْفُرْصَةِ بَعيدُ مَرامُها .

فرصت ازدست رفته ، دیر بدستمیآید.

Opportunity, when lost, cannot be found again very soon.

***

فرصت اگرت هست غنیمت بشمار — کزدست اگر بدر رود فرصت کار
یا آنکه بسی دیر بدستت آید — یا هیچ بدست نایدت دیگر بار

عَوِّدْ لِسانَكَ لِينَ الكَلامِ وَ بَذْلَ السَّلامِ يَكْثُرْ مُحِبُّوكَ وَيَقِلَّ مُبْغِضُوكَ .

زبان خود را به خوشگوئی وسلام عادت ده چون این شیوه دشمنت را کم و دوستت را زیاد میکند.

Get your tongue used to speak decently ; for in this way you can increase your friends and decrease your enemies .

***

آنکس که شکر بیان و خوشخوی افتاد   بس دل که بشیرین دهنی دارد شاد
با خوشگوئی زبان خود عادت ده   تا دشمن تو کم شود و دوست زیاد

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ .

تا بخت یار تست عیب تو در پرده میماند.

Your defects are hidden as long as you enjoy prosperity.

***

بدبخت همیشه خوار خواهد بودن   عیبش همه آشکار خواهد بودن
تا بخت تو باتو یار خواهد بودن   بر عیب تو پرده دار خواهد بودن

غارسُ شجرةِ الخيرِ يجتنيها أحلى ثمرةٍ .

آنکس که درخت نیکی میکارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند.

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

***

هر کس که جهان زار کند کارش را
چون صبح کن از لطف شب تارش را
آنکس که درخت خیرو نیکی کارد
خود می چیند خوب ترین بارش را

غاضَ الصّدقُ في النّاسِ وَ فاضَ الكذبُ و استعملتِ المودّةُ باللسانِ و تشاحنوا بالقلوبِ .

درمیان مردم راستی کم ودروغگوئی بسیار شد. دوستی ها بزبان شدو دلها پر از کینه گردید

Among the people , truthfulness has increased and falsehood decreased , friendship is only in words and the hearts are full of hatred .

***

دیگر همه کس ز راستی بگریزد
و زمکر و دروغ کس نمی پرهیزد
گر یاری و دوستی است باشد بزبان
گر کینه و دشمنی است از دل خیزد

غافِضِ الفرصةَ عندَ امكانِها فانّكَ غيرُمدرِكها عندَ فوتِها .

همینکه فرصتی بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نمیآوری.

When you seize an opportunity , take advantage of it; for , you will never find it again if you let it slip .

***

در رفته و آینده نشاید دل بست	دل بند بفرصتی که در دستت هست
فرصت مده از دست که فرصت ایدوست	از دست چو شد دگر نیاید در دست

غایةُ الجودِ بذلُ الموجودِ

نهایت بخشش، بخشیدن چیزی است که موجود است.

The highest point of generosity is to give whatever you have .

***

چون یافت توانگری دوصد گنج گهر	زآن هر چه کند بذل ، نیاید بنظر
بخشنده تر از توانگر آن مسکینی است	کاو آنچه که یافته است بخشد یکسر

غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ .

منتهای حیا آنست که مرد ازخود نیز شرم داشته باشد.

The highest degree of modesty is to be ashamed even of one's own self .

***

آنجا که ترا ز دیگران است آزرم
مجبوری اگر که باادب باشی ونرم

نیك ارنگری نهایت شرم و حیا
آنست که کس ز خویش هم دارد شرم

غَايَةُ الْعَقْلِ الْاِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ .

نهایت خردمندی اقرار به نادانی است.

The highest degree of wisdom is confession of ignorance

***

نادان که فتاده است در گمراهی
خود را دانا شمارد از خود خواهی

آگاه ز نادانی خود گردیدن
خود غایت عقل باشد و آگاهی

غنا العاقل بعلمه ؛ غنا الجاهل بماله .

دارائی خردمند بدانش اوست ودارائی نادان به‌مال او

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant,hecause of his properties.

***

سرمایهٔ دانا همه علم است و کمال یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
دارائی نادان همه زر باشد و مال یعنی که بود دستخوش وزر و وبال

فازمن اصلح عمل یومه واستدرك فوارطامسه .

کسی رستگارشد که کار امروز خود را درست کرد وهرچه دیروز تلف کرده بود بدست آورد.

A man is saved if he arranges his affairs just today and regains whatever he has lost yesterday.

***

آن مرد بر افراشت سر فخر وشرف، وز رنج نجات یافت وزآه واسف،
کامروز بکوشید و بیاورد بکف هر چیز که کرده بود دیروز تلف

فَخْرُ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لا بِاَصْلِهِ .

مایهٔ فخرمرد فضل وادب اوست نه‌اصل‌ونسبش

Honour lies in virtues not in family origine .

***

بیمایه به لاف گشته آلوده لبش کاو جنش کیست یاچه بوده لقبش

آن چیز که مرد را بود مایهٔ فخر فضل و ادب اوست نه اصل ونسبش

فِرّوا کُلَّ الْفِرارِ مِنَ الْفاجِرِ الْفاسِقِ .

باکمال‌شدت ازمردم فاسق‌وفاجر بگریزید.

Flee with all your power from those who are libertine and debauchee .

***

درباغ جهان زدست هرخس بگریز از آنکه چومیوه‌ایست‌نارس‌بگریز

تاآنکه به ورطهٔ فسادت نکشند ، ازفاسق‌وزشتخوی وناکس بگریز

فَضْلُ الرَّجُلِ يُعْرَفُ مِنْ قَوْلِهِ .

از گفتارمرد، فضل و کمال اوشناختهمیشود.

Man's virtues are revealed by his speech

***

تا مرد ز معرفت نباشد محروم — بی مغز سخن نگوید و نـا مفهوم
از طرز سخنگوئیِ هر کس، گردد — میزان کمال و دانش او معلوم

فِكْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حُسْنَ عَمَلِهِ مِنْ قُبْحِهِ .

اندیشهٔ مرد آئینه ایست که خوب و بداعمال اورامینماید.

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds .

***

اندیشهٔ هـر کسی ترا ازحالش — آگاه کند که چون بود افعالش
اندیشهٔ مرد چون یکی آینه است — پیداست درآن خوب و بد اعمالش

فکّر ثمّ تکلّم تسلم من الزّلل.

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تاازلغزش زبان دور باشی.

Think and then speak ; so that you may be guarded against the slips of tongue .

***

در پیش کسی که اهل فهم است وفطن | تا فکر نکرده‌ای، مکن باز دهن
خواهی که زلغزش زبان باشی دور | اندیشه نکرده وامکن لب بسخن

فی تصاریف الاحوال یعرف جواهر الرّجال.

از گردش روزگار گوهر مردان آشکار میشود.

In vicissitude the true nature of men will be revealed .

***

پولاد بپنجهٔ قضا موم شود | موجود بیك حادثه معدوم شود
نامردی و مردانگی اهل جهان | از گردش روزگار معلوم شود

فِي سِعَةِ الْاَخْلَاقِ كُنُوزُ الْاَرْزَاقِ.

گنج‌های روزی در گشاده‌روئی است.

The treasures of livelihood lie behind smiling face

***

از خوشخوئی بسی توان بردن سود | شاد آنکه بسود خویش از این راه افزود
باروی گشاده میتوان درهمه جا | بر رخ در گنج های روزی بگشود

قُدْرَتُكَ عَلٰى نَفْسِكَ اَفْضَلُ الْقُدْرَةِ وَ اِمْرَتُكَ عَلَيْهَا خَيْرُ الْاِمْرَةِ.

توانائی تو بر نفس خود بالاترین توانائی و فرماندهی تو بر آن بهترین فرماندهی است.

You can have the highest power and the best command upon your own self.

***

آنکس که دل تو باز دارد ز هوس | گر در نگری نیک، تو خود باشی و بس
خود خیز و برهنمائی خویش برس | زیرا بتو فرمان ندهد به ز تو کس

قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذَا يُسَافِرُ فَانْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ وَ إِلَّا فَقَدِمْتُمْ إِلَيْهِ .

این دوست شما بود که ازجهان‌سفر کرد. اگر بسوی‌شما باز گشت‌این‌سفررا نیز مانند سفرهای دیگرش بشمارید وگرنه شما بسوی اومیروید.

It was your friend who journeyed to the other world ; if he ever returns to you , you may consider it as one of his ordinary travels; and , if he does not, surely you will go to him .

***

برگشت گر آنکه زین جهان کرده سفر
این را سفری شمر چو اسفار دگر

ور زآنکه دگر باز نیامد سویت
یکروز تو می‌روی بسویش آخر

قَدْ يَزِلُّ الْحَكِيمُ ، قَدْ يَزْهَقُ الْحَلِيمُ .

دانشمند نیز گاهی دچارلغزش میشود و بردبار نیز گاهی صبروقراراز دست‌میدهد.

Even a learned man may make an error and a tolerant person may lose patience ·

***

آنهم که‌زفضل‌است وخرد برخوردار
گاهی گردد به لغزشی سخت دچار

وآنهم که صبور و بردبارست به کار
گاهی ز کفش برون‌رود صبروقرار

قَدْ يَكْبُو الْجَوَادُ.

اسب تیزرو چه بسا که بسر درغلطد.

A running horse may stumble.

***

پرهیزکن ازشتاب زیرا ناگاه — رهرو ز شتاب می‌نهد پا درچاه
ای بس که بناگاه بسردرغلطد — آن‌اسب که بس تیزروان‌است براه

قُلُوبُ الرَّعِيَّةِ خَزَائِنُ مَلِكِهَا فَمَا أَوْدَعَهَا مِنْ عَدْلٍ أَوْ جَوْرٍ وَجَدَهُ.

دلهای مردم خزانهٔ سلطان است وازعدل‌وظلم هرچه درآن‌بگذاردهمان‌راباز یابد.

People's hearts are the king's treasures; he receives whatever he has deposited in them of justice or unjustice.

***

دلهای کسان کآینه‌ای رخشان‌است — نیك ارنگری، خزانهٔ سلطان است
ازعدل وستم هرچه درآن‌بگذارد، — در عاقبت کار نصیبش آن است

قَلِیلُ الْحَقِّ یَدْفَعُ کَثِیرَ الْبَاطِلِ کَمَا اَنَّ الْقَلِیلَ مِنَ النَّارِ یَحْرِقُ کَثِیرَ الْحَطَبِ.

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می‌شکند چنانکه اندکی آتش تودهٔ بزرگی از هیزم را می‌سوزاند.

A little truth overcomes a lot of falehood as a flame of fire burns a pile of wood.

***

حق گرچه قلیل است، بباطل چو زند نیروی کثیرِ او بهم در شکند
چونانکه بتوده‌ای بزرگ از هیزم یك شعلهٔ خرد، آتش اندرفکند

کَثْرَةُ الدَّیْنِ یُصَیِّرُ الصَّادِقَ کَاذِباً.

بسیاری وام راستگو را دروغگو می‌کند.

Heavy indeptedness converts a truthfulman to a liar.

***

قرض است مصیبتی که چون یافت دوام هم مایهٔ ننگ گشت وهم آفت نام
بس مردم راستگو که در آخر کار گشتند دروغگو ز بسیاری وام

كثرة المال تفسد القلوب وتنشيء الذنوب .

بسیاری مال،دل‌ها را تباه سازدو گناه ببار آورد.

Opulence vitiates hearts and produces sins .

***

آنکس که زیاد مال میخواهد وجاه
او را پی‌این دونیست پروا ز گناه
جان می‌شود اندر هوس مال تباه
دل می‌شود اندر طلب جاه سیاه

كثرة الهذر تمل الجليس .

پر گوئی، حریف‌راافسرده خاطرمی کند.

Prolixity upsets your companion .

***

هرچند تراست بهره ازخوشروئی ،
اخلاق توآیتی‌است از خوشخوئی ،
هنگام سخن حذر زپر گوئی کن
کافسرده کند حریف را پر گوئی

كَثرةُ ضِحكِ الرَّجُلِ تُذهِبُ وَقارَهُ .

خندهٔ زياد مرد، وقار اورا از بين ميبرد.

Too much laughter destroys man's dignity .

***

آن كار مكن كه ننك خواهد آورد | در ديدهٔ خلق، كوچكت خواهد كرد

از خندهٔ بيحد كه نشان سبكى است | از بين رود وقار و سنگينى مرد

كَفى بِالمَرءِ كَيساً أن يَعرِفَ مَعائِبَهُ .

همينقدر كه مرد زيرك باشد كافى است كه عيب خود را بشناسد.

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

***

آنكس كه بعيب خويشتن پى نبرد | شايد كه نه منصف است نه اهل خرد

زيرا كه دو چشم عقل و انصاف بس است | تا خود همه كس بعيب خود درنگرد

كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الأَدَبِ .

هر کسی نیازمند عقل و عقل محتاج دانش است.

Every man needs mind and mind needs knowledge .

***

چون علم ، کمال آدمی را سبب است — آنست خردمند که دانش طلب است
مخلوق نیازمند عقل و خردند — خود عقل نیازمند علم و ادب است

كُلُّ شَيْءٍ يَعِزُّ حِينَ يَنْزُرُ إِلاَّ الْعِلْمَ فَإِنَّهُ يَعِزُّ حِينَ يَغْزُرُ .

هر چیز هنگامی که کم است قدر و بها دارد جز علم که وقتی بسیار می‌شود قدر و قیمت می‌یابد.

Everything becomes dear when it is scarce ; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance

***

فرخنده کسی که علم را دارد دوست — وندر پی علم روز و شب در تك و پوست
هر چیز چو کم شود، شود قدرش بیش — جز علم که قدر او ببسیاری اوست

كُلُّ عاقِلٍ مَغْمُومٌ ، كُلُّ عارِفٍ مَهْمُومٌ .

هرخردمندی غمناك وهرعارفی اندوهگین است.

Every wise person grieves and every mystic man feels sad .

***

آنکو غافل ز گردش عالم نیست | رنج دل و تشویش درونش کم نیست
آنکس که خردمند بود بی غم نیست | و آن مرد که عارف است بی ماتم نیست

كُلُّ ماضٍ فَكَأَنْ لَمْ يَكُنْ ، كُلُّ آتٍ فَكَأَنْ قَدْ كانَ .

انگار کن که گذشته هرگز نبوده و آینده هم آمده است.

Think of your past as if it has not existed and of your future as if it has come .

***

تا کی گوئی گذشته رفته است زدست | تا کی باید بفکر آینده نشست
انگار گذشته ای نبوده است ترا | پندار که آینده کنون آمده است

كلما قاربت اجلا فاحسن عملا .

هرچند بمرك نزديك ترميشوى عمل خود رانكوتر كن.

As you get nearer to your death make better your conduct .

***

آن كز پيرى خميده پيكر باشد | بايد كه دكر بفكر محشر باشد
چندانكه بمرك خويش نزديك ترى | بايد عملت نيز نكوتر باشد

كلما كثر خزان الاسرار كثر ضياعها .

هرچه دانندگان رازى افزون شوند آن راززودتر از پرده بيرون ميافتد.

As mnch as a secret is known to more people there will be more chancesfor its being divulged ·

***

چون خلق ببستن زبانند زبون | رازازهمه كس نهان كن وباش مصون
دانندهٔ راز هرچه گردد افزون | آن رازفتد زود تر ازپرده برون

كلّما لاينفع يضرّ والدنيا مع حلاوتها تمر.

هرچه سودی ندارد زیان می‌بخشد ودنیا باهمهٔ شیرینی‌اش تلخی میآورد.

Whatever is not profitable brings loss. The world. though sweet , makes life bitter.

***

هر چیز درایـن جهان فانی، ای‌یار، | گـر سود نیاورد، زیان آرد بـار
ایـن ساقـی‌عمـربا همـه‌شیـرینـی | بس جام دهـد که تلخی‌آرد بسیار

كلّ يحصد مازرع ويجزى بما صنع.

هر کس می‌درود آنچه راکه میکارد وجزا می‌بیند باآنچه عمل‌میکند.

One reaps according to what one sows; and is rewarded according to how one behaves.

***

زشتی‌بینی اگـر بـزشتی گـروی | نیـکی بینی چو راه نیـکی بـروی
درمـزرعـهٔ عمل توچـون‌برزگری | هرتخم که کشته‌ای،همان میدروی

كما ان الصدايا يأكل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد.

همان گونه که زنك، آهن را می خورد تا او را از میان میبرد حسد نیز تن را شکسته و نحیف میسازد .

Jealousy weakens the body as rust corrodes the iron .

***

چون تیره کند حسد دل روشن را
گوئی چو بلاست جان مرد و زن را

نیروی حسد شکسته سازد تن را
آنگونه که زنك میخورد آهن را

كما تدين تدان ، كما تعين تعان .

آنگونه که جزا امیدهی جزا داده میشوی و آن گونه که مدد کاری میکنی باتو مدد میکنند.

You will be rewarded as you reward and helped as you help .

***

باخلق بدی مکن که بد باتو کنند
صد ره چو بدی کنی، دو صد باتو کنند

آنسان که جزا دهی جزا داده شوی
و آنسان که مدد کنی مدد باتو کنند

كَمْ مِنْ إِنْسَانٍ أَهْلَكَهُ لِسَانٌ .

چه بسیار آدمی که زبان او سرش را بر باد داده است.

How often a man is slain by his tongue .

***

بیباك هر آنکه در سخن پر دازد ای بس که بخیره جان و سر در بازد
ماهی چو دهان باز کند بی پروا سر را بکمند مرگ می اندازد

كَمْ مِنْ ذَلِيلٍ أَعَزَّهُ عَقْلُهُ ، كَمْ مِنْ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ جَهْلُهُ .

بسا ذلیل و خوار که عقل و خردش اورا عزیز کرده و بسا عزیز که نادانیش اورا ذلیل ساخته است.

How often an honourable man is debased by his ignorance ; and a baseman is honoured by his intelligence !

***

بس خوار و سر افکنده که عقل و خردش آخر سوی افتخار و عزت بردش
بس مرد سر افراز که خود بیخردی در ورطهٔ سر فکندگی آوردش

كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٌ عِنْدَ هَوىً أَمِيرٍ .

بساعقل که دربند هوس اسیرمانده زیراهوس براو فرمانرواست.

Many minds are captivated by a capricious desire which command them .

***

خاری‌است‌هوس که‌چون‌شوددامنگیر
درزخم‌زدن سخت‌تر است ازهرتیر

بس‌عقل که دربند هوس مانده اسیر
چون گشته براوهوس ازآغاز امیر

كَمْ مِنْ غَنِيٍّ يَسْتَغْنى عَنْهُ ، كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يُفْتَقَرُ إِلَيْهِ .

بساتوانگر که باو نیازی‌نیست و بساتهیدست که براو نیازمندند.

Many a rich man upon whom no one depends, many a poor man upon whom every one depends .

***

بس‌مردتوانگر که‌نبودش‌چون سود
کس روی نیاز بر در او ننمود

بس‌مرد تهیدست که‌شدسود رسان
زینروی نیازمند او باید بود

كَمْ مِنْ وَضِيعٍ رَفَعَهُ حُسْنُ خُلْقِهِ ، كَمْ مِنْ رَفِيعٍ وَضَعَهُ قُبْحُ خُرْقِهِ .

بسا مردی که پایه‌اش پست است وبا نیکخوئی ببلندی‌میرسد وبسا مرد بلندپایه که از بد خوئی پست میشود.

Many a low-graded man whose good behaviour promotes him to a high rank; and many a man of high position whose ill-temper degrades him .

***

بس عاقل پست پایه کز نیکی خو — کم کم به بلندی مقام آرد رو

بس مرد بلند پایه کز بد خوئی — بیند ضرر و پست شود پایهٔ او

کُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِراً وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِياً .

مردم را به نیکی وخوشرفتاری امر واز بدکاری نهی کن .

Urge people to do good and prohibit them from doing evil .

***

میکوش دلا در اینکه تا هشیاری — مستان را باز برسر هوش آری

تشویق به نیکی کن و خوشرفتاری — تقبیح ز ناکسی کن و بد کاری

كُنْ جواداً مؤثِّراً او مقتصداً مقدِّراً وإيّاكَ ان تكونَ الثالثَ .

يا بخشندهٔ مؤثر باش یا میانه‌روی پیش گیرولی باندازه، اما راه‌سوم درپیش مگیر.

Be generous but efficient or be economical but within limits; and never choose a third way .

***

بخشنده شو آنجا که اثر دارد بیش   یا باش میانه رو باندازهٔ خویش
آن به که ازین راه روی یا که ازآن   لیکن ره سومین نگیری در پیش

كُنْ حلوَ الصبرِ عِندَ مرِّ الامرِ .

با شیرینی صبرو بردباری، تلخی کارراچاره کن .

Overcome the bitterness of your difficulty by sweetness of tolerance .

***

بیتاب مشو چو گشت کارت دشوار   کز بیتابی تو بیش بینی آزار
شیرینی صبر و بردباری، پیش آر   تا آنکه بدان بکاهی از تلخی کار

كُنْ زاهِداً فيما يَرْغَبُ فيهِ الجَهُولُ .

ازآنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

***

ای بس که به هرچه جاهلی پیونده
عاقل چو نظر بدان کند میخندد
گرهست ترا بسر خرد ، دل بردار
از آنچه بدان بیخردی دل بندد

كُنْ سَمِحاً وَلا تَكُنْ مُبَذِّراً .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

Be charitable but not extravagant .

***

دوری ز طریق عدل و انصاف مکن
هم با خود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده
بخشش کن وهیچگاه اسراف مکن

كُنْ فِي الشَّدائِدِ صَبُوراً وَفِي الزَّلازِلِ وَقُوراً .

درسختیها بصبر کوش ودرحوادث بزرك سنگین باش .

Be patient in hard days and grave in calamities.

***

آنجا که ترا سخت شود کار معاش — در صبر بکوش و سینهٔ خود مخراش
وآنجای که طوفان حوادث خیزد — چون کوه بجای خویشتن سنگین باش

كُنْ كَالنَّحْلِ اِنْ اَكَلَتْ اَكَلَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَقَعَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ .

مانند زنبورعسل باش که هرچه خورد پاك است وهرچه برجای نهد شیرین است وهرشاخی را که برویش بنشیند نشکند .

Be like a bee ; anything he eats is clean , anything he leaves is sweet and any branch he sits upon does not break.

***

میباش چو زنبور عسل کاو تا هست — بر لقمهٔ ناپاك نخواهد دل بست
هر بار که بگذاشت بجا، شیرین بود — هرشاخ که بنشست برویش، نشکست

كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً .

در کاردنیا چنان باش که گوئی جاودان خواهی زیست وکار آخرت چنان کن که گوئی فردا خواهی مرد .

Arrange the affairs of this world in such a way as if you will live eternally ; and work for the next world in such a way as if you will die tomorrow.

***

کن کارجهان چنانکه‌هر کس‌نگریست گوید که‌مگر توجاودان‌خواهی‌زیست
وآنسان پی آخرت برو کز عمرت گوئی یکروز بیشتر باقی نیست

كُنْ لَيِّناً مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ ، شَدِيداً مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ .

نرم باش ولی سست وزبون مباش؛سخت باش ولی درشتی مکن .

Be mild but not weak ; be firm but not harsh .

***

با خلق به لطف و مهربانی پرداز لیکن خود را زبون و افتاده مساز
شو نرم ولی مباش سست اندر کار شو سخت ولی مکن درشتی آغاز

كُن وَصيّ نفسِكَ وافعل في مالِكَ ماتُحبّ أن يفعله فيه غيرُكَ .

وصی نفس خود باش و با مال چنان کن که دوست داری دیگری با آن کند .

Be self-executor of your will and spend your wealth for salvation as you wish your heirs do .

***

خود باش وصی خویش از هر نظری. ور در کفت امروز بود سیم و زری،
بخشش کن از آن، چنانکه خواهی فردا بخشد پی آمرزش روحت دگری

كيف تَبقى في حالتِكَ والدّهرُ مسرعٌ في احالتِكَ ؟

تو بحال خود چگونه مانی درحالیکه گیتی میکوشد تا دیگر گونت کند ؟

How can you remain in the same position while the world tries to change you ?

***

روزی رود این جوانی ازدست برون وین تن که تواناست شود پیروزبون
تو کی مانی بحال خود چون گردون کوشد که بتندی کندت دیگر گون؟

كَيفَ تَفرحُ بِعُمرٍ تَنقصه السّاعاتُ ؟

چگونه دلشاد هستی بعمری که هرساعت بگذرد از آن کم میشود .

How can you be happy in this life that grows shorter with the passage of every hour ?

***

جاوید تو چون نمانی اندر عالم چند ازپی عیش خود کنی جوروستم؟
دلشاد چگونه ای بعمری که شود هر ساعت از آن، بقدریک‌ساعت کم؟

كَيفَ يَأنسُ بِاللهِ مَن لا يَستوحِشُ مِنَ الخَلقِ ؟

کسی که ازصحبت خلق رمیده نیست چگونه با دوستی خدا خوی گیرد ؟

How can a man become attached to God while he is not detached from people ?

***

آنکو پی دنیاست دوان ازهمه سوی بر درگه دادار کجا آرد روی ؟
آنکس که‌رمیده نیست‌ازصحبت‌خلق با دوستی خدا چسان گیرد خوی ؟

كَيفَ يَعرِفُ غَيرَهُ مَن يَجهَلُ نَفسَهُ ؟

کسی که خود را نمی شناسد دیگری را چگونه بشناسد؟

One who does not know himself how can he know others ?

***

از آنکه بحال خود نپرداخته است — آگاهی حال غیر کی ساخته است؟
خوی دگری چگونه بشناسد نیك — آنکو خود را هنوز نشناخته است

كَيفَ يَهتَدِي الضَّلِيلُ مَعَ غَفلَةِ الدَّلِيلِ ؟

آنجا که راهنما غافل باشد گمراه چگونه راه راست را بازیابد .

How can a lost man find the right way when his leader is neglectful ?

***

بیداد کند چو پیشوا از آغاز — دست همه پیروان شود نیز دراز
آنجای که رهبر است غافل از راه — گمراه چگونه راه خود یابد باز ؟

كَيْفَ يَهْدِي غَيْرَهُ مَنْ يَضِلُّ نَفْسَهُ ؟

کسی که خود گمراه است چگونه دیگری را رهبری کند ؟

How can he who is misled himself lead others ?

***

آن مرد که خود روانه در راه خطاست | گر دم ز صواب میزند ، روی ریاست
آن کجروشی که خود ز گمراهان است | کی راهبری تواند اندر ره راست ؟

لَا أَشْجَعَ مِنْ بَرِيءٍ

هیچکس از بیگناه دلیرتر نیست

No one is more brave than an innocent person.

***

کش ز گناه نیست لوح سیهی | هرگز به دل او نبرد ترس رهی
گستاخ تر و دلیر تر نتوان یافت | ز آنکس که نکرده هیچ جرم و گنهی

لاتاس علی مافات ولاتفرح بما هوات.

برای چیزی که گذشته افسوس مخور و بخاطر چیزی که نیامده دلشادمباش.

Do not grieve for anything which is gone; and,do not be glad for anything which has not come yet .

***

پابند جهان سست بنیاد مباش　　وز بهر کم و بیش به فریاد مباش
بر هر چه گذشته است افسوس مخور　　وز هر چه نیامده است دلشاد مباش

لا تامن مجالس الاشرار غوایل البلاء .

مجالس بدکاران از گزند بلاها ایمن نیست.

Gatherings of the debauchees are not safe from mishaps .

***

هرجای که آتشی و مشتی حار است　　افروختن و سوختنی در کار است
زآن خانه که جای مردمی بدکارست　　بگریز که اندر آن بلابسیاراست

لاتتخذن عدوصديقك صديقاً

دوست مگیر آنرا که بادوستت دشمن است .

Do not consider your friend's enemy as your friend .

***

آنراست سزا که یار خود پنداری — کو با تو و با یار تو دارد یاری
وآن مرد که درحق رفیق توعدوست — حق است اگرش رفیق خود نشماری

لاتتکلمن اذالم تجد للکلام موقعاً

هرجا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

Do not speak when you find it untimely .

***

هرجا که نشایدت سخن کرد آغاز — لب در پی گفتار مکن از هم باز
خاموش نشین که شمع تاخاموش است — جان وتن اوست دور از سوزو گداز

لاتثقن بعهد من لادين له، لاتمنحن ودك من لاوفاء له

به پیمان کسی که دین ندارد اعتماد مکن و کسی را که وفاندارد دوست مشمار.

Do not rely on the promise of anyone who has no faith; and, do not make friendship with anyone who is not loyal.

***

آن مرد که دین نباشد و ایمانش — هرگز مکن اعتماد بر پیمانش
وآنکس که برون ز حلقهٔ مهر و وفاست — از حلقهٔ دوستان برون گردانش

لاتحدث بما تخاف تكذيبه

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انگارند.

Do not say what you fear that it may be regarded as a falsehood.

***

خواهی که ترا دروغگو نشمارند، — آن گوی که خلق راستش پندارند
هرگز سخنی مگو که خود میترسی — آنرا چو شنیدند دروغ انگارند

لاتخافوا ظلم ربکم ولکن تخافوا ظلم انفسکم

ازظلم خداوند نترسید بلکه ازظلم خود بترسید .

Do not fear God's cruelty but be afraid of your own's .

***

از وسوسهٔ نفس بد اندیش بترس
زین گرگ درنده خوی چون میش بترس
آنکس که ستم باتو کند در خود تست
ازقهر خدا مترس، از خویش بترس

لاتخف الا ذنبك ولاترج الا ربك

بیم مدار مگر از گناه خود وامیدوار مباش مگر بخدای خود.

Do not be afraid of anything but of your sin ; and , hopeful of anyone but God .

***

اندر ره شیطان لعین پا مگذار
جز بر در یزدان مبین روی میار
الا ز گناه خویشتن بیم مکن
الا به خدای خویش امید مدار

لاتستحيي من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه

ازبخشش کم شرم مدار چون نومیدی از آن کمتر باشد.

Do not be ashamed of giving a little ; because disappointment is less than that.

***

میکوش که بهر هر که باشد مضطر — هر گونه که ممکن است باشی باور

ازبخشش کم شرم مکن زآنکه بود — کم دادنت از هیچ ندادن بهتر

لاتستصغرن عدو آوان ضعف

دشمن را کوچك مشمار گرچه ناتوان باشد

Do not despise your enemy even if he is weak

***

هر چند که دشمن تو خرد افتد و خوار — خوارش منگر بچشم و خردش مشمار

خار است بسی خرد و بچشمت چو رود — روز تو سیاه سازد و حال تو زار

لاتستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم

كمثل النار كثيرها يحرق وقليلها ينفع .

بسیاردوست مگیر زیرا اگر نتوانی همه‌راخرسند سازی باتو دشمن شوند ودرحقیقت به آتش مانند که‌زیادش میسوزاند و کمش سود میرساند .

Do not try to win too many of earthly friends; for if you can not keep them astisfied they will turn against you.

Friends are like fire which is useful when it is little and incendiary when too much.

***

هرچند که‌دوست بهتر از گنج زرست	چون گشت زیاد، مایهٔ دردسر است
آری، مثل دوست به آتش ماند	بهرتو کمش نفع‌وزیادش ضرر است

لاتسرعن الى ارفع موضع في المجلس

در نشستن به‌صدر مجلس شتاب مکن

Do not hurry to take the best place in a party.

***

گر دورشوی تا که فرا خوانندت	زآن به که‌روی پیش و،به‌پس رانندت
مشتاب که جا بصدر مجلس گیری	جائی بنشین که بر نخیزانندت

لاتسرعن الى الغضب فيتسلط عليك بالعادة

زود خشمناك مشو زيرا به‌خشم خوی خواهی گرفت

Do not get angry too soon ; for you will be habituated to it.

***

هر کس بتو بهر دوستی آرد رو — رخ بر تابد چو تند باشی با او

گر زود به هر چیز کسی گیرد خشم — بس زود به خشم، طبع او گیرد خو

لاتسیء اللفظ وان ضاق علیك الجواب

سخن زشت بزبان میاور اگرچه بپاسخ کسی درمانی

Do not use an indecent language even when you are helpless in answering somebody .

***

تندی مکن و مپوی تا بتوانی — آن ره که خلاف ادبش میدانی

هرگز سخن زشت میاور بزبان — هر چند بپاسخ کسی درمانی

لاتُسِیءَ اِلی مَن اَحسَنَ اِلَیکَ فمَن اَساءَ اِلی مَن اَحسَنَ اِلَیهِ فقد مَنعَ الاِحسان

درحق کسی که باتو نیکی کرده بدرفتاری مکن زیرا کسی که چون نیکی بیند بدی کند در راه نیکوکاری سدی میشود .

Do not mistreat a man who has behaved you well; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence .

***

زنهار چو از کسی ببینی یاری
با او نکنی ز جهل بد رفتاری
آنکس که بدی کند چو نیکی بیند
سدی شود اندر ره نیکوکاری

لاتُشرِکَنَّ فی رَأیِکَ جَباناً یُضعِفُکَ عَنِ الامرِ و یُعَظِّمُ عَلَیکَ مالَیسَ بِعَظیم

ترسنده دل را در رأی خود شریک مکن. زیرا تر ا در کار سست میکند و آنچه را که بزرك نیست در نظرت بزرك جلوه میدهد.

Do not let a coward participate in making a decision for you ; since he weak ns your will and magnifies what is not really big .

***

ترسنده دلان که ترس را یار کنند
درشور چو رأی خویش اظهار کنند،
اندر نظر تو مور را مار کنند
تصمیم ترا سست به هر کار کنند

لاتشعر قلبك الهم على مافات فيشغلك عن الاستعداد لما هو آت

برای آنچه از دست رفته هم و غم بدل راه مده زیرا افسوس بر گذشته از اندیشه برای آینده ترا باز میدارد.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future .

***

اندر پی آنچه رفته از دست، مساز
وزداغ گذشته، سینه پرسوز مساز
منشین بغم گذشته، کاین سوز و گداز
ز اندیشهٔ آینده ترا دارد باز

لاتصحب من یحفظ مساویك وینسی فضائلك.

با کسی که عیوب ترا بخاطر می سپارد و حسن های ترا فراموش میکند دمساز مشو.

Do not associate with one who remembers your defects and forgets your good points .

***

دمساز مباش، ای خداوند خرد،
با آنکه فقط عیب ترا مینگرد
هر عیب که داری تو بخاطر سپرد
هر حسن که داری تو زخاطر ببرد

لاتصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك

بااهل جهان دوستی مکن زیرا اگر فقیر شوی بر تو برتری میجویند واگر دارا شوی بر تو رشك میورزند.

Do not make friendship with the people too much ; for they try to gain superiority over you when you are impoverished ; and show jealousy towards you when you are wealthy .

***

بر دوستی اهل جهان دل مسپار   زآنرو که ترا نمیشود کس غمخوار
جوید بتو برتری چو شد کارت زار   ورزد بتو رشك چون شود بختت یار

لاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه .

راستگو مخوان کسی را که در مقابل راستگوئی تو دروغگویت میخواند.

Do not deem truthful a man who considers you a liar .

***

شهد از چه دهی به آنکه چون بستاند   آن شهد زدست تو، چو زهری داند
تو صادقی و راستگو مخوان آنکس را   کاو لاف زن و دروغگویت خواند

لاتضمن مالاتقدر على القيام به .

کاری را که ازعهدهٔ انجامش بر نمیآئی برعهده مگیر

Do not undertake anything which you can not do.

***

گر در نظرم ضعیف باشی و زبون به زآنکه بسی دروغگو باشی و دون

بر عهده مگیر هیچگه کاری را کز عهدهٔ انجام نیائی بیرون

لاتضیعن حق اخیك اتکالا على ما بینك و بینه فلیس هو لك باخ ما اضعت حقه .

حق دوستت را باتکاء دوستی که میان تو واوست ضایع مکن زیرا وقتی چنین کردی دیگر دوست تو نخواهد بود .

Do not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him; for as long as you disregard his rights he is not your friend.

***

بر دوست زنی طعنه و داری امید کو از تو بدوستی نخواهد رنجید

غافل که چو کاخ دوستی بی پی شد کم کم بسرت خراب خواهد گردید

لاتعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما للعفو موضعاً

دردادن کیفر گناه شتاب مکن ومیان این دو جائی را برای بخشش بگذار .

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

***

در دادن کیفر گناهان زنهار — تعجیل مکن که آرد افسوس ببار

مابین گناه و کیفر آن ای یار — جائی ز برای عفو باقی بگذار

لاتعادوا فی مالاتعرفون فان اکثر العلم فیما لاتعرفون .

باچیزی که نمیدانید دشمنی نورزید چون دانش بیشتر درچیزی است که نمیدانید.

Do not fight against what you do not know because knowledge mostly lies in what you are not aware of.

***

شایستهٔ آن نیست که رو گردانید — از هرچیزی که درك آن نتوانید

چون بیشتر آنچه را که دانش خوانید — بسته است بآنچه اندر آن نادانید

لاتعد عما تعجز عن الوفاء به

وعده‌ای مده که بدان وفا نتوانی کرد.

Make no promise that you can not fulfil.

***

در قول تو گر نباشد از فضل اثر / دیگر سخن تو کس ندارد باور
آن کار که از عهدهٔ تو ساخته نیست / بر عهدهٔ خویش اگر نگیری بهتر

لاتعدن غنياً من لم يرزق من ماله

دارا نباید شمرد کسی را که از دارائی خود بهره‌ای نرساند.

One whose wealth is not profitable to others, must not be reckoned as rich.

***

آن مرد که اهل بخشش و جود و سخاست / ور هیچ ندارد، بنظر چون داراست
وآن منعم را که تنگ‌چشم است و بخیل / دارا نتوان شمرد، زیرا چو گداست

لاتُعِنْ قَوِيّاً علىٰ ضَعيفٍ، لاتُؤثِرْ دَنِيّاً علىٰ شَريفٍ

توانارا برضدناتوان کمك مکن وفرومایه‌را بمرد بزرگوار اختیارمده.

Do not help a strong person against a weak one; anddo not give a mean man authority over a generous one :

***

هرگز به توانا مکن امدادای یار تا اینکه به ناتوان رساند آزار
هرگز به فرومایه مددگار مشو تا اینکه کند بزرگواری را خوار

لاتُغالِبْ مَنْ لاتَقْدِرُ علىٰ رَفْعِهِ

باکسی که‌قدرت ازمیان بردنش‌را نداری ستیزه‌مکن.

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

***

کاری چونسنجیده گرفتی درپیش کارتو شود خراب و حال‌تو پریش
با هرکه بود بزور بازو زتو بیش گرپنجه‌زنی،رنجه کنی‌پنجۀخویش

لاتغترن بمجاملة العدو فانه كالماء وان اطيل اسخانه بالنار لم يتنع من اطفائها .

بچرب زبانی دشمن فریفته مشو زیرا او مانند آب است که هرچند از آتش گرمی بیند از فرونشاندن آتش باز نماند .

Do not let your enemy deceive you by his flattery for he is like the water which does not stop extinguishing the fire despite its heat.

***

مشنو چو کند خصم تملق آغاز — زیرا که بآب ماند آن افسونساز
آب از آتش هر آنچه گرمی بیند — از کشتن آتش او نمیماند باز

لاتغتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء

از بیچیزی و سختی غمگین مباش زیرا طلا را به آتش آزمایند و مؤمن را برنج و بلا.

Do not grieve in affliction ; for the gold is tried by fire and a God-worshipper by misfortune .

***

گر دور جهان داشت ستم بر تو روا — آرام و صبور باش و کن شکر خدا
آنسان که بآتش آزمایند طلا — مؤمن شود آزموده با رنج و بلا

لاتغلق بابا يعجزك افتتاحه

مبند دری که نتوانی گشود .

Do not close a door that you are unable to open .

***

آن کار که آرد ضرر آغاز مکن
وآن ساز که سوزد دل وجان، ساز مکن

آن در که دگر گشودنش نتوانی
دست ازپی بستنش زهم باز مکن

لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى مايحدث بك الزمان

از افتادن دیگری دل خودرا شادمکن زیرا نمیدانی زمانه برای تو چه پیش میآورد .

Do not rejoice at another's downfall , for you do not know what will happen to yourself .

***

گیتی که سحر برسر گل تاج نهاد
در شب سرو تاج هردو را داد بباد

ز افتادن دیگری مکن دل را شاد
کز مسندخود تونیز خواهی افتاد

لاتقولن ماتسوءك جوابه.

هرگز سخنی مگوی که پاسخش تورا ناگوار باشد.

Never say anything which has an unpleasant answer.

***

آن کز پی ناسزا لب از هم بگشاد   هر کس که شنید، ناسزا پاسخ داد
باهیچکسی مگوی هرگز سخنی   کز پاسخ آن دل تو گردد ناشاد

لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات.

شیرینی لذت به تلخی محنت‌هائی که از آن بیار می آید نمیارزد.

Sweetness of pleasure is not worth the bitterness of its consequent pains.

***

شب تا سحر آنکه باده می پیماید   چون روز شد از خمار در رنج آید
شیرینی لذات نمی ارزد هیچ   بر تلخی محنتی کز آنها زاید

لاتلتبس بالسلطان في وقت اضطراب الامور عليه فان البحر لايكاد يسلم راكبه مع سكونه فكيف لايهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه؟

وقتی که کار امیر آشفته و حالش دیگر گون است باید ازو بر حذر بود زیرا دریا که هنگام آرامش و سکون برای کشتی نشینان خطر دارد چگونه باوزش بادهای ناموافق وتلاطم امواج خطرناك نباشد ؟

Beware of the sovereign at the time of civil convulsion. If the voyager is not always safe even on a calm sea; how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

***

احوال امیر اگر که دیگر گون است هر کس که نیندیشد ازاو مجنون است

دریا که سکون او خطرها دارد پیداست که هنگام تلاطم چون است

لاتنال الصحة الا بالحمية .

تندرستی جز با پرهیز حاصل نمیشود .

Health cannot be obtained except by abstinence .

***

کس را نشود سپید بختی حاصل گر برنکند ز هر سیه کاری دل

بیمار به پرهیز اگر تن ندهد هرگز نشود بتندرستی نائل

لاتنظر الی من قال وانظر الی ماقال

منگر که گوینده کیست ، بنگر که گفتارش چیست.

Do not mind who the speaker is, mind what he is saying.

***

تحقیر کسی به جامهٔ ژنده مکن | برظاهر خلق هیچگه خنده مکن
هرجا که کسی لب بسخن باز کند | گفتار ببین، نظربگوینده مکن

لا توتی البیوت الامن ابوابها ومن اتاها من غیر ابوابها کان سارقاً .

بدرون خانه جزازدر آن راه نمیتوان یافت وهر که جزازراه‌دروارد شود دزداست.

A house can not be entered into except by its door; and anyone who tries to enter into it by any other way is a thief.

***

از هیچ رهی، جز از در کاشانه، | نتوان گردید وارد اندر خانه
زیرا بدرون خانه جزاز در آن | راه دگری نیست مگر دزدانه

لاتؤخر انالة المحتاج الی غد فانك لاتدری مایعرض لك وله فی غد

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا معلوم نیست که فردا برای تو واو چه پیش آید.

Do not postpone helping a needy man ; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

***

در راه کرم اگر نهی پا، چه شود ؟ ور دور کنی غمی زدلها چه شود؟

دلجوئی محتاج بفردا مفکن چون نیست ترا عیان که فردا چه شود

لاحلل کالاداب

هیچ زیوری بهتر ازادب نیست.

No ornament is better than politeness .

***

اخلاق پسندیده ، بود یاور مرد این است گواه پاکی گوهر مرد

باید که بحسن ادب آراسته شد زیرا ادب است بهترین زیور مرد

لاخيرفي السكوت عن الحق كما انه لاخيرفي القول بالباطل .

خاموش ماندن ازحق گوئی خوب نیست همچنانکه باطل گوئی خوب نیست

To keep silent from speaking the truth is as bad as to talk falsely .

***

اندر پی حق باش و حقیقت جوئی — دوری کن از اینکه راه باطل پوئی

خوش نیست خموش ماندن از گفتن حق — آنگونه که خوب نیست باطل گوئی

لاخير في قوم ليسوا بناصحين ولا يحبون الناصحين .

از کسانی که نه خیرخواهند ونه خیرخواهان را دوست دارند خیری نصیب نمیشود

You cannot expect a ything good from those who neither are well-wishers nor like the persons who wish well .

***

آنکو، نه اثر ز خیرخواهی در اوست، — نه مردم خیر خواه را دارد دوست،

ز آنجا که به هیچ رو ندارد خیری — مانند گلیست کش نه رنگ است و نه بوست

لا دواءَ لمشغوفٍ بدائه، لاشفاءَ لمن كتم طبيبه دائه .

برای کسی که بدرد خودخوش است دوائی نیست و کسی که درد خودرا ازطبیب بپوشد شفا نخواهد یافت .

There is no remedy for a man who is happy with his diseases ; and , no recovery for one who hides his disease from the doctore.

***

آنرا که بدرد خود رضا خواهد بود
هر درد که هست بی دوا خواهد بود

وآنکو ز طبیب درد خود میپوشد
کی بهر وی امید شفا خواهد بود؟

لا ذخرَ كالعلمِ

گنجی مانند دانش نیست

There is no treasure like knowledge .

***

ازشهد ادب هر که بکامش قند است
پیوسته زحال وروز خود خرسند است

گنجی بگرانبهائی دانش نیست
دولتمند است هر که دانشمند است

لاشیء احسن من عقل مع علم و علم مع حلم و حلم مع قدرة .

چیزی بهتر از خردمندی با دانائی و دانائی با شکیبائی و شکیبائی با توانائی نیست

There is nothing better than wisdom with knowledge, knowledge with tolerance and tolerance with power .

***

بهتر ز همه مردم دنیا باشد   آن مرد خردمند که دانا باشد
در خشم نیاید و شکیبا باشد   هرچند به هر کار توانا باشد

لاعقل مع شهوة

عقل با شهوترانی سازگاری ندارد .

Wisdom does not accord with pleasure seeking .

***

آن مرد که ترك هوشیاری نکند   باید که هوای میگساری نکند
عاقل نرود درپی شهوت ، زیرا   شهوت باعقل سازگاری نکند

لاعَيْشَ لِسَيِّءِ الْخُلْقِ

بدخواز زندگی خوش محروم است

An ill-tempered man cannot enjoy happy life.

***

آنگاه که بر تو آورد خشم هجوم
پیش از همه کس کنی تو خود را مغموم
میکوش که خوی خویش را خوب کنی
کز زندگی خوش است بدخو محروم

لاغِنَاءَ كَالقَنُوعِ.

هیچ دارائی بهتر از قناعت نیست

No wealth is better than contentment.

***

آنکس که حریص و آزمند است دنی است
پابند به دیو خوئی و اهرمنی است
با روزی کم بساز و محتاج مباش
کان مرد که قانع است پیوسته غنی است

لافقر لعاقل، لاغناء لجاهل.

هر که داناست مسکین نیست اگر چه تنگدست باشد وهر که نادان است منعم نیست اگر چه ظاهر ادارا باشد

A savant man is not poor even if he lives in poverty ; and, an ignorant one is not rich even if he lives a wealthy life.

***

مسکین نبود هر آنکسی کو داناست | هر چند که تنگدست و بی برك و نواست
منعم نبود هر آنکه باشد نادان | هر چند که درنظر بظاهر داراست

لایترك الناس شیئاً من دنیاهم لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خیر آمنه.

مردم از مال جهان چیزی برای دنیای دیگر خود نمیدهند مگر اینکه خداوند بالاتر از آن را به آنان عوض دهد.

People may never give up anything of this world for the next, unless God gives them back something better than that.

***

ازمال جهان کسی زابناء بشر | چیزی ندهد برای دنیای دگر
جز آنکه خداوند بدو درمحشر | بخشد بعوض چیزی از آن بالاتر

لایترك الناس شیئاً من دینهم لاصلاح دنیاهم الا فتح الله علیهم ما هو اضر منه .

مردم چیزی ازدین خود برای آبادی دنیای خود نمیدهند مگر آن که خداوند در عوض چیزی زیان آورتر از آن را برایشان روا دارد.

People may not lose anything of their faith to obtain worldly things unless God allots to them something more detrimental than that .

***

ازدین خود آن بندهٔ دنیا پرور چیزی ندهد برای دنیا بهدر

جز اینکه خداوند ببین روزدگر چیزی دهدش ازآن زیان آورتر

لایحمد حامد الاربه ، لایلم لائم الانفسه .

کسی اگرمیستاید بایدخدای را بستایدواگرسرزنش میکند بایدنفس خودراسرزنش کند .

One must not praise anyone but God ; and must not blame anyone but himself .

***

آن مرد که عاقل است ودانا ، باید بیهوده زبان بمدح و ذم نگشاید

گر عیب کند ، زنفس خود گیرد عیب ور بستاید ، خدای را بستاید

لايَحُولُ الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ عَنِ الْمَوَدَّةِ وَاِنْ جُفِيَ .

دوست صادق از دوستی روی بر نمی تابد هرچند که جفا بیند

A sincere friend will not turn away from your friendship even when you hurt him .

***

آن دوست که صادق است و بامهر و وفا — با تست همیشه بر سر صلح و صفا
از دوستی تو بر نمی تابد روی — هرچند که بیند از تو او جور و جفا

لايَخْلُو النَّفْسُ مِنْ اَمَلٍ حَتّٰى تَدْخُلَ فِي الْاَجَلِ.

جان آدمی تا دم مرگ از آرزو خالی نمیشود

Man's soul is not cleared from desires, until he is dead.

***

تا جان داری شیفتهٔ آمالی — دلبستهٔ اکتساب جاه و مالی
تا مرگ نکرده جام عمرت را پر — جان تو ز آرزو نگردد خالی

لا يدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن يدركه القلوب بحقايق الايمان .

چشم‌های ما بامشاهدهٔ ظاهر خدارا نمیتوانند دید بلکه دل‌ها ازراه حقایق ایمان بخدا میرسند

Our eyes cannot see God by manifest observation but our hearts can perceive Him through faith.

***

هرچند خدا بهر مکانی است پدید — بادیدهٔ سر، نمیتوان اورا دید

تنها دل ما ازره ایمان و یقین — شاید که تواند بخداوند رسید

لا يستحيين احدكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم.

هیچیك از شماوقتی چیزی‌را که نمیداند ازو بپرسند نباید شرم داشته باشد از اینکه بگوید نمیدانم

No one of you must feel ashamed to admit his ignorance when he is asked about what he does not know .

***

گر بربندی دهان خویش از گفتار — بهز آنکه بگوئی سخنی ناهنجار

چیزی که ندانی، چو بپرسند از تو — برگو که نمیدانم وزین شرم‌مدار

لا يشبع المؤمن واخاه جائع

مرد خدا تا برادرش گرسنه است خود را سیر نمی سازد

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry.

***

آن مرد خداست کو بود خیر اندیش | خیرد گران ز خیر خود خواهد بیش
خود تا شکم برادرش گرسنه است | برخوان ننشیند از پی سیری خویش

لا يصغرن عندك الرأى الخطير اذا اتاك به الرجل الحقير

فکر بزرگی را که از مرد کوچکی تراوش کند نباید کوچك شماری.

Do not underestimate a useful advice just because it is given by an unimportant person.

***

گر مرد، خرد وراست وصاحب تدبیر | هر کس که بود، نصیحتش را بپذیر
گر پند بزرگی دهدت مرد حقیر | کوچك مشمارش واز آن بهره بگیر

لایُعابُ الرَّجُلُ بِاَخْذِ حَقِّهِ وَ اِنَّما یُعابُ بِاَخْذِ مالَیْسَ لَهُ

خواستن حق برای کسی عیب نیست خواستن چیزی که حق او نیست عیب است

A man cannot be blamed for demanding his right but he should be blamed for asking what is not his right.

***

گر در پی حق خویش مردی برخاست | براو نتوان عیب گرفتن که خطاست
زآن مرد اگر که عیب گیرند رواست | کاو آنچه که نیست حق وی خواهد خواست

لایَکُنِ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسیءُ اِلَیْکَ سَواءً فَاِنَّ ذٰلِکَ یُزَهِّدُ الْمُحْسِنَ فِی الْاِحْسانِ وَ یُتابِعُ الْمُسیءَ اِلَی الْاِسائَةِ

مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکوئی کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد .

You must not regard a good man and a bad man equally for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing .

***

در جامعه گر بدگهر و نیکوکار | یکسان آیند خلق را در انظار
این سخت زکار خیر گردد نادم | و آن نیك بکار زشت ورزد اصرار

لایکون الصدیق صدیقاً حتی یحفظ اخاه فی غیبته و نکبته و وفاته

دوست، دوست نمیشود مگر بشرط آن که دوست خودرا درغیبت او، و بدبختی و وفات او حفظ کند.

A friend is not a good friend unless he respects his friend's rights in his absence, in his misfortune and after his death.

***

آنست بعهد دوستی ثابت وسخت | کاو باتو مدد کندچو گشتی بدبخت
عیبت نکند بیان چو گشتی غایب | مالت نخورد چو بستی ازدنیا رخت

لاینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.

شایستهٔ عاقل نیست که باترس زندگی کند درحالی که بسوی ایمنی راهی دارد.

It is not suitable for a wise man to live in fear when he has some way to security.

***

بینا که زراه و چاه باشد آگاه | ازاو عجب است اگر که افتد درچاه
باترس نشاید که کند عاقل زیست | آنجا که بسوی ایمنی دارد راه

لا ينجع تدبير من لا يطاع

تدبیر کسی که فرمانش را نمیبرند سودی نمیدهد

Planning by one who is not obeyed is of no use.

***

شاگرد به پیروی چو تقصیر کند — اندیشهٔ استاد چه تأثیر کند؟
مردی که نمیبرد کسی فرمانش — سودی ندهد هر آنچه تدبیر کند

لا ينصح اللئيم احداً الا عن رغبة او رهبة

فرومایه از کسی پند نمی‌پذیرد مگر از روی طمع یا ترس

A mean person does not accept advice, except for fear or in the hope of something.

***

آنکس که بطبع بود ناپاك و پلید — خود از سر شوق راه پاکان نگزید
تا کس نشنید پند کس، ور بشنید — یا از ره بیم بود یا روی امید

لاینفع الایمان بغیر التقوی.

ایمانی که باپاکی و پرهیز همراه نباشد سودی ندارد.

Faith without chastity is of no use.

***

دین از پی آن است که کوشی تو بسی | تا دست کشی زهر هوی و هوسی
گر پاکی و پرهیز نباشد در کار | سودی نرسد ز دین و ایمان بکسی

لایواد الاشرار الااشباههم، لایصطنع اللئام الاامثالهم.

اشرار جز کسانی را که همانند خودشانند دوست نمیگیرند و مردم پست جز پست نهادان رانمی پرورند.

Wicked men do not make friendship except with those who are wicked like themselves ; and, mean men do not bring up except those who are mean.

***

آن مرد که بدخوست نمیگیرد دوست | جز بد منشی را که همانند بدوست
و آن مرد که پست است نخواهد پرورد | جز پست نهادرا که با او همخوست

لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ ؛ لَذَّةُ اللِّئَامِ فِي الطَّعَامِ

لذت جوانمردان بمهمانی دادن و خوشی دونان بمهمان شدن است.

A generous man is pleased to invite, and an avarcious person is pleased to be invited.

***

آنرا که فرومایه بود همچو خسی — با مرد بلند طبع فرق است بسی

این شاد شود چو شد کسی مهمانش — وآن شاد شود چو گشت مهمان کسی

لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَتْفِهِ .

زبان نادان کلید مرگ اوست

An ignorantman's tongue is a key to his destruction.

***

جاهل چو درختی است تهی از بر و برگ — بارند بر او تیر ملامت چو تگرگ

ای بس که چو نادان بسخن لب بگشود — گردید زبان او کلید در مرگ

لسان العاقل وراء قلبه ، قلب الاحمق وراء لسانه

زبان عاقل در پس دل اوست یعنی دلش راضی نمیشود که هر باطلی را برزبان آورد . و دل بیعقل در پس زبان اوست یعنی هرچه بزبانش آمد بدون مانع اظهار میکند.

A wiseman's tongue is behind his heart; he does not mentions whatever he feels wrong. A fool man's heart is behind his tongue; he says every thing without any reserve.

***

عاقل، باشد زبانش اندر پس دل — راضی نشود دلش که گوید باطل
بیعقل و خرد، دلش بود پشت زبان — کزمعنی حرف خویش باشد غافل

لسان المرائی جمیل وفی قلبه الداء الدخیل

ریاکار زبانی زیبا ولی قلبی بیمار دارد.

A hypocrite has a nice tongue and an ill heart.

***

آن را که دوروئی روش دیرین است — هرجا که نهد پای، پی تفتین است
منگر که زبان او چنین شیرین است — بنگر که چقدر قلب او پر کین است

لِكُلِّ امْرِءٍ فِی مالِهِ شَرِيكانِ: الْوارِثُ وَالْحَوادِثُ

درمال هرمردی دوشریك هست یکی وارث دیگری حوادث.

There are two participants in wealth of each man: One is his heir and the other, mishaps.

***

چون مرد رسد بهمکنت وجاه و جلال
آن وارث او که میشوه صاحب مال

خواهد دوشریك یافت در مال و منال
و آن حادثه‌ای که بهر مال است وبال

لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ: لِكُلِّ شَيْءٍ فَوْتٌ.

برای هر زنده مرك و برای هرچیزی نابودی است.

There is a death for every creature; and an end for everything.

***

اندرپی هرخوشی ملالی و غمی است
در گردن هر زنده طناب اجل است

در صورت هر نشاط، چین المی است
بردامن هر وجود گرد عدمی است

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَيْرِ قَرِينُ السُّوءِ.

هرچیز آفتی دارد و آفت نیکوکاری همصحبت بدنهاد است

Everything has its bane; and the bane of benefaction is a malicious companion.

***

دردار جهان که عاقبت هر چیزی | دارد ز پی آفت ملال انگیزی،
دانی چه بود آفت نیکوکاری؟ | همصحبت بد نهاد نا پرهیزی

لِكُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ ، لِكُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجٌ

هرعقدهٔ تنك آخر گشایش یابد ودر پی هر بستگی آخر راهی بازمیشود.

Every hard knot will be untied and every closed way will open at last.

***

دمساز شود طالع ناساز آخر | دور خوشی تو گردد آغاز آخر
هرعقده که تنك است گشایش یابد | هرراه که بسته است شود باز آخر

الاحمقُ مَعَ كلِّ قولٍ يمينٌ

احمق باهرسخنی قسم میخورد.

A fool is he who swears in every sentence.

***

بهر سخنی کـه راستش پندارند، مردم به قسم دگرچه حاجت‌دارند؛
احمق قسمی خورد پـی هر سخنی تا خلق او را دروغگو نشمارند

الانسانُ فضیلتانِ: عقلٌ ومنطقٌ، فبالعقلِ یستفیدُ وبالمنطقِ یفیدُ

دوچیز مایهٔفضیلت آدمی‌است: عقل‌و منطق، که با عقل وخرد سودبرد وبانطق و بیان سود رساند.

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

***

ایدوست زفیض عقل‌و منطق مگذر زیرا بود این دو، مایهٔ فضل بشر
بانطق و بیان بزندگان سود رسان باعقل و خرد ز زندگی سود ببر

لِلْحازِمِ فِی کُلِّ فِعْلٍ فَضْلٌ

دوراندیش درانجام‌هرکار بر دیگران برتری دارد.

In doing everything a prudent man is superior to others

***

آن کز دگران بصیرتش باشد بیش | بهتر کند آن کار که آید در پیش

اندر همه کار برتری دارد وفضل | آن مرد که بینا بود ودور اندیش

لِلشَّدائِدِ تُدَّخَرُ الرِّجالُ.

مردان بلندهمت برای زمان سختی اندوخته شده‌اند

Courageous men are saved for hard days.

***

روشن‌گهران چوشمع افروخته اند | خودرا زبرای دیگران سوخته اند

مردان بلند طبع با همت را | ازبهر زمان سختی اندوخته اند

للظّلم تبعاتٌ موبقاتٌ

ظلم عواقب هلاك کننده دارد.

Cruelty has destructive consequences.

***

نابود کننده است آثار ستم
بسیار کمر شکن بود بار ستم

آخر گردد خراب دیوار ستم
بر روی سر کسی که شد یار ستم

لم یذهب من مالك ما وقی عرضك

از مال تو آنچه که آبروی تورا حفظ کرده از دست نرفته است

What you have spend to secure your reputation is not lost.

***

آنکس که ز شوق سیم و زر مست بود
گر خوار شود براه زر، پست بود

آن سیم و زری که آبرو را بخرد
هر چند ز دست رفته، در دست بود

لم یسدّ من افتقر اخوانه الی غیره

کسی که برادرانش به دیگران نیازمند باشند بزرك نمیشود.

A man who is not useful to his brethren will not be dignified.

***

دولتمندی که نیست درویش نواز — عز و شرفی نیابد از نعمت و ناز
هرگز نشود بزرك آنکس که مدام — با غیر کند برادرش عرض نیاز

لم یضع من مالك ما قضی فرضك

مالی که خرج واجبات خود کرده‌ای، از دست نرفته است

Whatever you have spent for your necessities is not lost.

***

گر بازر و سیم از غمی خواهی رست، — زر ده که در کیسه نمی باید پست
آنمال که خرج واجبات تو شدست، — هرچند فزون بوده، نرفته است ز دست

لَمْ يَضِقْ شَيْءٌ عَنْ حُسْنِ الْخُلْقِ .

ازخوشخوئی به‌هیچ چیزی لطمه‌ای نرسیده است.

Good_temper harms nothing .

***

از تندی خوی و زشتی خلق ، بسی بیند همه کس عذاب در هر نفسی

اما ز گشاده روئی و خوشخوئی نه لطمه بچیزی رسدو نه بکسی

لَمْ يَنَلْ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَبْرَةً إِلَّا أَعْقَبَتْهُ عَبْرَةً

کسی از این دنیا به‌خوشی وخنده‌ای نمیرسد جز اینکه گریه و ماتمی در دنبال داشته باشد .

No one in the world can enjoy happiness , without shedding tears .

***

در دار جهان سرور بی ماتم نیست کس را بزمانه شادی بی غم نیست

در جام کسی ساقی ایام نریخت زآن صاف که بادرد محن درهم نیست

لِنْ لِمَنْ غالَظَكَ فَاِنَّهُ يوشِكُ اَنْ يلِينَ لَكَ.

درحق کسی که باتو درشتی کند نرمی کن شایدازاین راه باتو نرم شود.

Be mild to anyone who is rough to you; for in this way he may grow mild .

***

بیشرم و حیا چو از تو بیند آزرم | خود نیزه گر برسر حجب آیدوشرم
با هر که درشتی بکند نرمی کن | شاید که از این راه شود کم کم نرم

لَنْ يَتَّصِلَ الْمَرْءُ بِالْخالِقِ حَتّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ.

تا کسی از خلق نگسلد به خالق نخواهد پیوست.

A man can not be attached to God unless he is detached from people .

***

بردوست اگر عاشق صادق دل بست، | ازهرچه که غیردوست شد، شوید دست
کس تا که زمهر خلق عالم نگسست | بر خالق عالم نتواند پیوست

لَوْ اَنَّ الْمَوْتَ يُشتَرى لَاشْتَرَيهِ الاَغنِياءُ

اگرمرگ، خریدنی بود توانگران آنرا میخریدند .

If death could be bought, wealthy men would buy it.

***

بیچیز اگر همین غم رزق خورد
منعم پی صد چیز دگر رنج برد

گر مرگ خریدنی شود در عالم
آنکس که غنی تر است زآن بیش خرد

لَوْ تَمَيَّزَتِ الْاَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكِذْبِ

هرگاه صفات ازهم متمایز شوند راستگوئی با دلیری و دروغگوئی باترس همراه خواهد بود.

If things are to be distinguished, truthfulness will be coupled with bravery and falsehood with cowardice.

***

آنجا که شود صفات از هم ممتاز
هر یك بمقام خویش بنشیند باز

باشیر دلی است راستگوئی همدم
با ترس بود دروغگوئی دمساز

لَوْ جَرَتِ الأَرْزاقُ بِالأَلْبابِ وَالعُقُولِ لَمْ تَعِشْ بَهائِمٌ وَالأَحْمَقُ.

اگر روزی به عقل و هوش بسته بود نه دد و دام زنده میماند و نه بیخرد.

If livelihood were according to wisdom and understanding neither beasts nor fools could ever live.

***

ای بس که یکی را نبود بخت بدی | باآنکه بعقل است کم از دام و ددی
گر بسته بعقل و هوش باشد روزی | نه دام و ددی ماند و نه بیخردی

لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيا عَلَى المُنافِقِ بِجُمْلَتِها حَتَّى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تا مرا دوست دارد شرط دوستی بجای نیاورد.

A. hypocrite will not bestow his affection upon me, even if I give him the entire world.

***

آنرا که دورنگی و دوروئی شده خو | گر دنیا را دهی، نگردد یکرو
چون لاله که ابر از دورنگی نسترد | هرچند که درو گوهر افشاند براو

لو عقل اهل الدنیا لخربة الدنیا .

اگرمردم گیتی عقل داشتند گیتی ویران میشد.

If all people were wise the world would be ruined.

***

آن مرد که اهل خرد و عرفان بود بیزار ازین جهان بی بنیان بود
گر عقل به مغز مردم دوران بود این گیتی غدار کنون ویران بود

لیس بلد احق بك من بلد ، خیر البلاد ما جملك.

هیچ شهری شایسته تر از شهر دیگر نیست و هر شهری که برای تو نیکو باشد خوب ترین شهر است.

No city is more suitable than another one ; any city which is enjoyed by you is the best to you.

***

شهری نتوان یافت که ازهر نظری به باشد و خوبتر ز شهر دگری
هر شهر که از بهر تو نیکو باشد آن نیز بود شهر پسندیده تری

لیس ثوابٌ عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن

هیچ پاداشی، در نزد خداوند پاك، بزرگتر از پاداش پادشاه دادگستر و مرد نیکوکار نیست.

God has no greater reward than that which will be given to a just king and a benefactor man.

***

ازجملهٔ بندگان، دو تن را دادار | پاداش عمل فزون دهد روز شمار
آن شاه که دادگستری پیشه کند | وآن مرد که پاك باشد و نیکوکار

لیس لك باخٍ من احوجك الی حاکمٍ بینك و بینه

کسی که میان تو و او برداوری دیگری نیازی باشد دوست تو نیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him.

***

خوبست که دوست، چاره سازی باشد | هم یکدل و هم محرم رازی باشد
آن دوست نباشد که میان تو و او | بر داوری کسی نیازی باشد

لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ.

این پوست نازک طاقت آتش جهنم را ندارد.

This delicate skin cannot resist the infernal fire.

***

آنکس که زنیش پشه‌ای غم دارد
کی تاب شکنجهٔ دمادم دارد؟

آن کز خورشید چهره در هم دارد
کی طاقت آتش جهنم دارد؟

مَا أَحَقَّ الْعَاقِلَ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد و بدقت بنگرد که در شبانه روز چه بدست آورده و چه از دست داده است.

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during day and night.

***

آنست خردمند که از کار چو رست
آسوده خیال کنج خلوت بنشست

در دفتر اعمال بدقت نگریست
کز دست چه داده و چه آورده بدست

مااختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة

دو آواز مخالف بر نخیزد مگر آنکه یکی از آن دو برای گمراهی باشد.

One of two different calls is alw ys misleading.

***

تا مردم یك رهند با هم یکدل	در راه کم اختلاف گردد حاصل
هر جا که دو آواز مخالف خیزد	البته یکی از آن دو باشد باطل

ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.

خداوند به نادانان تحصیل علم را واجب نکرد مگر وقتی که تعلیم دادن را به دانایان واجب کرد.

God has not required the ignorant people to learn, except when ordained the learned men to teach.

***

تا دست به بخشش نزند مرد کریم	در دست نیازمند ناید زر و سیم
دانا باید نخست تعلیم دهد	تا نادان هم ازاو بگیرد تعلیم

مَااَسْرَعَ السَّاعَاتَ فِی الْاَیَّامِ وَاَسْرَعَ الْاَیَّامَ فِی الشُّهُورِ وَاَسْرَعَ الشُّهُورَ فِی السَّنَةِ وَاَسْرَعَ السَّنَةَ فِی هَدْمِ الْعُمْرِ !

چه تند ساعت‌ها بدل به روزها و روزها بدل به ماه‌ها و ماه‌ها بدل به سالها میشوند و سالها بسرعت میگذرند که عمر را تباه سازند !

How fast hours relaps to be transformed into days, days into months, months into years which run out to ruin our life.

***

ساعات شود بدل به روزی کوتاه
وآنگاه چه زود روزها گردد ماه،
وآنگاه چه تند ماه ها گردد سال،
وز رفتن سالها شود عمر تباه!

مَااَعْظَمَ اللّهُمَّ مَانَرَی مِنْ خَلْقِكَ وَمَااَصْغَرَ عَظِیمَهُ فِی جَنْبِ مَاغَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ !

پروردگارا! از آفرینش تو چه بزرك است آنچه که ما می‌بینیم و این بزرگی چه کوچك است در برابر آنچه از قدرت تو که از چشم ما پنهان است.

O mighty God! how great is what we can see of your creation and how small is that greatness in comparison with your powers hidden from our eyes.

***

ز آنها که بیافریده خلاق جهان
باشد چه بزرك آنچه بچشم است عیان
وآنست چه خرد گر که سنجیده شود
با آنچه ز قدرت وی از ماست نهان

ما افقر من ملك فهماً

کسی که هوش وخرد دارد فقیر و محتاج نمیشود.

One who has intelligence never faces indigence .

***

زآنجای که عقل است بهین یار ونصیر، عاقل نشود بقید هر فتنه اسیر

آنکس که به گنج خرد وهوش غنی است محتاج نگردد و پریشان و فقیر

ما اقبح بالانسان ان یکون ذا وجهین !

چه زشت است که آدمی دو روی باشد!

How hideous it is for a man to be two-faced!

***

پشت سر خلق، یاوه گوئی چه بداست! افساد وفریب وفتنه جوئی چه بداست!

یکرنگی و یکدلی چه نیکو باشد! اما دو زبانی ودو روئی چه بداست!

ما أكثر العبر وما أقل الاعتبار!

عبرت چه زیادست و عبرت گیرنده چه کم!

There are so many examples and so few people who take example .

***

تا راهروان اسیر صد پیچ و خمند
یك یك همه درس عبرت از بهر همند
بسیار توان گرفت عبرت لیکن
آن قوم که عبرتی بگیرند کمند

ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة؟

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود؟

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast ?

***

محروم گر از نطق و بیان انسان بود،
حالش به چه سان بود؟ کجا اینسان بود؟
یا آنکه بسان پیکری بی‌جان بود،
یا آنکه همانند یکی حیوان بود.

ما انکرت الله منذ عرفته.

از آندم که خدای خودرا شناختم دیگر منکر او نشدم.

I have never denied God since I know Him.

***

من بندهٔ کردگارم و شاکر او — او ناظر من باشد و من ناظر او
زآندم که خدای خویش بشناخته ام — دیگر نفسی نگشته ام منکر او

ماحصن الدول مثل العدل.

کشوررا بهتر ازعدل نگهبانی نیست.

The best protector of a country is justice.

***

آسایش روح و راحت جان عدل است — چیزی که دهد به رنج پایان عدل است
سرمایهٔ آبادی وعمران عـدل است — هر کشوررا بهین نگهبان عدل است

مادحُ الرَّجُلِ بِمالَيسَ فيهِ مُستهزِئٌ بهِ

هر کس مردی را بچیزی که در او نیست مدح کند، ریشخندش کرده است.

Praising one for a merit he does not possess is rediculous.

***

کن باز دو دیدهٔ حقیقت جو را مشنو سخن مردم باطل گو را

هر کس بدروغ از کسی مدح کند شك نیست که ریشخند کرده است اورا

ماضَلَّ مَنِ استشار.

هر که راه را بپرسد گمراه نمیشود.

One who asks the way will not be lost.

***

آنکو ز ره ترقی آگاه نشد دارای مقام و حشمت و جاه نشد

هر کس که ره صواب پرسید نخست، از راه خطا نرفت و گمراه نشد

ما قسم الله بين عباده شيئاً افضل من العقل.

خداوند در میان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است.

God has given men nothing better than wisdom.

***

هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد، گمراه شود کسی کز آن بیم نکرد
در روز الست، بهتر از نعمت عقل خالق بمیان خلق تقسیم نکرد

ما كل رام يصيب.

هر تیر اندازی تیرش بهدف نمی‌نشیند.

Every archer cannot shoot his target.

***

در صید قویست گرچه هر شهبازی مرغی نکنند صید به هر پروازی
پیوسته درست بر هدف ننشیند هر تیر که انداخته تیر اندازی

مالابنِ آدم والفخر واوله نطفةٌ و آخره جیفةٌ لایرزق نفسه ولا یدفع حتفه؟

برای چه به‌خود میبالد بشری که‌در اول نطفه ودر آخرمردار است. نه‌روزی خود تواند بدست آورد و نه‌از چنگال مرگ تواند گریخت؟

Why are people proud of themselves when they are sperms in the beginnig and dead corpses in the end, neither can secure their livelihood nor can evercome their death ?

***

بهر چه بشر بخویش بالد بسیار؟ ... کاول بود او نطفه و آخر مردار
نه روزی خود تواند آورد بدست ... نز دام اجل تواند او کرد فرار

مثل الدنیا کظلک ان وقفت وقف وان طلبته بعد.

دنیادرمثل چون‌سایهٔ‌تست. اگر برجای خودبایستی باتو بایستد واگر درپی‌اش افتی دور گردد.

The world is like your shadow ; when you stop it stops too and when you follow it, it goes away .

***

چون سایهٔ تست در مثل این دنیا ... هم‌باتو قرین باشد و هم از تو جدا
رو گرداند از تو گر افتی پی اش ... باز ایستد ار بایستی باز بجا

مُذیعُ الفاحِشَةِ کفاعِلِها، مستمِعُ الغیبةِ کقائلِها

فاش کنندهٔ کار بد مانند کسی است که آن کار را کرده و گوش دهنده بغیبت مانند کسی است که آن غیبت را میکند.

One who spreads the news of a bad deed is like the one who has committed it ; and one who listens to a backbiting is like the backbiter himself

***

آنکس که ز کار زشت گوید بسیار — ماند بهمان کسی که کردست آنکار

وآنکس که دهد بغیبت یاری گوش — ماند بهمان کس که کند غیبت یار

مرارةُ الصبرِ یثمِرُ الظفرَ.

تلخی صبر، میوهٔ ظفر بار آورد.

Bitterness of patience brings forth the fruit of triumph.

***

هر چند که صبر، رنج بسیار دهد، — آرام ترا گیرد و آزار دهد،

نومید مشو، که شاخهٔ صبر و شکیب — شیرینی نصرت و ظفر بار دهد

مسكين ابن آدم مكتوم الاجل مكنون العلل تؤلمه البقة وتنتنه العرقة و تقتله الشرقة.

آدمیزاد چه بیچاره است که روز مرگ خود را نمی‌داند و بدرد و بیماری خویش پی نمیبرد. نیش پشه‌ای رنجش می‌رساند، عرق، تنش را بدبو سازد و سرفه‌ای بورطهٔ هلاکتش اندازد.

How poor is the human-being who does not know the end of his life and can not recognize his diseases; a mosquito's sting hurts him, perspiration makes him smelly and a cough may take away his life.

***

مرگ و مرض است آدمی را در پیش — حالش گاهی شود بیك سرفه پریش
بد بو شود از عرق کند از حد بیش — در رنج فتد اگر خورد از پشه نیش

مصاحب الدنیا هدف للنوائب والغیر.

دوستدار جهان آماج دشواری‌ها و دگرگونی‌هاست.

A worldly man becomes the target ot difficulties and vicissitudes.

***

آرایش مرد باطن آراستن است — خود را ز صفات زشت پیراستن است
خواهان جهان شدن بلاخواستن است — بر حرص فزودن از خوشی کاستن است

مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ شُوْمٌ

همصحبتی نادان شوم است

Association with ignorants brings bad omen

***

آنکس که زدانش وخرد محروم است — کج طبعی و کمراهی او معلوم است

زآنجا که ضرر زنند از نادانی — همصحبتی مردم نادان شوم است

مَنْ آمَنَ خَائِفاً آمَنَهُ اللهُ مِنْ عِقَابِهِ

کسی که هراسنده‌ای را پناه دهد ایزد او را از عذاب خود امان خواهد داد

God has mercy upon a man who gives refuge to a frightened person.

***

جوید چو مدد خواه بدرگاه تو راه — نومید و مکدرش مران از درگاه

ایزد زعذاب خود امان خواهد داد — آنرا که دهد بیك هراسنده پناه

مَن اَبانَ عَیبَكَ فَهُوَ وَدُودُكَ ؛ مَن ساتَرَ عَیبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ

کسی که عیب تورا بر تو نشان دهد دوست تست و کسی که عیبت را از تو پنهان کند دشمن تست.

One who shows you your defect is your friend; and one who hides it from you is your foe .

***

گر یار صدیق و راستگو خواهی جست | میکوش در امتحان یارت زنخست
عیبت بتو گر عیان کند باشد دوست | عیبت زتو گر نهان کند دشمن تست

مَن اَبصَرَ زَلَّتَهُ صَغُرَت عِندَهُ زَلَّةُ غَیرِهِ .

کسی که بر لغزش خود بینا گردد لغزش دیگران را کوچك شمارد .

One who is able to see his own defect , can easily overlook the defect of others.

***

نادان که حساب عیب مردم را داشت | خودرا مگر از عیوب عاری پنداشت؟
هر کس که بعیب خویش بینا گردد | عیب دگران بهیچ خواهد انگاشت

مَن اتَّخَذَ الحقَّ لِجاماً اتَّخَذَهُ النّاسُ اماماً.

هر کس که از روی حق زمامداری کند مردم اورا پیشوای خود سازند.

One who rules rightly will be considered by the people as a leader .

***

کس دل ندهد مرد ستمکاری را | در گلشن جان نپرورد خاری را
هر کس که بحق زمامداری بمکند | بخشند بدو زمام هر کاری را

مَن اتعب نفسه في ما لا ينفعه وقع فيما يضره .

کسیکه بکار بی ثمری پردازد ، خود را در زیان اندازد .

One who carries out a useless work will be losing .

***

آن مرد که بیهوده به راهی تازد، | خود را بعبث خسته ونالان سازد
آنکس که به کار بی ثمر پردازد | خود را به زیان و رنج می اندازد

مَن اتقی قلبه لم یدخله الحسد .

کسیکه پاك دل است حسد در دلش راه نیابد .

Jealousy cannot enter the heart of a pure – hearted person.

***

با خلق هر آنکه دل مصفا دارد — مردم همه را رفیق خود پندارد
آنکس که سرای دل خود دارد پاك — ازبهر حسد جای در آن نگذارد

مَن اجترئ علی السلطانِ فقد تعرّض للهوانِ

کسی که بر پادشاه گستاخ شود به خواری افتد.

One who is rude to the king will be debased.

***

هر کس که برد شرط ادب را از یاد — ای بس که دهد جان و سر خویش بباد
گر هس که بپادشاه گستاخی کرد — در ورطهٔ خواری و مذلت افتاد

مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً لَهِجَ بِذِكْرِه.

کسی که چیزی‌رادوست داردآن‌را برزبان آورد.

One who likes something mentions it.

***

هر کس که هوای آرزوئی دارد سرپوش بروی آرزو نگذارد

گر چیزی را دل کسی دارد دوست نامش همه جای برزبان می آرد

مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ.

کسی که‌دوست داشته‌باشد ازکارزشت بازت‌دارد.

One who is fond of you does not let you do evil.

***

عاقل آن را ز دوستان پندارد، کز دست، مقام دوستی نگذارد

با هر که زکار زشت بازت دارد شد دوست، که دوستی بجا می آرد

مَن أخطاه سهمُ المنيّةِ قيّدهُ الهرم .

هر کس که از تیر مرگ جان بدر برد گرفتار پیری گردد .

One who is mi-sed by the arrow of death will be a victim of old age.

***

پیری تعب آورد چو گردید پدید　　روز سیه است درپی موی سپید
هر کس که زتیر مرگ جان برد بدر　　بد بخت دچار درد پیری گردید

من استدام قرع الباب ولج ولج

کسی که پیاپی دری را بزند و بکوشد در برویش بگشایند .

One who continiues to knock at a door persistently, will see it opened

***

در راه وصال، جدو جهدی باید　　تا شاهد آرزو در آغوش آید
تا ره نروی بمقصد خود نرسی　　تا در نزنی کس بتو در نگشاید

مَن استرشد غويّاً ضلّ ، مَن استنجد ذليلاً ذلّ .

کسی که از گمراه رهبری جوید گمراه شود و کسیکه از بیچاره ای کمك خواهد بیچاره گردد .

One who asks guidance from a lost man will be lost ; and one who expects to be helped by a helpless person will be helpless .

***

آن مرد که رهبری ز هر گمره جست / گمراه شد و نرفت از راه درست

وآنکس که ز بیچاره مدد خواست بکار / بیچاره شد و دست از آن کار بشست

مَن استعان بالله اعانه

هر کس که از خدا مدد خواهد خدا نیز او را مدد کند.

God helps anyone who asks His help .

***

ز آنجا که ز حق نمانده غافل حقجو ، / خود یاد خدای بخشد او را نیرو

هر کس که نهاد بر در یزدان رو / هرچند مدد خواست مدد یافت از او

مَن استعمل الرِفق لانت له الشدائد

کسیکه مهربانی بکاربرد دشواری ها براو آسان گردد.

One who shows kindness towards people can easily overcome his difficulties .

***

مردی که خلیق ونیك رفتار بود | اورا همه کس یاورو غمخوار بود
آنکس که پری مروت ومهر به کار | آسان کند آنچه‌را که دشوار بود

مَن استغنی عن الناس اغناه الله .

کسی که خودرا ازمردم مستغنی گرداند خداوندا وراغنی سازد.

God keeps free from want the man who is not dependent on others

***

آن کزپی زر بهردری خواهد تاخت، | خودرا زمقام و جاه خواهدانداخت
از خلق خدا هر که شود مستغنی | اورا کرم خدا غنی خواهد ساخت

مَن استقبل الامور ابصر ، من استدبر الامور تحیر

کسی که بکارها روی کند بینا گردد و کسی که از همه کار روی گرداند سر گردان ماند.

One who faces the events will be clear sighted ; one who does not, will be lost in amazement.

***

گر مرد بهیچ راه نگذارد گام — نه تجربتی تواند او یافت نه کام
گر روی کند بکارها پخته شود — ور پشت کند بکارها ماند خام

مَن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء.

کسی که آراء بزرگان را استقبال کند از راه‌های خطا آگاه گردد.

One who welcomes the wisemen's consultations becomes aware of wrong ways.

***

ازمشورت آنکسی که دارد اکراه — ازخودسری و غرور گردد گمراه
آنکس که زرأی رهبران شد آگاه — بشناخت درست راه خود را ازچاه

مَنِ استنصحکَ فلا تغشّه ، مَن وعظک فلا توحشه .

کسیرا که از تو راهنمائی خواهد گمراه مکن و کسی را که میخواهد راهنمای توشود رمیده مساز .

Do not mislead the one whe asks your guidance ; and do not scare the one who wants to lead you .

***

گر از تو کسی راهنمائی جوید | کاری نکنی که راه باطل پوید
ور خواست کسی راهنمای تو شود | کاری نکنی که پاك تر کت گوید

مَن اشتغل بالفضول فاته مِن مهمّ المأمول .

کسی که به کارهای غیر لازم پردازد کار لازم را نیز از دست میدهد .

One who performs the unneces-ary may miss the necessary tasks .

***

آن کز پی صید کوچکی سر بنهاد | از صید بزرگ عاقبت دور افتاد
آن کز پی کار غیر لازم کوشید | آن کار که بود لازم از دست بداد

مِنْ اَشْرَفِ اَفْعالِ الْکَرِیمِ تَغافُلُهُ عَمّا یَعْلَمُ

ازشایسته ترین کارهای جوانمرد تغافل اوست از آنچه در بارهٔ دیگری میداند.

A most admirable deed of a generous man is his negligence of what he knows of someone else .

***

گر پی ببرد به راز من بلهوسی	هرجا که رسد از آن کند قصه کسی
شایسته ترین کار جوانمرد آنست	کو پوشد چشم از آنچه داند ز بسی

مَنْ اَشْفَقَ عَلی نَفْسِهِ لَمْ یَظْلِمْ غَیْرَهُ .

کسی که خود را دوست دارد بدیگری ستم نمیکند.

One who likes himself does not treat cruelly with others .

***

هر کس که بدیگری ستم کرده می	پیوسته ز انتقام او داشت غمی
آن مرد که جان خویش را دارد دوست	بر جان کسی روا ندارد ستمی

مَنْ اَطاعَ التّوانِي اَحاطَتْ بِهِ النَّدامَةُ .

آنکس که سستی را پیشهٔ خود سازد دچار پشیمانی گردد.

One who acts sluggishly will be disappointed .

***

سستی سبب زیان و خسران گردد — کار همه زآن بیسرو سامان گردد
آن‌مرد که تنبل‌و تن آسان گردد — ازسستی خود زود پشیمان گردد

مَنْ اَطاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ، مَنْ اَطاعَ هَواهُ هَلَكَ .

هر که خدارا فرمانبری کند سروری یابد وهر که دیو نفس‌را فرمان برد دچار هلاک گـردد .

One who obeys God will obtain supremacy and one who follows his own passion will be destroyed .

***

آن مرد که شد خدای را فرمانبر — گردید بلند پایـه و شد سرور
وآن‌مرد که‌دیو نفس رافرمان برد — در راه هوی دادسرو جان‌به هدر

من اطرح الحقد استراح قلبه ولبه

کسی که کینه‌را ازخود براند دل ومغزش آسوده‌ماند .

To extinguish hatred is a comfort to both heart and mind .

***

آن کز پی دشمنی رود، حاصل او	آنست که افزوده شود مشکل او
هر کس که زخویش کینه‌رادور کند	هم مغز وی آسوده شود هم دل او

من اظهر فقره اذل قدره .

کسی که فقرخودرا ظاهر کند ازقدرخودمیکاهد.

One who reveals his poverty devaluates himself.

***

پیش همه گر کنی غم خویش بیان	ای‌بس که‌بجای سود بینی توزیان
آنکس که کند فقیری خویش عیان	بیهوده برد عزت خود را ز میان

مَن اعتزل سلم .

هر کس که کنج عزلت گزیند از گنج سلامت بهره برد.

One who lives in seclusion remains safe.

***

آنکس که ز کنج انزوا بیرون است — بیچاره ز رنجهای روز افزون است
گر در طلب گنج سلامت هستی — این گنج به کنج انزوا مدفون است

مَن اعجبته ارائه غلبته اعدائه .

هر کس که به رأی خود مغرور گردد، دشمنانش بر او چیره میشوند.

One who is too proud of his ideas will be conquered by his enemies.

***

آنکس که ز راه مشورت دور شود — چشم خرد و بصیرتش کور شود
آنکس که به رأی خویش مغرور شود، — در پنجهٔ خصم خویش مقهور شود

مِن اعظمِ الفجائعِ اضاعةُ الصَّنائعِ

از بزرگترین اعمال دردناک، تباه‌ساختن کارهای هنری است.

The most sorrowful deed is to spoil artworks.

***

مگذار هنر قرین خواری باشد | مرد هنری به آه و زاری باشد
زیرا که تباه کردن کار هنر | مذموم ترین تباهکاری باشد

مِن اعظمِ المکرِ تحسینُ الشّرِّ.

بزرگترین حیله، تحسین بدیهاست.

The greatest artifice is to praise bad deeds.

***

کس عیب تو گر چو حسن آرد بشمار | او را تو نه دوست بلکه دشمن پندار
آنکس که بدیهای تو را تحسین کرد | درحق تو برده بدترین حیله بکار

مِنْ اَعْظَمِ مَصائِبِ الْاَخْیارِ حاجَتُهُمْ اِلی مُداراةِ الْاَشْرارِ .

دشوارترین رنج نیکوکاران حاجت آنها بمدارا با بدکاران است.

The greatest difficulty of benevolent people is their need to be moderate towards malfeasants .

***

سخت است برای آنکه خود انسانست دمسازشدن به آنکه چون حیوان است،

دشوارترین رنج نکوکاران است بامردم بد کار مدارا کردن

مِنْ اَفْحَشِ الْخِیانَةِ خِیانَةُ الْوَدائِعِ .

بر ترین خیانت، خیانت در چیزی است که بتو امانت سپرده اند.

The most hideous betrayal is the breach of trust.

***

بگریز اگر ترا دیانت باشد زآن کار که دور از امانت باشد

مگذار، که بدترین خیانت باشد بر آنچه سپارند ترا، دست طمع

مَنْ أفشَى سِرَّكَ ضَيَّعَ أمرَكَ .

کسی که اسرار تورا فاش‌میسازد کارت‌را تباه‌میکند.

One who discloses your secret may ruin your project .

***

آن‌دوست که‌سنگین‌بکند‌بار تورا زو دست بشو که جوید آزار ترا

آن یار که فاش سازد اسرار ترا یکباره تباه میکند کار ترا

مِنْ أفضَلِ المَكَارِمِ تَحَمُّلُ المَغَارِمِ وَ اقراءُ الضُّيُوفِ

از بالاترین مکارم‌زیر بار قرض رفتن و پذیرفتن‌مهمان‌است.

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing .

***

از جمله صفات رادمرد آن باشد، کومنبع خیرولطفو احسان باشد

در بند پذیرائی مهمان باشد هرچند که باقرض فراوان باشد

مِنْ أفضَلِ النُّصحِ الاِشارَةُ بِالصُّلحِ .

بالاترین خیرخواهی راهنمائی بصلح است.

The highest degree of benevolence is to lead people to peace.

***

چون جنك نهال دشمنی را ثمر است
از آن همه کس به دوستی برحذر است

بیش از همه خیرخواه مخلوق کسیست
کاندر ره صلح و آشتی راهبر است

مِنْ أفضَلِ الوَرَعِ أنْ لاتعتمدَ فِي خَلْوتكَ ما تستحيي مِنْ إظهارِهِ فِي علانِيتكَ .

نشانهٔ پرهیزگاری آنست که در نهان کاری نکنی که آشکارا نتوانی کرد.

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly.

***

آنست بهین نشان نیکو کاری
کز هیچ جهة راه بدی نسپاری

یعنی که چو در پرده کنی کاری را
شرمت ناید که پرده زآن برداری

مِن اقبح المذام مدح اللئام .

بدترین کار نکوهیده ستایش ناکسان است.

The most hideous deed is to praise the villains.

***

آنرا که بطبع است چو دیوی و ددی — نیکو نشمارد آنکه دارد خردی
مدحی که کسی ز ناکسی میگوید — کاری است قبیح تر ز هر کار بدی

مَن اقلّ الاسترسال سلم ، ومن اکثر الاسترسال ندم

هر که باخلق کم آمیزش کند سالم میماند وهر که زیاد آمیزد پشیمان میشود.

One who associates little with people lives safely; and one who associates too much will be disappointed.

***

باخلق جهان چو کمتر آمیخت کسی — سالم جهد از فتنهٔ هر خار و خسی
وآنکس که بسی زیاد باخلق آمیخت — یک روز پشیمان شد ازاین کار بسی

مَنِ اکْتَفَی بِالتَّلْوِیحِ اسْتَغْنَی عَنِ التَّصْرِیحِ .

کسی که سربسته سخن تواند کرد از بی‌پرده گفتن بی‌نیاز ماند.

One who can say something ambiguously does not need to say it openly.

***

ای بس که چو شد سخن برون از دهنی، | شد مایهٔ رنج بهر جانی و تنی
سر بسته اگر سخن توانی کردن | بی‌پرده مگو به هر کسی هر سخنی

مَنِ اکْتَفَی بِالْیَسِیرِ اسْتَغْنَی عَنِ الْکَثِیرِ .

کسیکه باندکی میسازد، از بسیار خواستن بی‌نیاز است.

One who is content with little, needs not much.

***

تا نیست ترا ز عیب حرص آگاهی | افتی پی جمع مال در گمراهی
ازمال جهان بـه اندکی قانـع باش | کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

مَنْ أَكْرَمَ نَفْسَهُ أَهَانَهُ.

کسیکه خودرا بزرك شمارد ، کوچك میشود.

He who glorifies his selfhood will degrade it.

***

گر فکر تو پخته است وروح تو قوی
مغرور مشو تا بدر از ره نروی

از روی تکبر و منیت، خود را
مشمار بزرك، تا که کوچك نشوی

مِنَ التَّوَانِي يَتَوَلَّدُ الْكَسَلُ.

از سستی، تنبلی زاید.

Inactivity causes laziness.

***

آنکسکه نشد سست بکارش زنخست
بی‌رنج ز پیش برد هر کار که جست

وآنکسکه شد از نخست در کارش سست
تنبل شد و عاقبت ازآن دست بشست

مِنَ الْحِكْمَةِ طاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ و اِجْلالُكَ مَنْ فی طَبَقَتِكَ و اِنْصافُكَ مَنْ دونَكَ .

آئین خرد فرمانبرداری ازمهتران و گرامی داشتن همگنان ورحم آوردن به کهتران است .

It is a lesson of wisdom to you, obey your superiors, respect your equals and be fair to your inferiors.

***

آن با خرد است دربر اهل جهان، کز راه خرد رود چه فاش و چه نهان
آئین خرد چیست ؟ اطاعت ز مهان اجلال ز همگنان ورحمت به کهان

مِنَ السَّعادَةِ التَّوْفیقُ لِصالِحِ الْأَعْمالِ

توفیق در کار خیر واعمال نکو از نیکبختی است .

Success in beneficence is happiness.

***

آن مرد که هم پاکدل وهم خوشخوست خود این دو صفت موجب آسایش اوست
سرچشمهٔ فیض و نیکبختی، ایدوست، توفیق بکار خیر و اعمال نکوست

مِنَ المُرُوَّةِ اَنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ بِمالِهِ وَيَصُونَ عِرْضَهُ.

ازجوانمردی‌است که کسی مال‌خودرا ببخشد تاآبروی‌خودرا حفظ کند.

It is a sign of generosity to give out the wealth in order to keep good reputation.

***

آنست جوانمرد که باهمت خویش کوشد بنگاهداری حرمت خویش

در نگذرد ازشرافت و عزت خویش وردر گذرد دراین‌ره ازثروت خویش

مَنْ اَماتَ شَهْوَتَهُ اَحْيىٰ مُرُوَّتَهُ ، مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقُلَتْ مَؤُنَتُهُ

کسیکه شهوت‌خودرا میکشد مردانگی خودرا زنده‌میکند و کسی که‌شهوتش‌زیاد شود بارزندگی‌اش سنگین‌میگردد

One who kills his passion will revive his courage ; and one whose passion is increased will have a heavier life.

***

آنکس که‌ز قید شهوت‌نفس برست مردانگی خویش بیاورد بدست

وآن‌مرد که‌بسیار به‌شهوت دل‌بست ازبار گران خرج پشتش بشکست

مِنْ اماراتِ الاحمقِ كثرةُ تلونهِ.

یکی از نشانه‌های سبك‌مغزی بیخرد، تلون است.

A sign of a foolman's bluntness is his versatility.

***

آن‌مرد که‌هردم به‌رهی رهسپراست، نیك ارنگری ازهمه گمراه تراست

ازجمله‌نشان های سبك‌مغزی مرد آنست که‌هرزمان به‌رنگی‌دگراست

مَنْ بَخِلَ بِمالهِ علی نفسهِ خازنهُ علی بَعلِ عِرسهِ.

کسیکه ازمال خود بهره نبرد آن‌را برای شوهردوم زنش ذخیره مینماید.

A man who does not take the benefit of his riches saves them for the next husband of his wife.

***

درخست و بخل، هر کسی پای افشرد، از ثروت خود نبرد سودی تامرد

ای‌بس که‌یکی زمال‌خود بهره‌نبرد پس شوهر دوم زنش آنرا خورد

مَن بَذَلَ مالَهُ جَلَّ ، مَن بَذَلَ عِرضَهُ ذَلَّ .

هر کس ازمال خود بگذرد بزرگ میشود وهر کس که از آبروی خود چشم بپوشد خوار میگردد.

One who gives his wealth will be dignified and one who loses his honour will be despised.

***

آنکس که زمال خویشتن در گذرد | او را همه کس بچشم عزت نگرد
وآنکس که ز آبروی خود پوشد چشم | جز خواری از اینکار نصیبی نبرد

مَن بَصَّرَكَ عَيبَكَ فَقَد نَصَحَكَ ؛ مَن مَدَحَكَ فَقَد ذَبَحَكَ .

کسیکه ترا بعیب خود بیناسازد نصیحت میکند وکسیکه بیجاترا ستایش میکند به هلاکت میاندازد.

One who shows you your defect advises you; and one who praises you unduly destroys you.

***

آنکس که ترا بعیب خود بینا کرد | گوئی زین ره ترا نصیحت ها کرد
وآن کز تو بسی ستایش بیجا کرد | فرمان هلاکت تـو را امضا کرد

مَن بلغ غاية ما یحب فلیتوقع غاية ما یکره

کسیکه به‌منتهای آرزوی خود رسیده، باید نهایت آنچه را هم که از آن اکراه دارد متوقع باشد.

One who has acquired what he likes best must expect to see what he dislikes most.

***

هر کسکه پی گل اندرین گلزار است ناچار خورد زخم به هر جا خار است
هر کسکه رسد به آنچه خواهد دل او بر وی رسد آنچه هم کز آن بیزار است

مَن تاب فقد اناب.

کسیکه از گناه توبه کند بسوی خدا روی می‌آورد.

One who repents from sins turns to God.

***

بیمار چو گردد ز تنش درد جدا این نیست عجب که یابد او زود شفا
چون روی بتابد کسی از راه خطا روی آورد او باز بدرگاه خدا

مَن تاجرَكَ بِالنُّصحِ فقد اجزل لكَ الرِّبح.

هر کس به‌پند واندرز باتو سودا کند بتو سود بسیار میرساند.

One whose business with you is to give advice, brings you a considerable profit.

***

چون از پی جنس زر ببازار بری، آن‌جنس بخر که‌نفع سرشار بری

هر کس که متاع پند دارد بـدکان شومشتری اش که سود بسیار بری

مَن تتبَّع خفيّات العيوبِ حرمَ مودّات القلوبِ.

کسیکه عُیوب‌مردم‌را بجوید ازدوستی مردم محروم‌میشود.

One who seeks faults with people will be deprived of their friendship.

***

ای‌بس که گراز کسی‌فروریزی‌خون زآن‌به که‌بریزی آبرویش به‌فسون

آنکس که کند عیب خلایق را فاش کم کم رود از دل خلایق بیرون

مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ اِلَى الْخَيْرَاتِ

کسیکه روزمرك رادرنظرداردبسوی نیکی وپاکی شتاب میآورد.

One who is expecting death expedites doing good deeds .

***

گر نیست دل‌توغافل ازروز حساب — هرگز نکنی درنك در راه صواب

آنکس که نرفته روزمرك ازنظرش — اورا زپی نیکی‌وپاکی است شتاب

مِنْ تَمَامِ الْمُرُوَّةِ اَنْ تَنْسَى الْحَقَّ الَّذِی لَكَ وَتَذْكُرَ الْحَقَّ الَّذِی عَلَيْكَ.

ازکمال مردانگی‌است که اگرحقی بردیگران داری‌بیادنیاوری وحقی‌راکه‌دیگران برتودارند ازیاد نبری .

It is the highest degree of generosity to forget the obligations of other people towards you and remember your obligations towards them .

***

خواهی‌که بری نصیب از خیربشر — پابند بخیر باش و بیزار ز شر

زآن‌حق که‌تراست بر کسی‌یاد میار — ور حق کسی‌است برتو از یاد مبر

مِن توفيقِ الرَّجلِ اكتسابهُ المالَ مِن حِلِّه.

کامیابی مرددر آنست که دارائی خودرا ازراه حلال بدست آورد.

A man's success is to acquire riches in a legitimate way.

***

هم قدرت اگر یافتی و هم اقبال — زنهار مکن حق کسیرا پامال

خوشبخت کسیست کو بدست آرد مال — نز راه حرام بلکه از راه حلال

مَن توقّر وقُر، مَن تكبّر حقِر.

هر کس وقار دارد بزرك ميگردد وهر کس که متکبر است کوچك ميشود

Gravity dignifies a man' arrogance abases him.

***

آنکس که وقار خويش را سازد بيش — درديده بزرك ميشود بيش از پيش

وآنکو متکبر است ومغرور بخويش — کوچك شود اندر بر بيگانه وخويش

مَنْ تَوَقّى سَلِمَ ؛ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

هر که خودداری کند ایمن میماند وهر که بیباکی نماید دچار پشیمانی میشود

One who controls himself will be safe and one who shows boldness will be disappointed.

***

از کار خطا هر آنکه خودداری کرد، خودرا ایمن ز هر گرفتاری کرد
وآن مرد که بود بی‌محابا، خود را دمساز پشیمانی و دشواری کرد

مَنْ جارَ فی مُلْکِهِ تَمَنّیَ النّاسُ هَلَکَهُ

کسی که در کشور خویش بیداد کند مردم از خدا هلاک او را میخواهند.

People wish the death of a ruler who is cruel to them.

***

بیداد گران کور دل و گمراهند با ظلم زعمر خویشتن میکاهند
دز کشور خویش هر که بیداد کند مردم ز خدا هلاك او را خواهند

مَن جارَ قَصَمَ عُمرَه

هر که بیداد میورزد عمر خود را کوتاه میسازد.

One who rules with cruelty shortens his life.

***

بیدادگری که ظلم جانکاه کند	با خویش کند هرچه درین راه کند
هر چند کند رشتهٔ بیداد دراز	از رشتهٔ عمر خویش کوتاه کند

مَن جانَبَ الاِخوانَ علی کلِّ ذنبٍ قلَّ اصدقاؤه .

کسیکه برای هر خطائی از دوستان کناره گیری کند یارانش کم میشوند .

One who for every fault br aks with his friends will soon be friendless .

***

بدخوی، همیشه خوارخواهد ماندن	بی‌همدم و غمگسار خواهد ماندن
آنکس که به هرخطا زیاران ببرد	بی یاورو دوستدار خواهد ماندن

مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ .

کسیکه نداند بکجا پامیگذارد دچار لغزش میگردد .

A man who does not know where to put down his feet, will slip.

***

با چشم خرد هر که نبیند در راه — چون کور رود بپیش وافتد در چاه
هر کس که نداند بکجا پای نهد — هر جا که نهد پای بلغزد ناگاه

مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَخَفْ أَحَداً : مَنْ سَاءَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَبَداً .

کسی که نیك نهاداست ازهیچکس باك ندارد و کسی که بد گوهر است هیچگاه ایمن نیست .

One who has a good nature will fear nobody ; and , one whose nature is bad will never be safe .

***

آنکس‌که نهادنیك و پاکی دارد — از طعنهٔ این و آن چه باکی دارد؟
وآنکس‌که بود بدگهروزشت نهاد — دایم دل و جان بیمناکی دارد .

مَن حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنَّاسِ حازَ مِنْهُمُ المَحَبَّة .

هر کس که درحق اهل زمانه خوشبین باشد دوستی آنان را بدست میآورد.

One who has good opinion about the people wins their friendship.

***

بدبین که بچشمش همه کس همچو عدوست	گر بیکس و تنهاست، ز بدبینی اوست
با اهل زمانه هر که خوشبین تر شد	از اهل زمانه بیشتر گیرد دوست

مَن حَفَرَ بِئْرَ الأَخيهِ وَقَعَ فيهِ .

کسیکه در راه برادرش چاه بکند، خود در آن میافتد.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

***

گمراه که خواهد ره کس را بزند	این دام چو عنکبوت برخویش تند
خود پیش تر از او فتد اندر تـه چاه	هر کس به ره برادرش چاه کنـد

مِنْ حَقارَةِ الدُّنيا عِنْدَ اللهِ اَنْ لا يُنالَ ما لَدَيهِ اِلّا بِتَركِها .

از نشانه‌های خواری دنیادر نزد خداوند آنست که دسترسی به آنچه پیش خداست میسر نمیشود مگر بادست کشیدن از دنیا .

A sign of abjectness of this world before God is that one has no access to whatever is with Him without leaving the world .

***

در پیش خداز بسکه خوار این دنیاست | شدخوار بنزدش آنکه دنیارا خواست
تا دست کسی ز مهر دنیا نکشد | دستش نرسد به آنچه در پیش خداست

مِنْ حَقِّ الرّاعی اَنْ یَختارَ لِلرَّعِیَّةِ ما یَختارُهُ لِنَفسِهِ

شایستهٔ حاکم است که آنچه برای خویش میخواهد، برای مردم خود نیز همان را برگزیند.

A ruler must choose for his subordintes what he can choose for himself .

***

حاکم باید که ترك نخوت گوید | پیوسته ره عدل و مروت پوید
هرچیز که از برای خودخواسته است | بهر دگران نیز همان را جوید

مَنْ خافَ سَوطَكَ تَمنّى مَوتَكَ .

هر که از تازیانه‌ات میترسد آرزوی مرگت را دارد.

One who fears your whip prays for your death.

***

آنکس که ز ترس در برت چون بنده است | بیچارگی‌ات را ز خدا خواهنده است
آنکس که ز تازیانه ات میترسد | پیوسته به آرزوی مرگت زنده است

مَنْ خالَطَ السُّفَهاءَ حُقِرَ

کسی که با بیخردان درآمیزد، خوار میشود .

One who associates with the fools will be abased.

***

گر مردم سفله خوی را یار شوی | پیش همه بی ارزش و مقدار شوی
در گلشن روزگار همچون خس و خار | گر همدم هر خسی شوی، خوار شوی

من خان سلطانه بطل امانه .

هر که بپادشاه خیانت کند امن وسلامتش بر باد میرود .

One who betrays the king, loses his own security.

***

از بند گناه، مرد، سالم نجهد — چون معصیتی کند، ز کیفر نرهد
در خدمت شاه هر کسی دل بنهد — سر بازد اگر تن بخیانت بدهد

من خان وزیره فسد تدبیره .

هر کس که خیانت ببیند نقشه هایش خراب میشود.

A man who is betrayed his plans will be spoiled.

***

چون کار، کسی به یار سالوس دهد، — تخمی کارد که بار افسوس دهد
هر کس که زهمکار خیانت بیند — فکری که کند، نتیجه معکوس دهد

مَنْ دَخَلَ مَداخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ

کسیکه بجاهای بد برود، بدنام میشود .

One who visits ignoble places will be suspected.

***

آن کار مکن که سخرهٔ عام شوی — وآن دانه مخور که بستهٔ دام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی — در جای بدی مرو که بد نام شوی

مَنْ ذَكَرَ اللّٰهَ ذَكَرَهُ .

هر که خدارا بیادداشته باشد خدا نیز اورا یادمیکند.

God remembers anyone who remembers Him .

***

هر کسکه بدرگاه خدا روی نهاد — حق، هر گرهی بود بکارش، بگشاد
پیوسته کسی گر ازخدا یاد کند، — همواره خدا نیز کند او را یاد

مَنْ رَاعَى الأَيْتَامَ رُوعِيَ فِي بَنِيهِ.

کسی که باطفال یتیم مهربان باشد درحق فرزندانش مهربانی میکنند.

One who cares for orphans, his offsprings will be cared for.

***

آن مرد که چیز باشدو احسانش
هر کس که گرفت دست فرزندیتیم

خود نیکی اوست یار و پشتیبانش
گیرند کسان دست ز فرزندانش

مَنْ رَجَاكَ فَلَا تُخَيِّبْ أَمَلَهُ.

کسی را که چشم امید بتودوخته، ازخود ناامیدمکن.

Do not disappoint the one who counts on you

***

با زخم زبان دل کسی ریش مکن
آن را که بسوی تو بود چشم امید

شادش چو نمیکنی، غمش بیش مکن
نومید زلطف و کرم خویش مکن

من خبث عنصره ساء محضره .

هر کس که طبع ناپاك دارد دیدارش ناخوشآیند است.

It is unpleasant to see a person who is ill_natured .

***

آنکس که نکو نیست ره و رفتارش　　هرگز نشوند نیکمردان یارش
آن سفله که هست طبع ناهنجارش　　آزرده شود جان و دل از دیدارش

من خذل جنده نصر اضداده

فرماندهی که لشگر خود را بی مدد میگذارد، دشمنان خود را یاری میدهد.

A commander who leaves his army helps his enemy.

***

چوپان که بسلك در نگرد با خواری　　بیند ستم از گرگ بدان خونخواری
آنکس که مدد بلشکر خود نکند　　گوئی که دهد دشمن خود را یاری

مَن رَضِیَ بِقِسمِ اللّهِ لَم یَحزَن عَلی مافاتَه

هر کس که بدادهٔ خداوند رضا دهد، برای چیزی که ازدست داده محزون نمیشود.

One who is content with what God has given him, does not grieve over what he has lost.

***

در کنج قناعت آنکه آسوده نشست — بر خاطر خود راه غم و غصه ببست

آنکس که رضا بدادهٔ حق داده است — محزون نشود از آنچه رفته است ز دست

مَن رَغِبَ فیكَ عِندَ اِقبالِكَ زَهِدَ مِنكَ عِندَ اِدبارِكَ.

کسی که در خوشبختی تو بتو روی میآورد، چون بدبخت شدی از تو روی گردان میشود.

One who welcomes you when you are prosperous turns his back to you when you are impoverished.

***

گر در پی دوستان محتال شوی — درپای فریب و حیله پا مال شوی

هر کس بتو روی بهر مال تو کند — رو گرداند چو بی زر و مال شوی

مَنْ رَغِبَ فِي نَيْلِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى .

کسی که دوستدار برتری وزبردستی باشد، باید هوای نفس را ازیردست خود سازد.

He who is interested in high positions must overcome his passions .

***

این نخوت وخودنمائی از مستی تست — وین نفس پرستی، اثر پستی تست

آن روز که نفس زیر دست توشود — خوشباش که اول ز بردستی تست

مَنْ رَقِيَ دَرَجَاتِ الْهِمَمِ عَظَّمَتْهُ الْأُمَمُ .

کسی که همت خودرا بلندسازد، مردم اورا بزرك می شمارند.

The one who has his high ideal will be esteemed by people .

***

شو باور آن کسان که یارند ترا — تا آنکه همیشه دوست دارند ترا

هر چند بلند تر شود همت تو — مخلوق بزرگتر شمارند ترا

مَن رَكِبَ الباطِلَ اذلّه مركبه .

هر که بر اسب باطل سوار شود مرکبش او را بزمین میاندازد .

One who rides the horse of falsehood will be thrown down .

***

از راه صواب آنکه بیرون میگردد | در راه خطا، خوار و زبون میگردد
هر کس که سوار مرکب باطل شد | یکچند نرفته سر نگون میگردد

مَن زَرَعَ خَيراً حَصَدَ اَجْراً

کسی که دانهٔ نیکی بیفشاند پاداش آن را درو میکند.

One who sows the seeds of goodness will harvest its rewards .

***

بدبخت کسی که در ره ظلم دوید | خوشبخت کسیکه شیوهٔ عدل گزید
آن مرد که دانهٔ نکوئی افشاند | جز حاصل نیك از آن نخواهد دروید

مَن ساءَت سِيرتُه سرَّت مَنِيَّتُه .

هر که خوی بد دارد مرگش مایهٔ شادی است.

One who has a bad temper will gladden people by his death.

***

گر مرد دچار نامرادی باشد، | از بد منشی و کج نهادی باشد
آن کز بدی خوی شود مایهٔ رنج | مرگش همه را مایهٔ شادی باشد

مَن ساءَ خُلقُه ضاقَ رِزقُه ، مَن كَرُمَ خُلقُه اتَّسَعَ رِزقُه

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی می شود.

Who ever is ill - tempered will be impoverished ; whoever is good humoured will be well off.

***

با خلق خدای، از غنی تا درویش، | با خلق نکوی، به رود کار از پیش
آنکس که بد است خلق او، رزقش کم | وآنکس که خوش است خوی او سودش بیش

مَن سَالَ عَلِمَ .

کسی که می پرسد، می آموزد .

One who asks questions learns .

***

تا از در علم روی میگردانی از جهل نمیرهی بدین آسانی

آنکس که هر آنچه را نداند پرسد دانا شود و وارهد از نادانی

مَن سَالَ فَوقَ قَدرِهِ اِستَحَقَّ الحِرمَانَ .

کسی که بیش از حد خویش طلب کند درخور نومیدی باشد .

One who desires more than what he deserves is liable to disappointment .

***

هر کس ز گلیم خود نهد پای برون از تیر ملامت کسان نیست مصون

اندر خور آنست که نومید شود آنکسکه زحق خویش جوید افزون

مَن سَعَىٰ فی طَلَبِ السَّرابِ طالَ تَعَبُه وکَثُرَ عَطَشُه

هر که بدنبال سراب برود، خستگی و تشنگی‌اش بیشتر میشود.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

***

آن‌را که همان بنقش ظاهر نظر است ای بس که در آن‌چه نفع بیند ضرر است

آنکس که پی آب، رود سوی سراب چون باز آید، خسته‌تر و تشنه‌تر است

مَن صاحَبَ العُقَلاءَ وُقِّرَ.

کسی که همدم خردمندان شود وقار و بزرگی می‌یابد

One who associates with wisemen will be dignified

***

از صحبت جاهلان زیانی زاید وز خدمت اهل علم، سودی آید

آن مرد که همدم خردمندان است بر عزو وقار خویش میافزاید

مَنْ صَبَرَ هَانَتْ مُصِيبَتُهُ.

کسی که صبر کند سختی‌اش سست ومشکلش آسان میگردد.

One who has patience lightens his **burdens** .

***

هر کسکه بخوبخوزشی موران سازد   آسایش خویش را دو چندان سازد
شکراست که رزق را فراوان سازد   صبراست که مشکل تو آسان سازد

مَنْ صَدَقَ لَهْجَتُهُ قَوِيَتْ حُجَّتُهُ.

کسی که‌راستگوست دلیلش قوی‌است .

One who tells the truth reasons firm .

***

آنکسکه‌برای حق کندجنك وجدال   بی باك نهد پای بمیدان قتال
آنکسکه براستی سخن میگوید   با قوت بسیار کند استدلال

مَنْ صَدَقَ مَقالُهُ زادَ اجلالُهُ

کسی که گفتارش راست باشد بزرگی او فزونی می گیرد.

One who is truthful in his words increases his dignity .

***

آنکو بصداقت است بی پروا تر | در راه حقیقت است پا بر جاتر
چون سرو کسی که راستی پیشه کند، | هر لحظه رود مقام او بالاتر

مِنْ صِغَرِ الْهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدیقِ عَلَی النِّعْمَةِ

رشك بردن به کامیابی دوست از کوتاهی همت است.

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow-mindedness.

***

آنرا که بود همت و انصاف و خرد | بر خود پی راحت کسان رنج خرد
و آنکس که بود حسود و خودخواه و زبون | از دیدن راحت کسان رنج برد

مَنْ ضَعُفَ جَدُّهُ قَوِيَ ضِدُّهُ .

کسی که بختش بر گردد دشمنش قوی میشود.

When a man becomes unlucky his enemy becomes strong .

***

کس را مدد بخت چو یاور گردد — در جملهٔ کارها مظفر گردد

اما ز کسی بخت اگر بر گردد — هر لحظه عدوی او قوی تر گردد

مَنْ ضَعُفَ عَنْ حَمْلِ سِرِّهِ كَانَ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ .

کسیکه در نگهداشتن راز خود ناتوان باشد در نگهداشتن راز دیگری ناتوان تر است .

He who is unable to keep his own secrets , will never be able to keep the secrets of others .

***

گر یار تو عاجز است از بستن لب — زو راز بپوش و راز داری مطلب

آنکو نکند راز خود از خلق نهان — گر راز تو نیز فاش سازد چه عجب

مَنْ طالَ عُمْرُهُ فُجِعَ بِأَحِبّائِهِ .

کسی که عمر طولانی میکند داغ عزیزانهم بسیار می بیند.

One who lives long will often mourn for the death of friends .

***

هر کس که فزون زیست درین دار عجیب — بیش از همه کرد روزگارش تعذیب
بسیار دلش داغ عزیزان بیند — آنکس که ز طول عمر برده است نصیب

مَنْ طَلَبَ صَدِيقاً صادِقاً وافِياً طَلَبَ مَنْ لا يَجِدُهُ .

کسی که دوست باوفا و راستگو می خواهد درجستجوی کسی است که نایاب است .

One who wants a loyal and truthful friend , seeks something rare .

***

بر هر که نظر کنی، پی کذب و ریاست — آنچیز که نیست در کسی، صدق و صفاست
یاری که درست و با وفا باشد و راست — آنست که کس نیافت هر چند که خواست

مَنْ طَلَبَ عَيْباً وَجَدَهُ .

هر که عیبی را بجوید آن‌را می‌یابد.

One who seeks a shortcoming will find it .

***

پیش از همه شیطان سوی آن مرد شتافت — کز رفع عیوب خویشتن روی بتافت

از عیب خود آگه شو و اصلاحش کن — کان مرد که جست عیب خویش آنرا یافت

مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ .

هر کس که ستم کند ستم می‌بیند.

One who oppresses will be oppressed .

***

آنکو غم کس فزود غم می بیند — ور رنج دهد، رنج و الم می بیند

هر کس که کرم کند کرم می بیند — هر کس که ستم کند ستم می‌بیند

مَن عادَى النّاسَ استَثمرَ النَّدامةَ.

کسی که با مردم دشمنی کند جز پشیمانی بهره‌ای نمی برد.

One who exerts enmity towards people, will gain nothing but repentance.

***

آنکسکه براه خیرو احسان گردد	غم پرور و یار او فراوان گردد
وآن کز پی دشمنی است باخلق خدای	بس زود ز کار خود پشیمان گردد

مَن عاشَ ماتَ.

کسیکه زندگی میکند، میمیرد

Anyone who lives will die.

***

دوران حیات خلق را نیست ثبات	یك روز تولد است ویك روز وفات
امروز هر آنکه هست در قید حیات	فرد است که میشود گرفتار ممات

مَنْ عامَلَ بِالرِّفقِ غَنِمَ ؛ مَنْ عامَلَ بِالعُنفِ نَدِمَ .

هر که بامدارا سودا کند سودمیبردوهر که درشتی ورزد پشیمان میشود.

One who deals with people reservedly will gain profit; and one who treats them roughly will be disappointed.

***

آنکو ره نرمی و مدارا پیمود / گردید نصیب او ز هر سودا سود

وآنکسکه درشتی و خشونت ورزید / زین شیوه نصیب او پشیمانی بود

مَنْ عَجِلَ زَلَّ .

هر که شتاب کندمیلغزد

He who is hasty , slips .

***

اسبی که ز اندازه فزون تند دوید، / از پای در آمد و بسر در غلطید

در هر راهی بسی است نا هموارى / وآنکسکه شتاب کرد پایش لغزید

مَن عدلَ عن واضحِ المحجّة غرق في اللجّة.

هر که از راه راست منحرف شود، به تیه گمراهی میافتد.

One who deviates from a straight path will be misled.

***

آن مرد که دور از دلالت گردد | گمره شود و غرق ضلالت گردد
هر کس ز ره راست کند سر پیچی | سر گشتهٔ وادی ضلالت گردد

مَن عدلَ فی سلطانه استغنی عن اخوانه.

کسیکه درقدرت بعدل کوشد از کمك دیگران بی نیاز میشود.

One who acts justly while in power, will need no help later on.

***

ای حامی عدل و داد، حق یار تو بس | عدل تو و داد تو نگهدار تو بس
درقدرت اگر بعدل کوشی همه وقت | در عجز، همان عدل، مدد کار تو بس

مَنْ عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ اِخْوانُهُ .

کسی که زبانش شیرین است برادرانش هم بسیارند

A man whose tongue is quite sweet his brethren are quite many .

***

آنرا که بود محبت و مهر بکار | بیش از همه خود شود از آن برخوردار
هر کسکه ملایم است و شیرین گفتار | باشند برادران او هم بسیار

مَنْ عَرَفَ الْاَیّامَ لَمْ یَغْفُلْ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ

کسیکه این دنیار امیشناسد از آمادگی برای دنیای دیگر غافل نمیشود.

One who knows this world well, do not neglect preparation for the other.

***

هر دم رسدت بگوش آوای دگر | تارخت از این جای بری جای دگر
آنکسکه شناخته است این دنیا را | غافل نشود ز فکر دنیای دگر

مَن عرفَ الدّنیا تزهّد .

کسیکه دنیارا نیك بشناسد ازکار دنیا کناره گیری میکند.

One who knows the world lives in solitude .

***

آن قـوم که دعوی دلیری کردند   در بیشهٔ روزگار شیری کردند،
چون نیك بدو نیك جهان را دیدند   از کار جهان کناره گیری کردند

مَن عرفَ النّاس تفرّد

کسیکه مردم‌را شناخته، تنهائی میگزیند.

One who knows people well will choose to live a solitary life .

***

آنکو بزبان سر دلارائی داشت   دردل همه قصد زحمت افزائی داشت
آن‌مرد که جا بکنج تنهائی داشت   در حق جهانیان شناسائی داشت

مَنْ عَرَفَ النّاسَ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِم

کسیکه خلق زمانه‌را میشناسد برایشان اعتماد نمیکند.

He who knows men does not trust them .

***

تا بمردم جهان پیوستن پیمان وداد بستن و بگسستن

هرکسکه درست خلق را بشناسد داند که به‌خلق دل نشاید بستن

مَنْ عُرِفَ بِالْكِذْبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِه .

کسیکه بدروغگوئی شناخته‌شد اعتمادمردم به گفتهٔاو کم‌میشود.

People do not believe in a person who is known as a liar .

***

آن قوم که جز براستی سر نکنند همراهی کجرو و فسونگر نکنند

آن را که دروغگو شناسند کسان زو گفتهٔ راست نیز باور نکنند

مَن عرفَ نفسه، فقد عرفَ ربّه.

کسیکه خویشتن را بشناسد خدای خویش را میشناسد.

He who knows himself well, knows his Lord.

***

ای شیفتهٔ بندگی و شکر و سپاس | وی حد عبادت تو بیرون ز قیاس
خواهی که خدای خویش رابشناسی | پیش ازهمه، ذات خویشتن را بشناس

مَن عصی الدنیا اطاعته.

کسیکه رام گیتی نشود گیتی رام او خواهدشد.

The world will favour a person who turns his back to it.

***

شاد آنکه اسیر دام گیتی نشود | مغرور به جاه و کام گیتی نشود
گیتی است چواسبی که نمیگردد رام | جز بهر کسی که رام گیتی نشود

مَن عصَی الدُّنیا اطاعتهُ ؛ مَن اعرَضَ عَنِ الدُّنیا اتته .

هر که از فرمان جهان سر بپیچد جهان فرمانبر او میشود و هر که از جهان رو بگرداند جهان بدو روی میآورد.

The world obeys anyone who disobeys it ; and turns to anyone who turns away from it .

***

هر کس که ز فرمان جهان پیچد سر، خود زال جهان شود ازو فرمانبر
هر کس که از این جهان بگرداند روی خود دور جهان شود بدو روی آور

مَن عظّم صِغار المصائب ابتُلِیَ بِکِبارِها .

کسیکه هر سختی کوچکی را بزرگ سازد بسختی بزرگ هم گرفتار میشود.

A man who magnifies every small trouble will meet real big troubles .

***

از بهر کسی که ترسد از سختی کار هر عقدهٔ سهل نیز گردد دشوار
آن مرد که رنج خرد را ساخت بزرگ در رنج بزرگ نیز گردید دچار

مِنْ عَلاماتِ الاِدْبارِ مُقارَنَةُ الاَرْذالِ .

از نشانه‌های سیاه‌روزی، همنشینی باناکسان است.

A sign of misfortune is association with malevolent persons .

***

با مردم نا پخته نشستن خامی است — آلـوده هر ننك شدن بد نامـی است

با نـاکس و دلسیاه دمساز شدن — آغاز سیه روزی و نا فرجامی است

مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ الاِساءَةُ اِلَی الاَخْیارِ.

یکی از نشانه‌های بدمنشی، بدرفتاری بانیکان است.

A sign of malevolence is to ill-treat the good people.

***

آن کز پی عیب‌جوئی‌وپرده دری است — بدخواه کسی شود که‌ازعیب‌بری‌است

با نیك نهاد بد سلـوکی کـردن — خودنیك ترین نشانـهٔ بد گهری‌است

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ اِلَیْهِ الْخَلْقُ.

هر کس که از روی حق کار بکند مردم باو مایل میشوند.

One who acts justly will be liked by people .

***

آن مرد که راه باطلی بسپارد — بیش از همه قدر خویش پائین آرد

وآنکس که براه حق قدم بگذارد — دائم دل خلق میل با او دارد

مَنْ غَالَبَ مَنْ فَوْقَهُ قُهِرَ.

کسی که با برتر از خود بجنك برخیزد مغلوب میشود.

One who fights with his superior will be defeated

***

با هر که فزونتر ز تو دارد نیرو — پیوسته مدارا کن و پیکار مجو

مغلوب شود کسی که خیزد پی جنك — با هر که بقدرت است بالاتر از او

مَن غَلَبَ هَواهُ عَلى عَقلِهِ ظَهَرَت عَلَيهِ الفَضائِح .

کسی که هوای نفس بعقلش چیره شود برایش رسوائی میآورد.

He whose passions overcome his reason, faces with disgrace.

***

میکوش اگر خرد ور و بینائی | کز قید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تو اگر چیره شود، | بهر تو نیاورد بجز رسوائی

مَن قالَ ما لا یَنبَغی سَمِعَ ما لا یَشتَهی .

آنکه ناروا گوید ناگوار میشنود.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant.

***

تیغی است زبان، که هر که بیهوده کشید، | زین تیغ بسی بجان او زخم رسید
آنانکه به ناروا سخن می گویند | هم پاسخ ناگوار خواهند شنید

مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعُبُودِيَّةِ أَهَّلَ لِلْعِتْقِ ، مَنْ قَصَّرَ عَنْ أَحْكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى الرِّقِّ .

کسی که بندگی خدارا بجاآورد شایستهٔ آزادی است و کسیکه شرایط آزادی بجای نیاورد به بندگی برمیگردد.

The one who performs servitude to God will deserve liberty; and, the one who does not comply with requirements of liberty will return to servitude .

***

در بندگی خدا کسی گردن داد   آزاد شد و گشت ز هر بند آزاد
آزادی را کسی چو وقعی ننهاد   در حلقه بندگی گرفتار افتاد

مَنْ قَبِلَ عَطَائَكَ فَقَدْ أَعَانَكَ عَلَى الْكَرَمِ

کسیکه عطایت رامی پذیرد، ترادر بخشش یاری میکند.

The man who accepts your grant helps you in your generosity .

***

آنکس که نهاد سوی تو روی نیاز   باعث شده تا کنی تو بخشش آغاز
وآنکس که پذیرفته عطائی از تو   از بهر تو کرده راه بخشش را باز

مَن قَصُرَ عَنِ السِّیاسَةِ صَغُرَ عَنِ الرِّیاسَةِ .

کسی که در سیاستش قصوری باشد درریاست بچیزی شمرده نمیشود .

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership.

***

گرمرد عمل زرمز کار آگاه است — کاری که کند موافق دلخواه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است — دوران ریاستش بسی کوتاه است

مَن قَعَدَ بِهِ حَسَبُهُ نَهَضَ بِهِ اَدَبُهُ.

کسیکه دودمانش پست است بارفتار نکو بلندقدرمیشود.

A man can be exalted by his good behaviou even if he is of a base origin.

***

هر کس که به رفتار نکو پردازد، — او پرده بعیب خویش می اندازد
هرچند که دودمان کس باشد پست — رفتار نکو بلند قدرش سازد

مَن قَلَّ أكْلُهُ صَفا فِكْرُه .

کسیکه کم بخورد فکرش مصفا میشود.

One who eats little purifies his mind .

***

هردم چو پر از غذا کنی معدهٔ خویش
جسم تو شود علیل و فکر تو پریش
کن خوی بکم خوری که از کم خوردن
مغز تو مصفا شود و فکر تو بیش

مَن قَلَّتْ تَجرِبَتُه خُدِعَ .

کسیکه تجربه‌اش کم است فریب میخورد.

One whose experience is little can be easily deceived.

***

هر تجربه درسی است چنان درس ادیب
وندر ره زندگی دلیلی است عجیب
پر تجربه، در راه، فتد دیر بچاه
کم تجربه، در کار، خورد زود فریب

مَن قَنِعَ غَنِيَ.

کسیکه قناعت پیشه کند بی نیاز میشود.

One who is content with a little will have no need for too much .

***

آنکس که حریص است و طمعکار، دنیست — آن راه که میرود، ره اهرمنی است
از حرص بترس و با قناعت خو کن — کان مرد که قانع است گوئیکه غنی است

مَن قَوِيَ هَوَاهُ ضَعُفَ عَزْمُهُ.

هر کس که هوای نفسش قوی شد اراده اش ضعیف میگردد.

One whose passions become strong his will becomes weak .

***

آن به که اسیر خواهش دل نشوی — پیوسته بدنبال هوس ها نروی
زیرا که شود اراده و عزم ضعیف — چندانکه هوای نفس گردید قوی

مَنْ كانَتْ لَهُ فِكْرَةٌ فَلَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ .

کسیکه فکر و تدبیر دارد از هر چیز که ببیند پند بگیرد

An intelligent person learns from everything .

***

آن جمع بیشهٔ خرد را شیرند — در دشت معانی از پی نخجیرندی

و آن قوم که اهل فکرت و تدبیرند — بر هر چه که بنگرند پندی گیرند

مَنْ كَتَمَ الأَطِبّاءَ مَرَضَهُ فَقَدْ خانَ بَدَنَهُ .

کسیکه درد خود را از پزشگان بپوشد با بدن خود خیانت میورزد .

He who hides his disease from the doctors, is treacherous to his body.

***

تا چند دچار گمرهی گردیدن؟ — وز رهبر علم و عقل سر پیچیدن

دردی که نهفته است از چشم طبیب — هرگز رخ عافیت نخواهد دیدن

مَنْ كَتَمَ عِلْماً فَكَانَّهُ جاهِلٌ .

کسیکه دانش خودرا پنهان کند بنادان میماند.

He who hides what he knows is the same as an ignorant.

***

دانا، بود آنکسی که تا بتواند — از دانش خود چو شمع نور افشاند

آنکس که کند دانش خودرا پنهان — در دیدهٔ مردمان بنادان ماند

مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوائِجُ النّاسِ اِلَيْهِ فَاِنْ قامَ فِيها بِما اَوْجَبَ اللّٰهُ فَقَدْ عَرَضَها لِلدَّوامِ وَاِنْ مَنَعَ ما اَوْجَبَ اللّٰهُ فِيها فَقَدْ عَرَضَها لِلزَّوالِ .

کسی را که خداوند نعمت دهد حوائج مردم نسبت باو زیاد میگردد . اگر آنچه را که خداوند واجب کرده بجای آورد نعمتش دوام می یابد و گرنه زوال می پذیرد .

When God gives affluence to a person the needy people expect him to help them . If he fulfils his duty to God his wealth will last long ; otherwise, it will be lost.

***

آن را که خدا ثروت و دارائی داد — محتاج و فقیر بردرش روی نهاد

گر احسان کرد، دولتش یافت دوام — ورز آنکه نکرد، ازبزرگی افتاد

مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ .

کسیکه عیش و نوشش زیاد شود عقل و هوشش کم میگردد.

He whose revelry is increased, his understanding is decreased .

***

شادی چو زحد گذشت، غم خواهد شد
وین شهد بکام روح سم خواهد شد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش
کز عیش زیاد، عقل کم خواهد شد

مَنْ كَثُرَ نِفَاقُهُ لَمْ يُعْرَفْ وِفَاقُهُ.

کسیکه دوروئی اش بسیار شود یکرنگی اش نیز شناخته نمیگردد.

One who is often double-faced will not be known by his real face .

***

کس در پی هم بدشمنی چون پرداخت
بر دوستی اش دگر نشاید دل باخت
آنکس که نشان دهد دوروئی بسیار
یکرنگی اورا نتوان باز شناخت

مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ .

کسیکه شوخی‌اوزیادشود گفتارجدی‌او نیز بی‌تاثیرمی‌گردد.

Too much jokes decreases the effect of one's serious talk.

***

آن مرد که در دروغ مشهور شود — گر راست بگوید او، کسی کی شنود؟

و آنکس که کند مزاح افزون از حد — گفتار متین او هم از بین رود

مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا مُرُوَّةَ لَهُ .

کسیکه دین ندارد مردانگی ندارد.

One who has no religion lacks manliness .

***

مهر و کرم از درون پر کین مطلب — عیش و خوشی از خاطر غمگین مطلب

بیدینی و مردانگی، از هم دورند — مردانگی از مردم بیدین مطلب

مَنْ لَبِسَ الْکِبْرَ وَالسَّرفَ خَلَعَ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ.

کسیکه خودخواهی واسراف پیشه کنداز برتری و بزرگواری میافتد.

One who is engaged in extravagance and selfishness will lose his privilege and grandeur.

***

خودخواه چو شد مره، بخواری افتد
اسراف چو ورزد، به نداری افتد

آن کز پی خودخواهی واسراف رود
از برتری و بزرگواری افتد

مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِالنَّاسِ وَعَظَ اللّهُ النَّاسَ بِهِ.

کسیکه ازمردم عبرت نگیرد خداو ندا ورا عبرت مردم میگرداند.

One who does not take an example of the people God will make him an example for the people.

***

آن مرد که بی بصر چنان گردم شد
در وادی جهل و نامرادی گم شد

نگرفت اگر کسی ز مردم عبرت
خود آخر کار عبرت مردم شد

مَن لَم يَتَعَلَّم فِي الصِغَرِ لَم يَتَقَدَّم فِي الكِبَرِ .

هر که در کودکی دانش نیاموزد در بزرگی به سروری نمیرسد.

The one who does not learn in childhood will not reach a high rank when grown up .

***

آنکس که فتاد در پی کسب کمال	یا عزت و جاه یافت یامال و منال
وآنکس که نیاموخت زخردی دانش	نه مرتبه یافت در بزرگی ونه مال

مَن لَم يَتَعَلَّم لَم يَعلَم .

هر که دانش نیاموزد دانا نمیشود.

One who does not learn will not become learned .

***

تا گنج زر و سیم مهیا نشود،	بیچارهٔ تنگدست، دارا نشود
آن کز پی گنج دانش و علم نرفت	هشیار و هنرپژوه و دانا نشود

مَن لَم يَرحَم لَم يُرحَم .

کسیکه بر کسی رحم نمیکند از کسی رحم نمیبیند .

He who does not pity, will not be pitied.

***

آن قوم که زشتخوی و بد کردارند
از زشتی خوی خویش در آزارند

آنکس که بکهتران نمی آرد رحم
دوراست که مهتران براو رحم آرند

مَن لَم یَصبِر عَلیٰ مَضَضِ التَّعلیمِ بَقِیَ فِي ذُلِّ الجَهلِ

کسیکه به رنج آموزش تن در ندهد در ذلت نادانی باقی میماند.

He who does not bear the difficulties of learning remains in baseness of ignorance.

***

هر کسکه زعلم بر کران خواهد زیست
درخانهٔ جهل جاودان خواهد زیست

هر کس ندهد به رنج آموزش تن
باخواری جهل همعنان خواهد زیست

مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَی مَضَضِ الْحِمْیَةِ طَالَ سُقْمُهُ .

بیماری که برنج پرهیز تن در ندهد، بیماری او طولانی میشود.

An illman who does not bear the inconvenience of abstention prolongs his sickness .

***

هر کس که نکرد جهد او یاری او | پیوسته فزون گشت گرفتاری او
بیمار چوتن به رنج پرهیز نداد | گردید دراز عمر بیماری او

مَنْ لَمْ یُصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ یُصْلِحْ غَیْرَهُ

کسی که خودرا اصلاح نکند دیگری‌رانیز اصلاح نمیتواند کرد.

He who does not correct himself can not correct the others.

***

تا خود نشوی نمونهٔ صلح وصلاح | کس را نشوی راهبر راه نجاح
اصلاح کسی دگر ازاوساخته‌نیست | آنکس که‌نکرده‌خویشتن‌رااصلاح

مَن لَم یَعرِفِ الخَیرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ البَهائِمِ .

کسیکه نیك را از بد نشناسد حیوان است.

One who does not know the difference between good and evil is a beast .

***

تا بهره ور آدمی زهوش وخرد است، | داند که بزندگی چه نیك وچه بد است
و آنکو بدو نیك را زهم نشناسد | مانا که نه آدمی است چون دام و دد است

مَن لَم یَنفَعكَ حَیوتُهُ فَعُدَّهُ فِي المَوتیٰ .

کسیکه زندگانی اش ترا سودی ندهد او را مرده شمار.

He whose life is not prefitable , is to be considered as dead .

***

آنکس که بری زعقل وعلم وهنر است | انسان نبود، پست تر از گاو وخر است
هرزنده که زنده بودنش بی ثمر است | گر مرده شماری اش سزاوار تر است

مَن مدحك بما ليس فيك فهو خليق بان يذمك بما ليس فيك .

کسیکه ترا به‌چیزی که‌نداری مدح کند میتواند به‌آنچه‌هم که‌نداری ذم گوید.

He who praises you for a virtue that you do not posses, may also blame you for a defect you lack .

***

آن‌دوست که در راه تملق پوید | صد حیله کند که در دلت ره‌جوید
گر مدح به‌چیزی که نداری کندت | هم ذم تو از آنچه نداری گوید

مَن مدحك غير صنيعة فلا تامن ذمه من غير قطيعة

کسیکه مدح تو گوید بی‌اینکه از تو کرمی‌دیده باشدمنتظر باش که ذم‌تو نیز بگوید بی‌اینکه از او گسیخته باشی .

One who praises you without any reward may be expected to disdain you without any conflict .

***

آن کو سخن گزاف گوید هردم | نه‌مدح به‌حق کند کسی را ونه ذم
گر مدح بگوید ز تو نادیده کرم، | ای بس که کند ذم تو نا دیده ستم

مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عَلَى أَمْرُهُ ، مَنْ مَلَكَتْهُ نَفْسُهُ قَلَّ قَدْرُهُ .

هر کس که بنفس خود پیروزی جوید کارش بالا می گیرد و هر کس که نفس او بر او چیره شود ارزشش کم میگردد.

One who overcomes his passions will get higher position; but one whose passions overcome hım loses his worthiness.

***

هر کسکه بنفس خویش پیروزی جست
کارش بنهاد رو ببالا ز نخست

وآن مرد که نفس او بدو شد چیره
هم قدرش پست گشت و هم کارش سست

مَنْ مَنَعَ الْعَطَاءَ مُنِعَ الثَّنَاءَ .

مردم کسی را که از بخشش دریغ میدارد ستایش نمیکنند.

One who is not generous will not be praised .

***

تا بخشش مرد آزمایش نکنند
مخلوق به سوی او گرایش نکنند

آنرا که دریغ دارد از بخشش و بذل
تحسین ننمایند و ستایش نکنند

مِن مَهانَةِ الكَذّابِ جُودُهُ بِاليَمينِ بِغَيرِ مُستَحلِف .

نشانهٔ پستی دروغگو قسم خوردن اوست بی آنکه از او قسم خواسته باشند.

A sign of baseness of a liar is his swearing without being asked to swear .

***

آن کز پی هم دروغ گوید هر دم — نه محترم است پیش کس نه محرم

پستی دروغگو قسم خوردن اوست — بی آنکه از او خواسته باشند قسم

مَن نَظَرَ فِي العَواقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ

کسیکه بر عاقبت کار نظر داشته باشد از سختی های آن بر کنار میماند.

He who foresees the consequence of his action , will be immune from hazards .

***

برصائب و تیز بین صعوبت نرسد — بر آتش سوزنده رطوبت نرسد

بر طایفه ای که عاقبت اندیشند — در عاقبت کار عقوبت نرسد

مَن وجد مورداً عذباً يرتوي منه فلا يغتنمه يوشك ان يظمأ و يطلبه فلا يجده .

هر کس که چشمهٔ شیرینی دارد که از آن مینوشد و غنیمتش نمی‌شمارد دور نیست که یك روز تشنه شود و آنرا بجوید و نیابد.

A man who drinks sweet water from a spring and is not grateful for it, may one day seek it thirstily and not find it

***

هر کس که یکی چشمهٔ شیرین دارد، وز آن خورد و غنیمتش نشمارد،

یك روز، دگر نیابد آن را؛ هر چند با تشنه لبی به سوی آن روی آرد

مَن وضعته دنائة ادبه لم یعلوه شرف حسبه .

کسی که بدی‌رفتارش کوچکش میکند از نیکی دودمان بزرك نمیشود.

One who is debased by his ill treatment will not be exalted by his origin .

***

چیزی که عزیزت بکند یا خوارت، نیك ار نگری، نیست بجز کردارت

از نیکی دودمان نگردی تو بزرك کوچك کندت گر بدی رفتارت

مَن يَصبِر يَظفَر.

کسیکه شکیبائی کند پیروزمیشود.

One who waits, triumphs.

***

پیوسته بنعمت خدا شاکر باش — و ندر همه جا خدای را ناظر باش

چون بار درخت صبر فتح وظفراست — خواهی که بمقصود رسی؟ صابر باش

مَن يُعطِ باليَدِ القَصيرةِ يُعطَ باليَدِ الطَّويلةِ.

کسیکه بادست کوتاه بخشش کند بادست درازباومی بخشند.

One who gives by a short hand will be given by a long one.

***

هر کس که کند بخشش واحسان آغاز — خود بر رخ او شود در احسان باز

هر کس که ببخشید بدستی کوتاه — بخشند بدو دو باره با دست دراز

مَوْتُ الْوَلَدِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ.

داغ مرگ فرزند کمرشکن است.

Death of a child breaks the parent's back.

***

فرزند ودیعهٔ خداوند بود — بر پای دل از محبتش بند بود
رنجی که بسی کمر شکن میباشد — سنگینی بار داغ فرزند بود

مَوْتٌ وَحِيٌّ خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِيٍّ.

مرگ ناگهانی بهتر از زندگی شقاوت آمیز است.

A sudden death is better than a spiteful life.

***

از صحبت نا بکار، پرهیز به است — زیرا که ازو بیردمان نیز به است
مرگی که سریع و ناگهانی باشد — از زندگی شقاوت آمیز به است

نُزُولُ القَدَرِ يُعمِي البَصَرَ .

هنگام حدوث چیزی که مقدر است، چشم بصیرت بسته میشود.

When something which is predestined must happen your eyes will be closed .

***

ای بس که به ره‌پای کسی بشکسته — با اینکه نه تند رفته نه آهسته
آنجا که حوادثی مقدر باشد — ناگاه شود چشم بصیرت بسته

نَزِّه نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِن ساقَتكَ إِلَى الرَّغائِبِ.

خود را از هرگونه پستی پاک‌دار هرچند ترا بدانچه میخواهی برساند .

Clean your self from ignobility, even if it leads you to whatever you are fond of

***

آن جامه که ننگ آورد ، اهل خرد — گر اطلس و دیباست ، بهیچش نخرد
گر پست نئی، بهیچ پستی مگرای — هر چند ترا سوی بلندی ببرد

نُصْحُكَ بَيْنَ الْمَلَاءِ تَقْرِيعٌ .

پند دادن تو بکسی درپیش مردم ،سرزنش وملامت شمرده میشود.

An advice given in public is a blame .

***

درپیش کسان، به هر که عیبی دارد — گر پند دهی، پند تو رنجش آرد
اندر نظر کسان بکس پند مده — تا پند ترا ملامتی نشمارد

نِعَمُ الْجُهَّالِ كَرَوْضَةٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ .

نعمتی که نصیب جاهلان شده،مانند باغی است که درمزبله‌ای روئیده است.

The affluence which is given to the ignorants is like a garden planted on a dung-hill .

***

گنجی که کسی بهتر از آن کم دیده است، — ای بس که بس فلك به ابلهی بخشیده است
نعمت که نصیب جاهلان گردیده است — باغی است که درمزبله‌ای روئیده است

نفسُ المرءِ خطاهُ الی اجلِه.

هر نفس که مرد از سینه برمیآورد، گامی بسوی مرك برمیدارد.

A man by each breath takes a step towards death .

***

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری		تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کزسینه هرآن نفس که بر میآری		گامی است که سوی مرك برمیداری

واضِعُ معروفِه فی غیرِ مستحقِه مضیعٌ له.

هر که نیکی کنددرحق کسی که مستحق آن نیست نیکی‌خود راضایع‌مینماید.

Goodness done towards one who does not deserve it, is spoiled .

***

بخشش گرهی زکار کس گر نگشاد		آنرا نتوان لطف و کرم نام نهاد
آن‌زر که به غیر مستحق خواهی داد		بیهوده ز کیسهٔ تو رفته است بباد

وَالِدُ السَّوءِ يَعُرُّ السَّلَفَ وَيُفْسِدُ الْخَلَفَ.

پدر بدمایهٔ ننگ گذشتگان و تباهی آیندگان است.

A bad father dishonours his predecessors and corrupts his successors .

***

ذات پدری که پست و نا فرمان است ملعون تر و منفور تر از شیطان است

هم مایهٔ بد نامی و ننگ پدران هم باعث گمراهی فرزندان است

وَاللهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سُيُوفِ الْآخِرَةِ .

بخدا اگر امروز از دم شمشیرهای میدان جنگ بگریزید، از شمشیرهای روز رستاخیز امان نمی‌یابید .

By God if you run away from the swords of battlefield you won't be saved from the swords of punishment in the day of resurrection.

***

از اول اگر رو ننهی در پیکار، به ز آنکه کنی ز عرصهٔ جنگ فرار

در جنگ ز تیغ خصم اگر بگریزی در حشر ز تیغ حق نیابی زنهار

وجدت المسالمة مالم يكن وهن في الاسلام انجع من القتال .

صلح را تا آنجا که اهانتی برای اسلام نباشد سودمندتر از جنك یافتم.

I found peace to be more useful than war, as long as it is not an insult to the Islam.

***

آنجای که جنك بهتر است از هرچیز — عاقل نکند ز جنك کردن پرهیز
لیك ار نبود صلح اهانت آمیز — آن صلح بسی خوب تر ازجنك وستیز

وحدة المرء خير له من قرين السوء

تنهائی مرد، برای او بهتر از همنشین بد است.

Loneliness for a man is better than his assoeiation with a bad companion.

***

حیوان ز مصاحب جفا جو بهتر — تیغ دو دم از زبان بدگو بهتر
بی یاری و گوشه گیری و تنهائی — از صحبت همنشین بد خو بهتر

وُزَراءُ السُّوءِ أَعوانُ الظَّلَمَةِ وَإخوانُ الاَثَمَةِ.

وزیران بدکار، یاران ستمگران و برادران گنهکارانند.

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners.

***

حاکم که بدور است ز انصاف و کرم / از جور کند پشت خلایق را خم

وآن فتنه گران که دستیاران وی‌اند، / یاران ستمگرند و خواهان ستم

وَعدُ الکَریمِ نَقدٌ.

وعدهٔ جوانمرد نقداست.

A generous man's promise is like hard cash.

***

هر کس که به‌راستی علم گشت وسمر / پا را نگذارد از ره راست بدر

آن وعده که میدهد جوانمرد ترا / نقد است اگر چه نسیه آید بنظر

وَقَاحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُه

بیشرمی، مرد را زشت میکند.

Impudence defaces man.

***

گر سخت شوی، ز کس نبینی نرمی ور سرد شوی، ز کس نیابی گرمی
از شرم مپوش چشم تا آنکه ترا از چشم کسان نیفکند بیشرمی

وُلاةُ الجورِ شرارُ الامةِ واضدادُ الائمةِ.

حاکمان جورپیشه ازبدان مردم بشمار میآیند و دشمن رهبران مردمند.

Tyrant governors are deemed as bad people and as enemies of social leaders.

***

حاکم که پی جور و تحکم باشد، وز او همه را داد تظلم باشد،
هم خود زبدان مردم آید بشمار هم دشمن رهبران مردم باشد

وَلَدُالسُّوء یَهْدِمُ الشَّرَفَ وَیَشِینُ السَّلَفَ

فرزند بدآبروی خاندان را برباد میدهد ودودمان خود راننگین میسازد

A bad child disgraces the family and defame the ancestors .

***

فرزند بـد افسانـهٔ افساد شود وز شدت خود سری چو شداد شود
باز شتی نام، ننگ اجداد شود با پستی خوی، خصم اولاد شود

وُلُوعُ النَّفْسِ بِاللَّذَّاتِ یُغْوِی وَیُرْدِی

شیفتگی به خوشگذرانی وشهوت رانی،آدمی‌راگمراه میسازدوبهلاکت‌میاندازد .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

***

گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی، افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی
بسیار مرو در پی شهوت رانی تا پیر بهنگامی جوانی نشوی

هیهات لولا التقی لکنت أدهی العرب.

اگر پرهیزگاری نبود، من ازهمۀ اعراب زرنگتروحیله گرتر بودم

If it were not for the sake of chastity, I would have been the smartest man of Arabs.

***

دور از ره داد و مردمی گر بودم، امروز به وضع و حال دیگر بودم

پرهیز گر از قهر خداوند نبود من از همه خلق، حیله گرتر بودم

یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل ولا یستظرف فیه الا الفاجر ولا یضعف فیه الا المنصف.

مردم را روزگاری فرا میرسد که در آن جزمکار مقرب نشود و جز بدکار ستوده نگردد وجز دادگر ناتوان نیفتد.

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful, when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakened except the equitable.

***

آید پس ازین بپیش دوری که در آن محبوب نگردند بجز حیله وران

نیکو نکنند جلوه جز بدکاران بیداد نبینند بجز دادگران

يا دُنْيا ! غُرّى غيرى . لا حاجة لى فيك قد طلقتك ثلثاً لا رجعة لى فيها .

ای دنیا، دیگری غیرازمرا بفریب زیرا بتونیازی ندارم. تراسه طلاق گفته ام و برای من جای رجوع نمانده است.

O world ! leave me alone and deceive someone else ; for I have divorced you and I wil l have no reunion .

***

ای زال جهان برتو مرا نیست نیاز — از بهر فریب دیگری دام انداز

چون از توچنان جداشدم من که دگر — بر گشت بجانب تو نتوانم باز

يا عبدالله لا تعجل في عيب عبد بذنبه فلعله مغفور له ولا تأمن على نفسك صغير معصية فلعلك معذب عليها .

ای بندهٔ خدا هیچ بنده‌ای را برای گناهی زود عیب مکن زیرا شاید خداوند گناه اورا ببخشد. و از گناه کوچك خود نیز ایمن مباش شاید خداوند بخاطر آن تراعذاب کند.

O servant of God ! do not hurry to blame any man for his sin because God may forgive him ; and, do not feel safe from the consequence of your sin , however small , because God may punish you for it .

***

بهر گنه کسی مکن عیبش زود — شاید که ببخشدش خداوند ودود

ایمن زگناه کوچك خویش مباش — شاید که خدا ترا نخواهد بخشود

یا عبید الدنیا والعاملین لها ، اذا کنتم فی النهار تبیعون وتشترون وفی اللیل علی فراشکم تتقلبون و تنامون وفیما بین ذلك عن الاخرة تغفلون و بالعمل تسوفون .فمتی تفکرون فی الارشاد و تقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد ؟

ای بندگان دنیا که گرفتار کار جهان هستید،روز مشغول خرید وفروشید وشب در بستر خفته اید.دربن بین‌از آخرت غافلید و اعمال‌آن رابتاخیر میاندازید پس کی بفکراین هستید که راه رابیابید وازکارنیك برای‌سفر آخرت‌زاد راهی فراهم‌آورید ؟

O men, who are involved in worldly affairs, you are busy to deal with one another in the daytime and asleep in the nights, neglectful of the next world and its duties, at what time will you think to find the right path and provide yourselves with good deeds for the day of judgement?

***

ای روز پی داد وستد برده بسر، شب گرم به خواب راحت‌اندربستر،
کی در صددی که بهر دنیای دگر آری بکف از کار نکو زاد سفر ؟

یبلغ الصادق بصدقه ما یبلغه الکاذب باحتیاله .

راستگو باراستگوئی خودهمان رابدست میآورد که‌دروغگو باحیله گری خود.

A truthful man can obtain by his truthfulness what a liar may gain by his deceitfulness.

***

گر مرددروغگوبه حیلت برخاست، وزراه‌دروغ‌بافت هرچیز که خواست،
آن‌مرد که راستگوست‌با گفتن‌راست آورد بدست آنهمه را بی کم وکاست

۱۰۰ يَحتاجُ ذَوِى النّائِلِ الَى السّائِلِ .

مردی که بخشنده است به‌سائل نیازمندمیباشد.

A liberal man requires a needy man .

***

آنرا شرف و جلال حاصل باشد،
کز جان به سخا و جود مایل باشد

آن‌مرد که بخشنده و دولتمنداست
پیوسته نیازمند سائل باشد

۱۰۰ يُستَدلُّ عَلَى الادبارِ بِاَربَعٍ : سوءُ التَّدبيرِ وَقُبحُ التَّبذِيرِ وَقِلّةُ الاِعتِبارِ وَكَثرةُ الاِغتِرارِ .

چهار چیز بدبختی میاورد : نادرستی اندیشه ، اسراف ، کم پند گرفتن و زیاد فریب خوردن.

Four things lead to misfortune : wrong thinking , extravagance , taking little advice and being too often deceived .

***

زین چهار رود کاخ سعادت برباد:
اندیشهٔ نا درست و اسراف زیاد

کم پند گرفتن زبد و نیك جهان
بسیار فریب خوردن از هر شیاد

يستدل على زوال الدول باربع :تضييع الاصول والتمسك بالفروع و تقدم الاراذل وتاخر الافاضل .

چهار چیز دلیل ازدست رفتن کشور است:ضایع کردن اصول وپیوستن بفروع،پیش افتادن فرومایگان وعقب‌ماندن ارباب فضیلت.

Four things lead to destruction of a country : to cut the roots and stick to the branches; to promote mean men and demote the virtuous

***

کشور به چهارعلت افتد به فساد — پیوند به فرع و بردن اصل ز یاد
پیش آمدن مردم بی مایه و پست — پس رفتن مردم گرانمایه و راد.

یسروا ولا تعسروا و خففوا ولا تثقلوا .

آسان کنید وسخت نگیرید .سبك کنید وسنگین نکنید.

Take the affairs easy and do not make them difficult . Lighten your burden and do not make it heavy .

***

کم گیر همیشه رنج بسیارت را — تا زود ز پا بر آوری خارت را
دشوار مگیرو سهل کن کارت را — سنگین مکن وسبك بکن بارت را

يَسيرُ الأملِ يُوجِبُ كثيرَ العملِ.

اندکی آرزو کارهای بسیاری راموجب میشود .

A little desire causes too much labour .

***

چون در دلت آرزو پدیدار شود
ای بس که ز غم دو دیده‌ات زارشود

هر چند که آرزوی باشد اندك
خود موجب کارهای بسیار شود

يَسيرُ الدُّنيا يَكفي وكثيرُها يُردي .

مال‌جهان کمش کفایت میکند وبسیارش آدمی رابمهلکه میاندازد .

Property suffices you when it is little and destroys you when it is too much .

***

هرجای که سیم‌وزر ودر و گهر است،
جان بهر نگهداری آن درخطر است

از مال جهان کمی کفاف بشر است
بسیار چو گشت مایهٔ درد سر است

يَسيرٌ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثيرٍ يُطْغِي .

مال قليلی که آدمی را بس باشد بهتر از مال کثیری است که طغیان آورد.

A little possession which is enough is better than too much wealth which brings rebellion .

***

راهی که ترا بر در یزدان آرد | به ز آنچه ترا به سوی شیطان آرد
آن مال قلیلی که ترا بس باشد | بهتر ز کثیری است که طغیان آرد

يَشْفيكَ مِنْ حاسِدِكَ أنَّهُ يَغْتاظُ عِنْدَ سُرُورِكَ .

اینکه حسود تو از شادی تو غضبناك میشود مایهٔ تشفی قلب تست.

You may be relieved to hear that one who is jealous of you gets angry when you are happy

***

پیوسته حسود بیقرارست و غمین | کز آتش رشك سوزد و شعلهٔ کین
آنرا که حسودست چه کیفر به از این | کز شادی تو شود غضبناك و حزین؟

يقبح على الرّجل ان ينكر على النّاس منكرات وينهيهم عن رذائل وسيئات
و اذا خلا بنفسه ارتكبها ولا يستنكف من فعلها .

برای مرد زشت است که مردم را از کارهای بد باز دارد و خود در خلوت از انجام آن کارها خودداری نکند.

It is indecent for a man if he prevents people from doing evils ; and commits them himself privately.

***

زشت است اگر مرد شود ظاهر ساز | ظاهر، همه را ز کار دارد باز
و ندر باطن چو رو بخلوت آرد | انجام همان کار کند خود آغاز

یکتسب الصّادق بصدقه ثلثا : حسن الثّقة به والمحبّة له والمهابة منه .

راستگو با راستگوئی خود سه چیز بدست میآورد: حسن اعتبار، محبت مردم نسبت باو و شکوه و بزرگی.

A truthful man obtains three things by his truthfulness: people's confidence in him , amiability and splendour .

***

آنکو ره راستی بگیرد در پیش | نزد همه اعتبار او گردد بیش
بیحد برد از محبت خلق نصیب | افزون سازد بزرگی و عزت خویش

يُكرَمُ السُّلطانُ لِسُلطانِه وَالعالِمُ لِعِلمِه وَالمعروفُ لِمعروفِه وَالكبيرُ لِسِنّه .

سلطان را به‌سلطنتش گرامی شمارند. دانا را به‌علم ودانشش، نیکوکار را به‌نیکی‌اش وپیر کهن‌سال را بحرمت سن‌زیادش.

A sovereig ı ıs dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

***

شاه است گرامی به جهانداری خویش — دانا بکمال وعلم وهشیاری خویش
هر پیر کهن به حرمت سن زیاد — هرنیك نهادی به نکوکاری خویش

يُمتحَنُ الرَّجُلُ بِفعلِه لا بِقولِه .

مرد بکردارش آزموده میشود نه بگفتارش.

Every man is judged by his deeds not his words

***

بنگر که کسی چگونه باشد کارش — مغرور مشو به گفتهٔ بسیارش
هر کس شود آزموده از کردارش — نه از ره خوب و زشتی گفتارش

١٠ يَنامُ الرَّجُلُ عَلى الثُّكْلِ وَلا يَنامُ عَلى الظُّلْمِ .

کسیکه عزای مرك فرزند دارد خوابش میبرد اما کسی که ستم کشیده است خوابش نمیبرد .

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not .

***

ای بس که یکی زجان‌خود در گذرد | تا سینهٔ بیداد گری را بدرد
شب گر برود چشم عزادار بخواب | مردی که ستم کشیده خوابش نبرد

يُنْبِئُ عَنْ قِيمَةِ كُلِّ امْرِئٍ عِلْمُهُ وَعَقْلُهُ .

خردمندی ودانائی هرمردی از ارزش اوخبر میدهد.

Every man's worthiness can be decided by his knowledge and his understanding .

***

گر عقل و خرد هیچ نباشد بسرت | سودش چه اگر بسی بود سیم‌وزرت؟
میزان خردمندی ودانائی مرد | از ارزش و قدر او کند با خبرت

ينبغي ان تكون افعال الرجل احسن من اقواله ولاتكون اقواله احسن من افعاله .

شايستهٔ مرد است كه كردارش بهتر از گفتارش باشدو گفتارش بهتر از كردارش نباشد.

It is deserving for a man's action to be better than his words ; and not vice versa .

***

شايستهٔ مرد است اگر كردارش　　بهتر شود و نكو تر از گفتارش
شايستهٔ مرد نيست كاندر همه جاى　　باشد سخنش درست تر از كارش

ينبغي ان يتداوى المرء من ادواء الدنيا كما يتداوى ذو العلة و يحتمي من شهواتها كما يحتمي المريض.

مرد بايد درد دنيا برستى را چنان چاره كند كه بيمار درد خود را مداوا ميكندواز شهوت نفس چنان بپرهيزد كه بيمار برهيز ميكند .

A man must try to get rid of his mammonism as a sickman tries to cure his disease ; and must avoid passions as an ill person abstains from bad food

***

بايد كه بدفع حرص پردازد مرد　　چون بيمارى كه ميكند چارهٔ درد
وزشهوت نفس نيز جويد پرهيز　　چون بيمارى كه رو بپرهيز آورد

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطِبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّبِيبِ الْمَرِيضَ

دانا باید با نادان مانند طبیب با بیمار سخن بگوید.

A savant must talk to an ignorant man as a doctor talks to a patient .

***

باید فضلا به خلق، با صبر وشکیب، از گنج فضائل بر سانند نصیب

دانا باید سخن کند با نادان آنسان که سخن کند ببیمار طبیب

يَنْبَغِي لِمَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ .

کسی که به آنچه خدا روا داشته راضی است جا دارد که بخدا هم توکل کند .

For a man who has consented to whatever God has allotted to him , it is worth trusting in Him .

***

از آنچه که آورد قدر یا که قضا مردان خدا شناس را نیست ابا

آنکس که بدادهٔ خدا داده رضا جا دارد اگر کند توکل به خدا

ينبغي لمن عرف الزمان ان لايأمن صروفه والغير .

کسی که زمانه راشناخته است شایسته است که از گردش و تغییر آن ایمن نشود.

Fot a man who has recognized the world well, it is not wise to feel safe from its vicissitudes

***

آن مرد که باشد خبر از تقدیرش　　هرگز نشود غرور دامنگیرش
آنکس که شناخت دهر را شایسته است　　کایمن نشود ز گردش و تغییرش

ينبغي لمن عرف الفجار ان لايعمل عملهم .

کسی که بدکاران راشناخته، شایسته است کاری نکند که آنان میکنند.

For a man, who has known the debauchees well, it is not advisable to do anything that they do.

***

مؤمن خود را اسیر شیطان نکند　　دوری ز طریق دین و ایمان نکند
هر کس که شناخته است بد کاران را　　آن کار که میکنند ایشان نکند

يَنبَغِي لِمَن عَرَفَ اللهَ سُبحانَهُ أن يَرغَبَ فيما لَدَيهِ .

کسی که خدا راشناخته جا دارد که به‌آنچه درنزد خداست دل ببندد.

For a man who has recognized God ,it is worth to rely on whatever is found with Him .

***

زآنجای که وعدهٔ خدا باشد راست، وآن وعده بجای‌آورد بی کم‌وکاست،
آنکس که‌خدای‌خویش‌بشناخت،سزاست گردل بنده به‌آنچه درنزد خداست

يَومُ المَظلومِ عَلَى الظّالِمِ أشَدُّ مِن يَومِ الظّالِمِ عَلَى المَظلومِ

روزی که‌ستمدیده‌به ستمکار پیروزی‌یابدسخت تراست‌ازروزی که ستمگر به‌ستمکش بیدادمیکند.

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly .

***

روزی که ستم‌رسیده قد افرازد ، تا سر ز تن ستمگری اندازد ،
خونبار تر و سخت تراست از روزی کان مرد ستمگر به ستمکش تازد

darkness of ignorance was so widespread that the eyes of minds could hardly see any truth, such a clearsightedness is indeed miraculous and amazing; and the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as genius of his own time.

This book which is selected maxsims from Nahj - Ul - Balagheh " includes some of the most valuable rules of conduct. May it serve as a torch to those who whish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world.

A. HALAT

made him the symbol of a perfeet character or an ideal man ; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge

Ali was well informed of all branches of knowledge of his age and by all means encouraged people to learn

On learned men's superiority , he has said:" The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive . "

He was rhetoric and spoke well . His literary works which reveal his intelligence , wisdom and witticism, and all are of highest degree of eloquence represent his high ideals and introduce him as a personification of the truth .

Compilation of Arabie grammer is attributed to Ali . He knew the art of eloquence and expressed his ideas in desirable forms which became the best style of Arabic writing ; a style which was admired by all literary men and followed by most of them .

His pithy sayings are so simple that every one can easily understand them . He himself says : " The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

The book "Nahj-Ul-Balagheh" which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts , contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity .

In an age and in an environment that the

is vengeance ." such was his opinion .

He forbade his army from chasing or killing the wounded and weakened enemies .

After his victory at the battle of Camel he, despite some of his follower's objecion, tried to relieve the distresses of the vanquished by preventing the enslavement of their women and children ,and when the battle ended , he showed his grief, wept for the dead and even prayed for his enemies .

He did not take vengeance on the people of Basra when he dominated over them . On the contrary he orderd his men to be kind to them , though they had hurt him very much .

" Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own . " , He advised .

Before outbreak of a war he would try to prevent it through friendly negotiations with his opponents . It was impossible for him not to restore the peace , if he thought it might be achieved by leniency to his enemies . He never fought with an enemy unless he warned him of the consequence of his actions before . He would not take up sword as long as he could deal with his opponents through peaceful means.

His caliphate lasted for five years and three months. A man called "Ibn Muljam" struck him with a poisoned sword. He died of this fatal stroke about two days later , being then 62 or 63 years of age .

Ali's burial place is Najaf which is always visited by Shiites for seeing Ali's holy shrine .

His moral virtues , his chivalry , equity, chastity, kindness , patience , generosity, wisdom and insight

He was a truthful man and whenever found a fault with some one, he never hesitated to tell him.

" One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you . " he said.

He disliked complements and flattery.

" I am smaller than what you say ; and greater than what you think . ", such was his reply when some one flattered him.

From boyhood his self- confidence and his bravery was amazing. When all the chieftains of the Qoreish tribes refused to believe the Prophet and threatened him, only Ali, who was not more than ten years old then, stood up against them courageously and, without fearing their powers told Muhammad : " I will be with you . "

This bravery and stout-heatedness was to such an extent that he slept in Muhammad's bed at the night that all tribal heads of Mecca had decided to raid the Propet's house and assassinate him.

" Bravery is an evident honour ; cowardice, an actual dishonour . ", it is one of Ali's maxims.

He feared no body in the battlefields and overcame whoever he fought with. He, however, treated his defeated enemies with extreme generosity.

" When you have prevailed upon your enemy forgive him ; " he recommended, " and thus thank God for giving you the power over your enemy. "

His leniency and forgiving was uncomparable. He did not like to revenge when he had defeated his foes.

" The most abominable action of a powerful man

He , repeatedly recommended his governors to be kind to people , to prefer the public interests to those of their own , to supply people's requirements , to be patient in rendering them services , to avoid oppression and not to do anything which creates a gap between people and their government.

He advised his high officials to supervise the works of their men carefully and test their fitness before appointing them to some positions .

" To employ the villains destroys the states." , he said . Punishment of traitors and encouragement of honest men were two things which Ali insisted upon. "You must not regard a good man and a bad man equally , " he told them , " for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing. "

Ali was the best protection of the oppressed persons and no one who implored him for justice was disappointed .

He distributed the revenues of Islamic countries equally among the needy and those who deserved them .

It is related that once two needy women, one Arab and the other a slave , came to him ; asking charity . He gave each one equal amounts of money, bread and other victuals. The Arab woman protested and said : " I am an Arab , after all , but she is not; why should her lot be equal to mine ?"

" Arab or non-Arab;" Ali replied , " all are same to me . "

He never concealed anything from Muslems .

of his sayings ," for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God- worshipping."

Despite his denying himself food , Ali was very strong . He never lost his health , his strength and his cheerfulness , even in his old age .

Ali was a highly valued counsellor for the caliphs , Abu Bakr , Umar and Othman , who preceded him. He was often asked for advice on legal matters and his opinions were accepted by them . It is believed that Umar used to say:" If Ali were not there , Umar would be destroyed."

Ali sent his sons to protect Othman whose house was besieged by rebels .

When Othman , the third caliph was killed ; Ali was elected by people to assume the caliphate . His system of government was based upon justice , equity and helping the poor . During his caliphate more attention to the helpless persons was paid than ever before . All people were equal in enjoying social rights and opportunities . No strong man could oppress a weak one . Ali always said : " Help the oppressed against the oppressor . "

" The best form of justice is to help the oppressed ." was indeed his motto .

" There are three men on whom God will have no mercy : " he said , " one who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him . "

His rigorous observance of religious rites . his lack of attachment towards wordly goods , his scruples in regard to punishment and retaliation were always admired by all people .

opinion that he is one of the men who have collected it.

He loved to pray. He worshipped God while he knew Him quite well; and his God-worshipping was not out of fear or hope. He was matchless in abstinence and chastity. "The most comely dress," he has said, "is the robe of chastity."

He when executing religious order, regarded all people alike. Friends and foes were equal to him. He would follow the truth; and would like to treat everyone with the right attitude even as regards his enemies.

He was the leader of those who were fond of their religious duties, loved to call people to worship God and told them: "Fear God who hears when you speak and knows what you think." He, himself, was practically an example of piety; as he said truly: "I do not urge you to obey God before having obeyed Him myself; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self."

He was stonishingly patient and tolerant.

He would not be bothered by intensity of heat or coldness; bearing both without making complaint

He was content and sufficed himself with a very little to eat. The following is one of his precious advices:

" Avoid gluttony; for often overeating deprives us of many meals."

He never ate sufficiently. His meal often, consisted of bread alone; and he refrained from eating delicious and expensive foods.

" You have to be moderate in eating;" it is another

to let those readers, specially foreigners, who may not be familiar with the great personality of the first imam of Shiites, be informed that Ali — the leader who called people to the path of piety, truthfulness and integrity — was of tremendous personality and dynamically forceful character and resplendent in nature.

Ali was proverbial for his righteousness and truthfulness. He was an example of chastity, and that is why he is given the title of "the Lord of the virtuous"

He never gave a promise unless he fulfilled it; and never made a treaty unless he honoured it. He was loyal to his promises and would say: "A promise is a debt which is repaid when fulfilled."

His cheerfulness and good-temper would arouse every body's admiration He was mild and used kind words in talking to every one. He would advise people to meet one another with smiling faces. He was of the opinion that " cheerfulness wins friendship " " A pretty face is an outward beauty, and a good character, the inward one."

Ali's faith in God was stronger than any one else's; and this may be one of the reasons that the Prophet preferred him to all his companions and used to say: " Any one who considers me his friend, Ali is his friend too.»

Ali's interest and sincerity in divine worship was to the extent that in battle of Saffin at one night, called "Leylatul Harir", he stood between the two armies to pray God while the shower of arrows was pouring on him.

He attached a great importance to the recitation of Kuran; he knew it by heart. Some scholars are of the

The Lord of The Virtuous

Ali ibn Abi Taleb. cousin and son-in law of the Prophet Muhammad, was the first man who believed in Muhammad's mission . He was at that time 10 or 11 years old and Muhammad had taken him into his own household .

Ali married Muhammad's daughter , Fatima , and as results of their marriage were born two sons , Hassan and Hussein and one daughter , Zeinab .

During the lifetime of Fatima , Ali took no other wife .

In most of the Prophet' battles , Ali was standard-bearer , and in the battles of Fadak and Yaman he was the commander of Muslem forces . His courage and bravery in the battlefields later on became legendary .

At the battle of Hunayn he was one of those who devotedly defended the Prophet.

Ali was one of the Prophet's secretaries , and on occasions he was charged with diplomatic missions ; on two occasions he was deputed to destroy the idols.

To give an account of all events of his life , even in brief , calls for compilation of a separate book ; so , these few pages are to discribe some of his traits in order

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF ALI

WITH

TRANSLATION

INTO

ENGLISH and PERSIAN

and

PERSIAN QUATRAINS

BY

A · HALAT

published by

ELMI

شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران

بها: ۱۰۰۰ ریال